



زاد

کتاب ماه
اسفندماه هزار و سیصد و نود و شش

رجب المرجب ۱۴۳۹ هجری قمری



جمعیت هلال احمر جمهوری اسلامی ایران

حوزه نمایندگی ولی فقیه





- ۸ مناسبت های ماه رجب
- ۱۱ فضیلت ماه رجب و مناسبت های مهم آن

- ۲۰ احتجاجات امام باقر علیه السلام
- امام هادی (ع) در مصاف با
- ۲۹ انحراف عقیدتی
- ۳۸ سیره عملی امام جواد (ع)
- ۵۰ سیری در زندگانی امام اول شیعیان
- ۶۶ مثلث شخصیت حضرت علی (ع)



- ۷۳ معرفت علی (ع) و ولایت الهی
- ۸۸ زینب (ع) الگوی حضور
- ۹۸ دوره امامت امام موسی بن جعفر (ع)
- ۱۰۴ واقعیّت بعثت از نگاه اهل بیت
- ۱۱۷ ایام البیض
- ۱۲۵ نوروز از دیدگاه اسلام

۱۱
زاد

کتاب ماه
اسفند ماه هزار و سیصد و نود و شش
رجب المرجب ۱۴۳۹ هجری قمری

۱۳۴

دلایل تغییر قبله از
بیت المقدس به کعبه

۱۴۱-۱۴۳

پرسش و پاسخ



تأمل

۱۴۶

اصول و ویژگی های
مردم سالاری دینی

۱۵۲

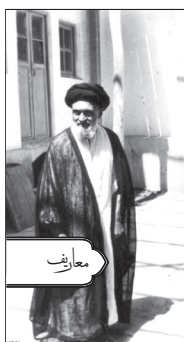
نهیضت ملی شدن صنعت نفت و
آیت الله کاشانی



سیاست

۱۶۰

زندگی نامه آیت الله
سید ابو القاسم کاشانی (ره)



معارف



ابتدا

ماه و مقام بندگی

مقام بندگی را آداب و مناسکی است که رشد و تعالی در، عمل آگاهانه به آن آداب، نصیب بنده عاشق بندگی و عبادت است.

وجود باریتعالی هدایت را عطیه‌ای به بندگان قرار داده است تا در عرصه زندگی مادی کمال معنوی را بدست آورند.

در تعالیم نورانی مکتب اسلام و آداب بندگی از جمله امتیازها، برخی زمان‌های مشخص را ویژگی داده‌اند تا با کسب امتیازهای مضاعف، طی طریقی سریع‌تر نمایند.

ماه رجب المرجب یکی از این ایام است که نفع‌های رحمانی وزیدن بیشتر می‌گیرد تا بتوانند یار و کمک سالک الی الله شود.

رجب در ادبیات دینی و در مراحل رشد و بندگی، ویژگی مضاعفی پیدا می‌کند، تلاش برای جذب و پذیرش نور هدایت در این مقطع از روزگار عمر، می‌تواند پله صعودی در پیمودن راه خدایی باشد.

عبادت، باور قلبی، عمل و پالایش نیت است که مخلوق مادی را به نورانیت معنویت رهنمون گردد.

لذا ماه رجب، نمازش، روزه اش، ابراز نیاز و بروز خواهش مخلوق از خالق بی‌نیاز را صفحه‌ای ممتاز می‌کند تا طالبان حقیقت خدا باور و خدا یاور گردند.

مناسبت‌هایی که در این ماه سراسر نور واقع شده است لحظات حساس، پیام‌رسانی حضرت خالق به بشر برای درک و پذیرش انوار ساطعه آن وجود هستی بخش است.

بعثت نبی مکرم اسلام که سرآغاز تحول در نگرش به خدا باوری کامل است در این ماه واقع گردیده است.

انسان مخاطب دعوت برای کمال می‌گردد و الگوی انسان‌های تاریخ، انسان کاملی هم چون وجود نورانی پیامبر مهربانی، پذیرنده خطاب آسمانی (اقراء باسم ربک الذی خلق) می‌گردد. امید رسیدن به مقام خلافت الهی در روی زمین آرزوی انسان و وعده الهی است.

به امید کسب لیاقت این جایگاه که هدف از خلقت معرفی شده است.

باسپاس

گروه تدوین کتاب زاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تایخ

مناسبت های ماه رجب

اول رجب

۱. زیارت امام حسین علیه السلام . ۲. ولادت امام باقر علیه السلام

دوم رجب

۱. ولادت امام علی النقی علیه السلام

سوم رجب

۱. شهادت امام هادی علیه السلام

دهم رجب

۱. ولادت امام جواد علیه السلام . ۲. ولادت حضرت علی اصغر علیه السلام

دوازدهم رجب

۱. مرگ معاویه . ۲. ورود امیرالمومنین علیه السلام به کوفه

سیزدهم رجب

۱. ولادت امیرالمومنین حضرت علی صلوات الله وسلامه عليه

چهاردهم رجب

۱. مرگ معتمد عباسی

پانزدهم رجب

۱. زیارت امام حسین علیه السلام . ۲. وفات حضرت زینب سلام الله علیها . ۳. تغییر قبله . ۴. خروج از شعب ابی طالب علیه السلام . ۵. شهادت امام صادق علیه السلام

شانزدهم رجب

۱. خروج فاطمه بنت اسد سلام الله علیها از کعبه

هفدهم رجب

۱. مرگ مأمون

هجدهم رجب

۱. وفات ابراهیم فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله . ۲. شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها . ۳. اول خلافت شوم یزید

بیست و دوم رجب

۱. زیارت امام حسین علیه السلام . ۲. ولادت امام باقر علیه السلام

بیست و سوم رجب

۱. حمله به امام مجتبی علیه السلام در مدائن . ۲. مسموم شدن موسی بن جعفر علیه السلام . ۳. فرار عمر در جنگ خیبر

بیست و چهارم رجب

۱. فتح خیبر به دست امیرالمومنین علیه السلام . ۲. بازگشت جعفر طیار از حبشه

بیست و پنجم رجب

۱. شهادت موسی بن جعفر علیه السلام

بیست و ششم رجب

۱. وفات حضرت ابوطالب علیه السلام

بیست و هفتم رجب

۱. بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله

بیست و هشتم رجب

۱. خروج امام حسین علیه السلام از مدینه به سوی مکه
۲. اولین اقامه نماز در اسلام

آخر رجب

۱. مرگ ابو حنیفه . ۲. مرگ شافعی

تنمه رجب

۱. هجرت مسلمانان به حبشه . ۲. غزوه نخله . ۳. وفات نجاشی پادشاه حبشه

فضیلت ماه رجب و مناسبت های مهم آن



ماه رجب، آغاز پرفضیلت ترین سه ماه سال است (رجب، شعبان و رمضان) که هر سه ماه از مقام والایی در میان دیگر ماه های سال برخوردارند. گو این که این ماه، حتی در جاهلیت نیز مورد احترام زیادی بوده و آن را حرام می نامیدند زیرا جنگ و کارزار را نیز در این ماه ناروا و ممنوع می دانستند. و چون به احترام ماه رجب، تمام سلاح ها بر زمین گذاشته می شد، آن را «اصم» نیز نام گذاری کرده اند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در فضیلت این ماه چنین می فرماید: «الا ان رجب شهر الله الاصم و هو شهر عظیم و انما سمی الاصم لانه لایقارنه شهر من الشهور حرمه و فضلا عند الله تبارک و تعالی».

«الا ان رجب و شعبان شهرای و رمضان شهرامتی» .
 «الا و من صام من رجب یوما ایمانا و احتسابا استوجب رضوان الله الاکبر
 واطفی صومه فی ذلک الیوم غضب الله» .

ای مردم بدانید که ماه رجب ماه «اصم» خداوند است و همانا ماهی است
 بس عظیم و بزرگ و علت نام گذاری این ماه به «اصم» این است که هیچ ماهی از
 ماه های سال از نظر فضیلت و حرمت نزد خدای تبارک و تعالی، به آن نمی رسد.
 هان! ماه رجب و ماه شعبان دو ماه من اند و ماه رمضان ماه امتم.
 هان! هر که یک روز از ماه رجب را با ایمان و برای رضای خدا روزه بدارد،
 به نعمت رضوان بزرگ الهی نایل آید، و روزه اش در آن روز خشم خداوند را
 فرو می نشاند.

و آن چه بیش تر بر عظمت و احترام این ماه افزوده است، مناسبت های
 آن است که درآس آن ها عید بزرگ مبعث رسول اکرم صلی الله علیه و
 آله و سلم (۲۷ رجب) و عید میلاد امیرالمومنین مولای متقین علی بن ابی
 طالب علیه افضل الصلاه والسلام (۱۳ رجب) می باشد.

(۱۳ رجب) روز ولادت امیرالمومنین (ع)

حضرت امیرالمومنین روز ۱۳ رجب و ۳۳ سال قبل از هجرت در کعبه خانه
 خدا به دنیا آمد. او نخستین و آخرین کسی است که در کعبه زاده می شود.
 حافظ گنجی شافعی در الکفایه خود در این باره می گوید:
 امیرالمومنین علی بن ابی طالب در مکه در بیت الله الحرام، شب جمعه
 ۱۳ رجب، ۳۳ سال پس از عام الفیل، متولد شد. هیچ کس جز او در خانه خدا
 به دنیا نیامده و نخواهد آمد و همین برای تعظیم مقام والایش کافی است.
 شیخ صدوق در مورد ولادت امام علی علیه السلام چنین می گوید:
 یزید بن قعنب می گوید: من همراه با عباس بن عبدالمطلب و گروهی از
 بنی عبدالعزی در برابر خانه خدا نشسته بودیم.

ناگهان فاطمه بنت اسد به کنار خانه خدا آمد، در حالی که ۹ ماه از مدت
 حمل او به علی بن ابی طالب می گذشت. درد زایمان بر او عارض شد،
 دست ها را به دعا بلند کرد و با خدای خود چنین مناجات نمود:
 «پروردگارا! من به تو و پیامبران و کتاب هایی که از سوی تو نازل شده
 است ایمان دارم و سخن جدم حضرت ابراهیم خلیل را گواهی می دهم؛

همان کسی که این بیت عتیق را ساخت، پس به حق آن کس که این خانه را بنا کرد و به حق جنینی که در شکم دارم، زایمان را بر من آسان فرما.» یزید بن قعنب ادامه می دهد:

ناگاه دیدیم پشت کعبه شکافته شد و فاطمه بنت اسد به درون خانه خدا وارد شد و از دیدگانمان پنهان ماند، سپس دیوار خانه به هم آمد! رفتیم که قفل را باز کنیم تا از حقیقت قضیه آگاه گردیم ولی قفل خانه خدا باز نشد که نشد. دانستیم که این امری است الهی.

سه روز بر این منوال گذشت، در روز چهارم مادر علی علیه السلام در حالی که او را بردست خود گرفته بود، از خانه خارج شد و چنین گفت:

«انی فضلت علی من تقدمنی من النساء لان آسیه بنت مزاحم عبدت الله عزوجل سرافی موضع لایحب ان یعبدا الله الا اضطرارا و ان مریم بنت عمران هزت النخله الیاسه بیدها حتی اءكلت منها رطباً جنیا و انی دخلت البیت الحرام فاکلت من ثمار الجنه و اوراقها فلما اردت ان اخرج، هتف بی هاتف: یا فاطمه! سمیه علیا فهو علی و الله العلی الاعلی یقول: انی شققت اسمه من اسمی و اءدبته بادی و وقفته علی غامض علمی و هو الذی یکسر الاصنام فی بیتی و هو الذی یؤذن فوق ظهر بیتی و یقدسنی و یمجدنی فطوبی لمن احبه و اءطاعه و ویل لمن ابغضه و عصاه».

همانا بر بانوانی که پیش از من بودند، برتری دارم زیرا آسیه دختر مزاحم در پنهانی و در جایی که نباید خدا را عبادت کنند، به پرستش و عبادت خدا می پرداخت و مریم دختر عمران، درخت خشک خرما را تکان داد تا از آن رطب تازه بچیند و بخورد، و اما من در خانه خدا وارد شدم (و مهمان او گشتم) و از میوه ها و برگ های بهشتی تناول کردم و هنگامی که خواستم از خانه بیرون آیم، هاتفی مرا ندا داد که: ای فاطمه! فرزندت را «علی» نام گذار چرا که او علی و بزرگ است و خدای علی اعلی می فرماید: من نام او را از نام خود برگرفتم و او را به آداب خود ادب کردم و بر پنهانی های علمم آگاه ساختم. او کسی است که بت ها را در خانه ام می شکند. او کسی است که بر پشت بام خانه ام اذان می گوید.

او کسی است که مرا بسیار ستایش و تمجید می کند. پس خوشا به حال کسانی که او را دوست داشته باشند و اطاعتش کنند و وای بر کسانی که او را دشمن داشته و مخالفتش نمایند. (امالی صدوق ص ۸۰)

نه تنها شیعیان بر این مطلب اتفاق نظر دارند، که بسیاری از مورخان

و محدثان و علمای اهل سنت نیز بر این مطلب اذعان می نمایند و گواهی می دهند که علی زاده کعبه است و جز او کسی در خانه خدا متولد نشده و نخواهد شد.

این فضیلت مانند بسیاری از فضایل دیگر، مخصوص علی است و هیچ کس در آن ها شریک نمی باشد، چه او نور خدا و کلمه خدا و پرچم هدایت خدا است. او مظهر حق تعالی است در جهان دنیا و جامع تمام کمالات و فضایل معنوی است. او برترین و بافضیلت ترین انسان روی زمین پس از رسول خدا(ص) است.

ابن عباس گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با مردم سخن می گفت، در ضمن سخنانش فرمود:

ای مردم! کیست که سخنش از سخن خداوند بهتر و درست تر باشد؟ ای مردم! همانا خداوند به من دستور داده است که علی را به عنوان پیشوا، امام، خلیفه و وصی خود به شما معرفی کنم و او را برادر و وزیر خود قرار دهم. ای مردم! علی پس از من باب هدایت و دعوت کننده مردم به سوی خداوند می باشد.

علی، پارساترین و برگزیده ترین مومنان است «و من احسن قولاً ممن دعا الی الله و عمل صالحاً و قال اننی من المسلمین» و چه کسی سخنش ارزشمندتر است از آن کس که مردم را به سوی خدا فرا می خواند و کارهای شایسته انجام می دهد و می گوید: من از مسلمانانم.

ای مردم! علی از من است. فرزندان علی فرزندان من هستند، و او همسر دختر عزیزم است. فرمان او فرمان من و نهی او نهی من است. پس ای مردم، بر شما باد به طاعت و فرمان برداری از او و زنده نگه داشتن او و مخالفتش چرا که اطاعتش، اطاعت من و نافرمانیش، نافرمانی من است.

ای مردم! علی صدیق این امت و فاروق آن است. و علی محدث و سخن گوی این امت است.

علی هارون، یوشع، آصف و شمعون امت است. علی الگوی هدایت و کشتی نجات و طالوت امت و ذوالقرنین آن است.

ای مردم! علی آزمایش خداوند بر مردم است و علی حجت بزرگ پروردگار است.

علی آیت عظمای الهی و پیشوای هدایت و عروه الوثقی دین است.

ای مردم! علی با حق و حق با علی است و علی زبان گویای حق است.

ای مردم! علی قسیم الجنة والنار (قسمت کننده بهشت و دوزخ) است.

هیچ یک از شیعیان و پیروانش به جهنم نمی روند و هیچ یک از دشمنانش از جهنم رها نمی شوند و همانا هیچ یک از دشمنانش به بهشت ره نمی یابند و هیچ یک از پیروانش از بهشت دور نمی شوند. ای یاران و اصحاب من! من ناصح و خیرخواه شما هستم و هم اکنون رسالت و پیغام خدایم را به شما رساندم ولی چه کنم که شما ناصحان را دوست نمی دارید؟! این عید سعید را به مقام شامخ حضرت ولی الله الاعظم اءرواحنا لتراب مقدمه الفداء، تهنیت عرض می کنیم و این روز فرخنده را به تمام پیروان و علاقمندان و شیعیان آن حضرت به ویژه ملت فداکار ایران که افتخار پیروی از وجود مقدسش را دارد، تبریک می گوئیم و امیدواریم خداوند ما را جزء شیعیان واقعی آن حضرت قرار دهد و در روز تقسیم بهشت و دوزخ، ما را جزء ساکنان بهشت برینش به حساب آورد، هر چند لیاقت همنشینی با آن انوار الهیه را نداشته باشیم، زیرا بی گمان ما محب و علاقمند او و فرزندان معصوم و مطهرش هستیم و چنان که پیامبر می فرماید: «المرء مع من احب» پس بارالها ما را با هر که دوست داریم محشور فرما. یک بار دیگر این عید بزرگ را به مقام معظم رهبری و ملت و امت اسلامی تبریک و تهنیت عرض می کنیم.

مناسبت های دیگر ماه:

فهرست وار مناسبت های دیگر ماه بزرگ رجب را می شمیریم:

اول رجب

سالروز ولادت پیشوای پنجم، حضرت امام محمد باقر علیه السلام است که در نخستین روز از ماه رجب سال ۵۷ هجری در مدینه منوره به دنیا آمد. آن حضرت چهار سال از عمر مبارکش را با جد بزرگوارش امام حسین علیه السلام گذراند و ۳۵ سال با پدرش امام سجاد علیه السلام. و پس از شهادت پدر، ۱۸ سال زندگی کرد که مدت امامت آن حضرت را تشکیل می دهد.

امام باقر علیه السلام در روز هفتم ذی حجه از سال ۱۱۴ هجری در سن ۵۷ سالگی به شهادت رسید.

روز ولادت آن بزرگوار را به عموم شیعیانش تبریک و تهنیت می گوئیم.

دوم رجب

امام علی بن محمد الهادی علیهما السلام، دهمین امام و پیشوای شیعیان در روز دوم رجب یا پنجم رجب از سال ۲۱۲ یا ۲۱۴ هجری در روستایی به نام «بصریا» نزدیک مدینه منوره به دنیا آمد. و طبق برخی روایات در روز سوم رجب یا ۲۵ جمادی الثانی از سال ۲۵۴ هجری در سامرا به شهادت رسید.

امام هادی علیه السلام ۶ سال و ۵ ماه همراه با پدر زندگی کرد و پس از شهادت پدر ۳۳ سال زیست که مدت امامتش می باشد.

روز ولادت حضرتش را به شیعیانش تبریک، و روز وفاتش را تسلیت می‌گوییم و امیدواریم خداوند ما را با آن حضرت محشور فرماید.

دهم رجب

امام نهم، حضرت محمد بن علی الجواد علیهما السلام در روز جمعه دهم ماه رجب از سال ۱۹۵ هجری به دنیا آمد. آن حضرت در سن ۸ یا ۹ سالگی به امامت رسید و ۱۷ سال مدت امامتش به طول انجامید، یعنی عمر مبارکش از ۲۶ سال تجاوز نمی کند. ولی به هر حال سن و سال برای آن بزرگواران و پیشوایان معصوم مطرح نیست، چه این که آن‌ها برگزیدگان خدایند و از آغاز تولد، انسان کامل هستند (و آئیناه حکم صبیا).

امام جواد روز ششم ذی حجه یا به قولی در روز آخر ماه ذی قعدة از سال ۲۲۰ هجری به شهادت رسید.

روز ولادت این امام معصوم بر همه پیروانش مبارک باد.

۲۵ رجب

در این روز، هفتمین اختر تابناک آسمان امامت و ولایت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در سن ۵۵ سالگی در سال ۱۸۳ در زندان سندی بن شاهک لعنه الله علیه و به دستور هارون الرشید عباسی لعنه الله علیه به شهادت رسید.

امام کاظم علیه السلام که معروف به باب الحوائج است ۵۵ سال مدت عمر مبارکش می باشد که ۲۵ سال آن دوران امامتش است.

فرارسیدن روز شهادت آن حضرت که روز غم و اندوه مسلمین است را تسلیت می‌گوییم و امیدواریم این باب الحوائج ما را در روزی که «لاینفع مال ولا بنون» است، دست ما را بگیرد و شفاعت‌مان کند، آمین رب العالمین.

۲۷ رجب

یکی از بزرگ‌ترین اعیاد اسلامی است. روزی است که رسول خدا به پیامبری مبعوث شد و وحی بر آن حضرت نازل گشت. امروز روز ولادت اسلام است و روزی است که مردم از ظلمات بیرون آمدند و به نور پیوستند، لذا بر امت است که امروز را درسراسر جهان جشن بگیرند و شادمانی کنند؛ جشنی بزرگ که سزاوار این روز بسیار بزرگ باشد.

«هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته و یرکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین».

حضرت امیرالمومنین علیه السلام دوران بعثت را چنین تعریف می‌کند:

«پیامبر در حالی برانگیخته شد که مردم در فتنه‌ها و آشوب‌ها و سرگردانی‌های دوران جاهلیت گرفتار بودند، همان فتنه‌ها که طناب‌خانه دین را می‌گسست و ستون‌های ساختمان یقین را درهم می‌ریخت. در اصل دین اختلاف افتاده و مطلب بر مردم مشتبه شده بود، آن سان که راه‌هایی از آن حیرت‌ها و سردرگمی‌ها تنگ شده و مصدر هدایت و راهنمایی از دیدگان‌شان مخفی مانده بود.

پس راه حق گمنام و کوری ضلالت، جهان را فراگیر شده بود. خداوند و پروردگار خود را نافرمانی می‌کردند و شیطان دور شده از رحمت الهی را اطاعت می‌نمودند. ایمان از میان رفته بود و ستون‌هایش درهم ریخته و نشانه‌هایش ناشناخته مانده و راه‌هایش فرسوده و جاده‌هایش برطرف شده بود.

شیطان را فرمان می‌بردند و در راه‌هایش گام می‌نهادند و به آب‌خورهایش سر می‌زدند و شیطان پرچم‌های خود را توسط آنان برافراشته می‌کرد.

در فتنه‌هایی که مردم را پایمال نموده و همگی در آن سرگردان و گرفتار آمده بودند...» (نهج البلاغه، خطبه ۲) این روز بسیار فرخنده و عید سعید را به عموم مسلمین به ویژه برادران و خواهران مسلمان ایران که افتخار پیروی صادقانه از رسول الله را دارند، تبریک و تهنیت فراوان عرض می‌کنیم.





معارف

احتجاجات امام باقر علیه السلام

به مناسبت اول ماه رجب ولادت

امام محمد باقر علیه السلام

ترجمه: علی حجتی کرمانی

نویسنده: سید محسن امین

احتجاج آن حضرت با محمد بن منکدر از زاهدان و عابدان بلند آوازه عصر خویش

شیخ مفید در ارشاد، نویسد: شریف ابو محمد حسن بن محمد از جدم، از یعقوب بن یزید از محمد بن ابی عمیر، از عبد الرحمن بن حجاج، از ابو عبد الله امام صادق (ع) نقل کرده است که فرمود: محمد بن منکدر می گفت: گمان نمی کردم کسی مانند علی بن حسین، خلفی از خود باقی گذارد که فضل او را داشته باشد، تا اینکه پسرش محمد بن علی را دیدم.

می خواستم او را اندرزی گفته باشم اما او به من پند داد. ماجرا چنین بود که من به اطراف مدینه رفته بودم ساعت بسیار گرم می بود. در آن هنگام با محمد بن علی مواجه شدم. او هیكل مند بود و به دو نفر از غلامانش تکیه داده بود. من با خودم گفتم: یکی از شیوخ قریش در این گرما و با این حال در طلب دنیا کوشش

می‌کند. به خدا او را اندرز خواهیم گفت. پس نزدیک او شدم و سلامش دادم او نیز در حالی که عرق می‌ریخت با گشاده‌رویی جوابم گفت. به وی عرض کردم: خداوند کار ترا اصلاح کناد! یکی از شیوخ قریش در این ساعت و با این حال برای دنیا کوشش می‌کند! به راستی اگر مرگ فرا رسد و تو در این حال باشی چه می‌کنی؟! او دستان خود را از غلامانش برگرفت و به خود تکیه کرد و گفت: به خدا سوگند اگر مرگ من در این حالت فرا رسد مرگم فرا رسیده در حالی که من به طاعتی از طاعات الهی مشغولم. در حقیقت من با این طاعت می‌خواهم خود را از تو و از دیگران بی‌نیاز کنم. بلکه من هنگامی از مرگ باک دارم که از راه برسد در حالی که من مشغول به یکی از معاصی الهی باشم.

محمد بن منکدر گوید: گفتم: «خدا ترا رحمت کند! می‌خواستم اندرزت گفته باشم اما تو به من اندرز دادی».

کلینی در کافی، مانند همین روایت را از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و هم او، از ابن ابی عمیر، از عبد الرحمن بن حجاج، از امام صادق (ع) نقل کرده‌اند.

نگارنده: معنای سخن محمد بن منکدر که گفته بود: «می‌خواستم اندرزت گفته باشم ولی تو به من اندرز دادی» این است که وی همچون طاووس یمانی و ابراهیم ادهم و... از متصوفه بود و اوقات خود را به عبادت سپری می‌کرد و دست از کسب و کار شسته بود و بدین سبب خود را سربار مردم کرده بود. و بار زندگی خود را بر دوش مردم نهاده بود او می‌خواست امام باقر (ع) را نصیحت کند که مثلاً شایسته نیست آن حضرت در آن گرمای روز به طلب دنیا برود. امام (ع) نیز بدو پاسخ می‌دهد که: بیرون آمدن وی برای یافتن رزق و روزی است تا احتیاج خود را از مردمان ببرد که این خود از برترین عبادات است. اندرزی که این سخن برای ابن منکدر داشت این بود که وی در ترک کسب و کار و انداختن بار زندگی بر دوش مردم و اشتغالش به عبادت راهی خطا در پیش گرفته است. به همین جهت بود که ابن منکدر گفت: «می‌خواستم اندرزت گفته باشم...»

بنابر همین اصل است که از صادقین (ع) دستور اشتغال به کسب و کار و نهی از افکندن بار زندگی بر دوش دیگران صادر شده است. از آنان همچنین روایت شده است که اگر کسی به عبادت خدای پردازد و شخص دیگری در پی کسب و کار روانه شود، عبادت این شخص اخیر بالاتر و برتر از آن دیگری است. امام صادق (ع) از پیامبر (ص) نقل کرده است که فرمود: «ملعون است ملعون است کسی که خود را سربار مردمان قرار دهد».

احتجاج آن حضرت با نافع بن ازرق یکی از سران خوارج

این نافع کسی بود که فرقه ازرقه خوارج بدو منتسب می‌شد. شیخ مفید در ارشاد می‌نویسد: در اخبار و روایات آمده است که نافع بن ازرق به محضر محمد بن علی حضور یافت و در برابر آن حضرت نشست و از وی درباره مسائل حلال و حرام پرسش کرد. آن حضرت در ضمن پاسخهایی که به سؤالات نافع می‌داد، فرمود: به خوارج بگو برای چه جدایی از امیر مؤمنان (ع) را روا (حلال) شمردید در حالی که خود فراری آن حضرت و در راه اطاعتش خونهایتان را ریختید و با مدد دادن به او به خداوند نزدیک گشتید؟ آنان پاسخ می‌دهند: او در دین خدا حکم بود. پس به آنان جواب ده که خداوند در شریعت پیامبرش (ص) دو حکم تعیین کرده و فرموده است: «فابعثوا حکما من اهلہ و حکما من اهلها ان ییریدا اصلاحا یوفق الله بینهما (۱)» و نیز رسول خدا (ص) سعد بن معاذ را در میان یهود بنی قریظه حکمیت داد، خداوند نیز داوری سعد را تایید کرده، آیا نمی‌دانستید امیر مؤمنان (ع) به حکمین دستور داد تا مطابق قرآن حکم دهند و از آن تجاوز نکنند و بررد حکمی که مخالف احکام قرآن بود شرط کرد. و هنگامی که خوارج بدو گفتند کسی را حکم خود قرار دادی که علیه تو حکم می‌کند پاسخ داد: «من هیچ مخلوقی را حکم نگرفته‌ام بلکه کتاب خدا را به حکمیت برگزیده‌ام». با این حساب اگر خوارج در این بدعت خود قصد بهتان نداشتند برای گمراه دانستن کسی که قرآن را به حکمیت گرفته و احکام مخالف با آن را مردود دانسته است چه دلیل می‌یابند؟! نافع بن ازرق گفت: به خدا سوگند این سخنی بود که هرگز نشنیده بودم و به اندیشه‌ام راه نیافته بود و سخن حق همین است.

احتجاج آن حضرت با عبد الله بن نافع بن ازرق یکی دیگر از خوارج

کلینی در کافی نقل می‌کند که: عبد الله بن ازرق می‌گفت اگر من واقعا می‌دانستم در روی زمین کسی هست که مرکبها مرا بدو رساند و او با استدلال

به من ثابت کند که علی نهروانیان را کشته و در این باب در حق آنها ستم نکرده است، هر آینه به نزد او می‌شتافتم. به او گفته شد: اگر کسی از فرزندان او پاسخگوی این پرسش باشد به نزد او می‌روی؟ نافع سؤال کرد: مگر در میان فرزندان او دانشمندی هست؟ گفتند: همین پرسش اولین نشانه نادانی تو است. آیا می‌شود در میان آنان دانشمندی نباشد؟! پس عبد الله با عده‌ای از پیروان بزرگ خویش عزم حرکت کرد و به مدینه آمد و از امام باقر (ع) اجازه ورود خواست. به آن حضرت گفتند: عبد الله نافع است. فرمود: او با من چه کار دارد؟ در حالی که هر صبح و شب از من و پدرم بیزاری می‌جوید؟ ابو بصیر پاسخ داد: فدایت شوم این مرد می‌گوید اگر بدانم در روی زمین کسی هست که مرکبها مرا به سوی او ببرند (امکان دسترس به او باشد) و با دلیل به او ثابت کند که علی نهروانیان را کشته و در این باره مرتکب ظلم و ستم نشده، هر آینه به نزد او خواهد شتافت. امام (ع) پرسید: آیا به نظر تو این مرد به قصد مناظره آمده است؟ ابو بصیر گفت: آری. حضرت به غلام خود فرمود: ای غلام بیرون شو و بار او را بگشا و بگو فردا بدین جا بیا. چون صبح فرا رسید، عبد الله همراه با بزرگان اصحاب خود در آنجا حاضر شد. امام باقر (ع) نیز به دنبال همه فرزندان مهاجران و انصار فرستاد و آنان را جمع کرد و به سوی مردم آمد و به آنان روی کرد، گویی پاره‌ای از ماه بود، آنگاه به سخنرانی ایستاد و خدای را حمد و ثنا گفت و بر پیامبرش (ص) درود فرستاد و سپس فرمود: ستایش خداوندی راست که ما را به نبوت خویش جامه کرامت ارزانی کرد و به ولایت خویش مخصوصمان داشت. ای فرزندان مهاجران و انصار! هر کس از شما که منقبت و فضیلتی از علی بن ابی طالب به یاد دارد برخیزد و آن را بیان کند. پس هر يك از حاضران برخاسته فضیلتی درباره آن حضرت بیان کردند.

عبد الله بن نافع گفت: من این مناقب را بهتر از ایشان می‌دانم اما علی پس از پذیرش حکمیت، کافر شد. نقل مناقب تا آنجا ادامه یافت که به حدیث خیبر رسیدند که رسول خدا (ص) در آن فرموده بود: «فردا پرچم را به دست مردی خواهم سپرد که خدا و رسول را دوست می‌دارد و خدا و رسول نیز او را دوست می‌دارند او هجوم آورنده‌ای است که هیچ‌گاه نمی‌گریزد و از میدان عقب نمی‌نشیند مگر آنکه خداوند به دست او پیروزی را نصیب ما کند».

امام باقر (ع) از عبد الله بن نافع پرسید: درباره این حدیث چه می‌گویی؟ پاسخ داد: این حدیث درست است و در آن تردیدی نیست

اما علی پس از این به کفر گرایید. امام (ع) فرمود: مادرت به عزایت نشیند به من بگو آیا خداوند عزوجل در روزی که علی را دوست می داشت می دانست که او نهروانیان را می کشد یا نه؟ عبد الله گفت: اگر بگویم نه، کافر شده ام، پس پاسخ داد: آری می دانسته است. امام (ع) فرمود: آیا خداوند علی را بدان خاطر که اطاعتش را می کرده دوست داشته است یا به خاطر نافرمانیش؟ عبد الله بن نافع گفت: به خاطر فرمانبرداریش. پس امام باقر (ع) به او فرمود: پس برخیز که شکست خوردی. عبد الله برخاست در حالی که این آیه را تلاوت می کرد: تا وقتی که رشته سپید از رشته سیاه، شب از صبح برای شما نمایان گردد (۲). به درستی خداوند می داند که رسالتش را در کجا قرار دهد.

احتجاج امام باقر (ع) با قتاده بن دعامه بصری ابن حجر

در کتاب تهذیب التهذیب از قتاده نام برده و در حفظ و فقاها و . . . از او تمجید کرده است. شیخ کلینی در کافی به نقل از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که: در مسجد رسول خدا (ص) نشسته بودم که مردی به سویم آمد و سلام داد و پرسید ای بنده خدا کیستی؟ گفتم: از اهالی کوفه هستم، با من چکار داری؟ پرسید: آیا محمد بن علی (امام باقر (ع)) را می شناسی؟ گفتم: آری، اگر حق و باطل را می دانی با او چکار داری؟ گفت: ای کوفیان شما طاقت ندارید، اگر ابو جعفر را دیدی به من خبر ده. هنوز کلامش تمام نشده بود که ابو جعفر آمد. عده ای از مردم خراسان و نیز گروهی دیگر اطراف آن حضرت را گرفته بودند و درباره مناسک حج از وی سؤال می کردند. امام (ع) آمد و در جایگاه خود نشست. آن مرد نیز در نزدیک آن حضرت جای گرفت. من در جایی نشستم که سخنان آنان را بشنوم. اطراف امام عده ای نشسته بودند. وقتی هریک کار خود را انجام دادند و رفتند، امام رو به آن مرد کرد و پرسید: تو کیستی؟ پاسخ داد: من قتاده بن دعامه بصری هستم. امام پرسید: تو فقیه بصریان هستی؟ گفت: آری. امام گفت: وای بر تو ای قتاده! خداوند مردمی را آفرید و برای آنان حجتیهایی قرار داد. آنان ستونیهایی در زمینش هستند و به اجرای فرمانهای خداوند قائلند. آنان در علم خداوند برگزیدگانند. پیش از خلقت آنان را برگزید و ایشان از جانب راست عرش او سایه بانند. قتاده دیری

خاموش ماند. سپس گفت: خداوند ترا نیکو گرداند! به خدا سوگند من رویاروی فقها و ابن عباس نشستم اما قلبم در برابر هیچ يك از آنان چنان که در برابر تو به اضطراب افتاده است، به ناآرامی و اضطراب دچار نگشته بود. امام (ع) به او گفت: مگر نمی دانی کجایی؟ تو اینک در برابر خانه‌هایی هستی که خداوند اجازه داده در آنها نام مقدسش بلندی گیرد و یاد شود، در این خانه‌ها مردانی شامگاهان و صبحگاهان او را تسبیح می‌کنند. کسانی که هیچ سوداگری و داد و ستدی آنان را از یاد خدا و اقامه نماز و دادن زکات غافل نمی‌سازد. تو چینی و ما همان کسانی که خداوند چنین توصیفشان کرده است.

قتاده بر آن حضرت گفت: به خدا راست گفתי. خدا مرا قربانت کند آن خانه‌ها سنگی و گلین نیستند. سپس گفت: درباره حکم «پنیر» مرا آگاه کن. امام تبسمی کرد و فرمود: آیا پرسش‌هایت درباره این مسائل است؟ قتاده پاسخ داد: حکم آن را فراموش کرده‌ام. امام پاسخ داد: اشکالی در آن نیست. قتاده گفت: اگر از آن بوی مرده احساس شده باشد؟ امام گفت: اشکالی در آن نیست. زیرا هیچ رگ و استخوانی ندارد و خونی در آن نیست. بلکه از میان سرگین و خون بیرون می‌آید. سپس فرمود: بو و نسیم به منزله مرغی مرده است که از آن تخمی بیرون آمده باشد، آیا آن تخم را می‌خوری؟ قتاده گفت: نه می‌خورم و نه به کسی می‌گویم بخورد. امام (ع) پرسید: چرا؟ گفت: چون این تخم از جوجه مرده‌ای به دست آمده است. امام (ع) گفت: اگر این تخم را مراقبت کنی و از آن جوجه‌ای به دست آید آیا آن جوجه را می‌خوری؟ گفت: آری. امام پرسید: پس چه چیز آن تخم را بر تو حرام کرده بود و این جوجه را حلال؟ سپس فرمود: بوی مرده هم مانند تخم است، پنیر را از بازار مسلمانان و از نمازگزاران بخر و درباره آن تحقیق مکن، مگر آن که کسی درباره آن چیزی به تو بگوید.

احتجاج آن حضرت با عبد الله بن معمر لثی درباره متعه

در کتاب کشف الغمه به نقل از کتاب نثر الدرر نوشته آبی آمده است: روایت شده که عبد الله بن معمر لثی به امام باقر (ع) گفت: به من خبر رسیده که شما به (جواز) متعه فتوا داده‌اید؟ امام فرمود: خداوند در قرآن آن را روا شمرده و پیامبر (ص) نیز آن را سنت گزارده است و یارانش هم بدان عمل

کرده‌اند. عبد الله گفت: عمر از متعه نهی کرده بود. امام فرمود: تو بر سخن دوستت (عمر) باش و من هم بر سخن رسول خدا (ص) می‌مانم. عبد الله گفت: آیا تو خوشحال می‌شوی از این که زنان چنین کاری کنند؟ امام (ع) فرمود: ای احمق زنان را یاد نکرده است. کسی که در قرآن متعه را حلال کرده و آن را مجاز دانسته است از تو و از کسی که خود را به زحمت انداخت و آن را نهی کرد غیرتمندتر است. بلکه آیا تو خوشحال می‌شوی که یکی از محارم تو در عقد نکاح مردمانی بیکاره و نادان از اهالی مدینه درآیند؟

گفت: خیر. فرمود: پس چرا حلال خدا را حرام می‌شمی؟ عبد الله گفت: حرام نمی‌شمرم، اما چنین کسی در خور و در شان من نیست. امام فرمود: خداوند کردار او را پسندیده می‌داند و بدو تمایل می‌کند و حوری را به همسری او در می‌آورد آیا تو از کسی که خداوند به او رغبت دارد تنفر داری و از روی تکبر از کسی که همتا و هم‌شان حور بهشتی است استنکاف می‌ورزی؟ آنگاه عبد الله خندید و گفت: گمان نمی‌کنم سینه‌های شما جز رستنگاه درختان علم جایگاه دیگری باشد. میوه‌های این درختان از آن شما و برگ‌هایشان از آن مردمان است.

دوم، حلم: در کتاب مناقب آمده است: مردی از اهل کتاب به آن حضرت گفت: تو بقر (گاو) هستی؟ امام گفت: خیر من باقر هستم. گفت: تو فرزند زنی آشپز هستی. امام گفت: آشپزی حرفه او بوده است. مرد گفت: تو فرزند زنی سیاه چرده زنگی و بدکاری هستی. امام پاسخ داد: اگر چنین که تو می‌گویی بوده، خداوند او را بیامرزد اگر تو دروغ می‌گویی خداوند ترا بیامرزد.

سوم، تسلیم امر خدا بودن: ابو نعیم در کتاب حلیه الاولیاء نقل کرده است: «محمد بن علی (امام باقر) (ع) می‌گفت: از خداوند آنچه را که دوست داریم درخواست می‌کنیم پس هنگامی که چیزی را که نمی‌پسندیم حادث می‌شود با خداوند عزوجل در آنچه که او دوست داشته است مخالفت نمی‌کنیم».

چهارم، جود و بخشش: شیخ مفید در ارشاد می‌نویسد: آن حضرت با آن ویژگی‌های علمی و بزرگی و ریاست و اقامت که توصیف کردیم به جود در میان خاصه و عامه مشهور بود و با وجود کثرت عیال و وضعیت متوسط مالیش در کرم و بزرگواری و احسان به همگان معروف بود. شریف ابو محمد حسن بن محمد از جدم، از ابو نصر از محمد بن حسین، از اسود بن عامر، از حنان بن علی از حسن بن کثیر روایت کرده است که گفت: از نیازمندی خود و بی‌وفایی دوستانم در نزد آن حضرت گلایه کردم، امام (ع) فرمود: چه بد

برادری است کسی که در هنگام توانگری تو را در نظر دارد و به هنگام تنگدستی رابطه‌اش را با تو قطع می‌کند. آنگاه به غلامش فرمود: کیسه‌ای بیاور. در آن کیسه هفتصد درهم بود و فرمود: این را خرج کن و چون تمام شد مرا آگاه کن.

شیخ مفید همچنین می‌نویسد: محمد بن حسین از عبد الله بن زبیر از عمرو بن دینار و عبد الله بن عمیر روایت کرده است که آن دو گفتند: ما هیچ گاه به دیدار محمد بن علی نرفتیم جز آنکه نفقه و صله و پوشش ما را می‌داد و می‌گفت: این را پیش از آنکه به ملاقات من آید برای شما آماده کرده بودم. شیخ مفید می‌گوید: ابو نعیم نخعی از معاویه بن هشام، از سلیمان بن دمدم روایت کرده است که گفت: ابو جعفر محمد بن علی، پانصد تا ششصد و تا هزار درهم به ما می‌داد و هیچ گاه از دادن صله به برادران و امیدواران و کسانی که به نزدش می‌آمدند، خسته نمی‌شد.

در کتاب مطالب السؤل به نقل از حافظ عبد العزیز بن اخضر جنابذی در کتاب معالم العتره آمده است: سلمی کنیز امام باقر (ع) روایت کرده است که برادران و دوستان امام باقر (ع) وقتی به نزد آن حضرت می‌آمدند از پیش وی خارج نمی‌شدند مگر آنکه به آنان غذایی گوارا می‌خوراند و لباسی نیکو بدیشان می‌پوشانید و پولی به آنان می‌بخشید. من درباره برخی از این کارها به او تذکر می‌دادم اما آن حضرت می‌فرمود: ای سلمی! بعد از انجام خوبی‌ها و وجود دوستان، در دنیا امیدی نیست. در روایت مطالب السؤل چنین آمده است: من به آن حضرت سخنانی می‌گفتم تا از این رفتارش بکاهد اما ایشان می‌فرمود: ای سلمی! دنیا جز به دیدار برادران و بخشش به آنها و انجام خوبیها، نیکو و خوشایند نیست.

پنجم، کثرت صدقات: صدوق در کتاب ثواب الاعمال از امام صادق (ع) روایت کرده است: پدرم از دیگر افراد خانواده‌اش مال کمتر و در مقابل، مخارج بیشتری داشت. او در هر جمعه يك دينار صدقه می‌داد و می‌گفت: صدقه در روز جمعه دو چندان می‌شود همان گونه که خود روز جمعه بر روزهای دیگر فضیلت بیشتری دارد.

ششم، شکوه و هیبت در دلها: در مناقب از ابو حمزه ثمالی نقل شده است: «چون سالی که ابو جعفر محمد بن علی (ع) در آن حج کرد، فرا رسید. هشام بن عبد الملك او را دید که مردم به سویش می‌شتافتند. عکرمه پرسید: این مرد کیست؟ بر چهره‌اش نشان درخشان علم و دانش نقش بسته

است. باید او را امتحان کنم. اما وقتی رو به روی امام قرار گرفت از ترس به لرزه افتاد و از عمل خود پشیمان شد و گفت: ای فرزند رسول خدا (ص) من در مجالس بسیاری، رویاروی کسانی مانند ابن عباس و غیر او نشسته‌ام، اما هیچ گاه حالتی که اکنون مرا فرا گرفته است، در نیافته بود. امام باقر (ع) به او فرمود: وای بر تو ای بنده شامیان! تو پیشاروی خانه‌هایی هستی که خداوند اجازه داده در آنها نام پاکش بلندی گیرد و یاد شود.

پی نوشت

- ۱ - نساء / ۳۵: ... از طرف کسان مرد و کسان زن داوری برگزینید که اگر خواستار اصلاح باشند خدا ایشان را بر آن موفقیت بخشد.
- ۲ - بقره / ۱۸۷: حتی یتبین لکم الخیط الابيض من الخیط الاسود من الفجر.
کتاب: سیره معصومان، ج ۵، ص ۱۹

امام هادی علیه السلام در مصاف با انحراف عقیدتی

به مناسبت سوم ماه رجب شهادت امام هادی علیه السلام

نویسنده: حسین مطهری محب

امام هادی علیه السلام دهمین ستاره آسمان ولایت در نیمه ذی حجه سال ۲۱۲ ه. ق در شهر پیامبر علیه السلام دیده به سرای خاکی گشود. (۱) نام آن حضرت «علی» و کنیه ایشان «ابوالحسن» (۲) و مشهورترین لقبهایشان نقی و هادی می باشد (۳) و ایشان را ابوالحسن ثالث و فقیه عسکری نیز گویند. (۴) پدر بزرگوارشان امام محمد تقی، جواد الائمه علیه السلام و نام مادرشان «سمانه» می باشد. (۵) (۶) (۷) (۸) (۹) خاک سپرده شدند. (۱۰) می باشد. (۱۱)

هدایت گران جامعه

از آن رو که مسئولیت هدایت جامعه پس از نبی اکرم صلی الله علیه و آله به عهده ائمه طاهرین علیهم السلام است و تبیین معارف اصیل و ناب اسلامی را آنان به عهده دارند و ایشان اند که باید عقیده و فکر مردم را

از انحرافات باز دارند، آن بزرگواران هر یک طبق شرائط ویژه حاکم بر دوران امامت خویش، این امر مهم را به بهترین شیوه به انجام رسانیدند. امامان ما هر یک کم و بیش در زمان امامت خویش با انحرافات فکری و عقیدتی درگیر بودند. امام هادی علیه السلام نیز از این امر، مستثنا نبودند. در دوران امامت امام دهم علیه السلام بعضی انحرافات عقیدتی مطرح بود که ریشه در دورانهایی قبل داشت؛ ولی به هر حال، از آنجا که جامعه مسلمانان و به خصوص شیعه در زمان امام دهم علیه السلام دچار بعضی از این مشکلات بود، امام به مناسبتهایی با این انحرافات برخورد می کرد و با اعلام موضع خویش، نظر حق و صائب را بیان می نمود و مردم را از باورهای ناصحیح و غلط بازمی داشت.

مسئله جبر و تفویض

یکی از مواردی که در متون روایی ما مطرح شده است، مسئله جبر و تفویض و بطلان این دو نظریه افراطی و تفریطی کلامی می باشد. امام هادی علیه السلام در جواب نامه ای که اهل اهواز به وی نوشتند و مسئله ابتلای مردم به اختلاف در دین و عقیده به جبر و تفویض را مطرح نمودند و راه چاره را طلبیدند، مطالبی را به تفصیل بیان نمودند که مرحوم ابن شعبه حرّانی در تحف العقول به تفصیل آورده است. حضرت در ابتدا مطالبی را به عنوان مقدمه مطرح کرده و در ضمن آن به یک مسئله اساسی و ریشه ای پرداخته است و آن، تمسک به ثقلین است که به صورتی مبسوط و مستدلّ به اثباتش رسانده است. سپس با استناد به بعضی از آیات الهی و روایات نبوی، ولایت و عظمت و مقام والای مولی الموحّدين امیرمؤمنان، علی علیه السلام را بیان و ثابت نموده است. (۱۲)

بین این مقدمه و بحث جبر و تفویض؟

حضرت علیه السلام پس از بیان آن مقدمه می فرماید: «پیشاپیش، این شرح و بیان را به عنوان دلیل و راهنما بر آنچه که خواسته ایم مطرح کنیم و

به عنوان پشتیبان برای آنچه که در صدد بیان آن هستیم که همان مسئله جبر و تفویض و امر بین این دو است، آوردیم.» (۱۳) نمی‌گردید و مبتلا به هیچ گونه انحرافی نمی‌شد.

امام هادی علیه السلام پس از این مقدمه، به اصل مطلب می‌پردازد و با استناد به کلام نورانی امام صادق علیه السلام که فرموده اند: «لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ وَلَکِنْ مَنْزِلَهُ بَيْنَ الْمُنَزَّلَتَيْنِ»؛ (۱۴) نه جبر است و نه تفویض بلکه جایگاهی است بین آن دو جایگاه.» شروع به طرح جواب می‌فرماید و هر دو نظریه را باطل، و نظریه صحیح را امری بین آن دو می‌داند و نظر قرآن را شاهد بر صدق چنین مقالی می‌داند و باز برای تثبیت مسئله به کلام امام صادق علیه السلام استناد کرده و می‌فرماید: «إِنَّ الصَّادِقَ سُئِلَ هَلْ أَجَبَرَ اللَّهُ الْعِبَادَ عَلَى الْمَعَاصِي؟ فَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ أَعْدَلُ مِنْ ذَلِكَ. فَقِيلَ لَهُ: فَهَلْ فَوَّضَ إِلَيْهِمْ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُوَ أَعَزُّ وَأَقْبَهُرُ لَهُمْ مِنْ ذَلِكَ»؛ (۱۵) از امام صادق علیه السلام سؤال شد که آیا خداوند، بندگان را بر انجام معاصی، مجبور می‌کند؟ حضرت فرمود: خداوند عادل تر از این است که چنین کند. (۱۶) سپس از حضرت علیه السلام سؤال شد که آیا خداوند بندگان را به خود واگذاشته و کار را یکسره به آنها سپرده است؟ حضرت فرمودند: خداوند عزیزتر و مسلط تر از آن است که چنین کند.»

آن گاه می‌فرماید: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «التَّائِسُ فِي الْقَدْرِ عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ: رَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّ الْأَمْرَ مَفْوُضٌ إِلَيْهِ فَقَدْ وَهَنَ اللَّهُ فِي سُلْطَانِهِ فَهُوَ هَالِكٌ وَرَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ جَلٌّ وَعَزٌّ أَجَبَرَ الْعِبَادَ عَلَى الْمَعَاصِي وَكَلَّفَهُمْ مَا لَا يُطِيقُونَ فَقَدْ ظَلَمَ اللَّهُ فِي حُكْمِهِ فَهُوَ هَالِكٌ وَرَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ كَلَّفَ الْعِبَادَ مَا يُطِيقُونَ وَلَمْ يُكَلِّفْهُمْ مَا لَا يُطِيقُونَ فَإِذَا أَحْسَنَ حَمَدَ اللَّهَ وَإِذَا أَسَاءَ اسْتَفْغَرَ اللَّهَ؛ فَهَذَا مُسْلِمٌ بِالْغُ»؛ (۱۷) مردم در چگونگی اعتقاد به «قدر» سه دسته اند: گروهی بر این باورند که کارها، همه به آنان واگذار شده است. اینان خداوند را در تسلطش سست دانسته اند؛ لذا این گروه در هلاکت اند. و گروهی گمان دارند که خداوند، بندگان را بر انجام گناهان، مجبور می‌کند و آنان را به چیزهایی مکلف کرده است که طاقت انجام آن را ندارند. اینها خداوند را در حکمش، ظالم دانسته اند و به خاطر همین، به هلاکت خواهند رسید. و گروهی چنین معتقدند که خداوند، بندگان را به قدر طاقت آنها مکلف نموده است و به آنان بیش از طاقتشان دستور و فرمان نمی‌دهد. [اینها افرادی هستند که اگر کار نیکی انجام دهند سپاس خداوند را به

جای می آورند و اگر کار بدی از آنان سرزند، از خداوند طلب بخشش می کنند. اینان به اسلام حقیقی دست یافته اند.»

پس از این، امام علیه السلام با توضیح بیشتر مسئله جبر و تفویض را بیان کرده، خطا بودن هر دو را تبیین می کند. حضرت می فرماید: «فَأَمَّا الْجَبْرُ الَّذِي يُلْزِمُ مَنْ دَانَ بِهِ الْخَطَأَ فَهُوَ قَوْلُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ أَجْبَرَ الْعِبَادَ عَلَى الْمَعَاصِي وَعَاقَبَهُمْ عَلَيْهَا وَمَنْ قَالَ بِهَذَا الْقَوْلِ فَقَدْ ظَلَمَ اللَّهَ فِي حُكْمِهِ وَكَذَّبَهُ وَرَدَّ عَلَيْهِ قَوْلَهُ «وَلَا يُظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» (۱۸) وَقَوْلُهُ «ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» (۱۹)... (۲۰) اما قول به جبر که معتقد به آن دچار خطاست، قول کسی است که گمانش بر این است که خداوند، بندگان را بر انجام معصیتها مجبور کرده است و در عین حال، آنان را بر ارتکاب معاصی، عقوبت می کند. کسی که بر این باور باشد، به خداوند نسبت ستمکاری در حکمش داده است و کلام خداوند در قرآن چنین چیزی را تکذیب کرده و مردود دانسته است [آنجا که خداوند می فرماید]: «پروردگارت به هیچ کس ظلم نمی کند» و نیز می فرماید: «این (رسوایی در دنیا و عذاب سوزان در آخرت) به خاطر آن چیزی است که دستانت از پیش فرستاده است و خداوند هرگز به بندگان ظلم نمی کند.»

و در مورد تفویض می فرماید: «وَأَمَّا التَّفْوِيضُ الَّذِي أَنْبَلَهُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَخْطَأَ مَنْ دَانَ بِهِ وَتَقَلَّدَهُ فَهُوَ قَوْلُ الْقَائِلِ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ فَوَضَّ إِلَى الْعِبَادِ اخْتِيَارَ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ وَأَهْمَلَهُمْ؛ (۲۱) و اما قول به تفویض که امام صادق علیه السلام آن را باطل کرده است و کسی که معتقد بدان باشد، در خطاست، قول کسی است که می گوید: خداوند اختیار امر و نهی خود را به بندگان سپرده است و آنان را رها کرده است.»

«فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَوَضَّ أَمْرَهُ وَنَهْيَهُ إِلَى عِبَادِهِ فَقَدْ أَتَبَتَ عَلَيْهِ الْعَجْزُ وَأَوْجَبَ عَلَيْهِ قَبُولَ كُلِّ مَا عَمَلُوا مِنْ خَيْرٍ وَشَرٍّ وَأَبْطَلَ أَمْرَ اللَّهِ وَنَهْيَهُ وَوَعْدَهُ وَوَعِيدَهُ، لِعَلَّهُ مَا زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ فَوَضَّهَا إِلَيْهِ لِإِنَّ الْمُفَوَّضَ إِلَيْهِ يَعْمَلُ بِمَشِيئَتِهِ، فَإِنْ شَاءَ الْكُفْرَ أَوْ الْإِيمَانَ كَانَ غَيْرَ مَرْدُودٍ عَلَيْهِ وَلَا مَحْظُورٍ... (۲۲) پس کسی که گمان دارد که خداوند امر و نهی را به بندگان وا گذاشته است، عجز و ناتوانی را بر خدا ثابت کرده است و پذیرش هر عملی را که انجام می دهند، چه خوب باشد و چه بد، بر خداوند واجب دانسته است. و امر و نهی و وعده و وعید خدا را باطل شمرده است؛ زیرا گمانش بر این است که خداوند همه اینها را بر او وا گذاشته است؛ چون کسی که کارها بدو سپرده شده، به

خواست خود کارها را انجام می دهد. پس اگر کفر را برگزیند یا ایمان را بپذیرد، نه ایرادی بر او وارد است و نه منعی.»

امام هادی علیه السلام پس از ابطال هر دو نظریه افراطی و تفریطی، قول حق و نظر صائب را که «امر بین الامرین» می باشد مطرح می نماید: «لِکُنْ نَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ وَمَلَکَهُمْ إِسْتِطَاعَهُ تَعَبُدَهُمْ بِهَا، فَأَمَرَهُمْ وَنَهَاَهُمْ بِمَا أَرَادَ، فَاقْبَلْ مِنْهُمْ اتِّبَاعَ أَمْرِهِ وَرَضَى بِذَلِكَ لَهُمْ، وَنَهَاَهُمْ عَنِ مَعْصِيَتِهِ وَذَمَّ مَنْ عَصَاهُ وَعَاقَبَهُ عَلَيْهَا؛ (۲۳) لکن مامعتقدیم که خداوند با جلالت و عزیز، خلق را به نیروی خود آفرید و توانایی پرستش خود را به آنان داد و بدآنچه خواست، آنان را امر و نهی کرد. پس پیروی آنان از امرش را قبول نمود و بدان راضی شد و آنان را از نافرمانی خود بازداشت و هر کسی را که مرتکب نافرمانی او شد، نکوهش کرد و به خاطر نافرمانی، عقوبت نمود.»

امام هادی علیه السلام و غلات

در هر دین و مذهب و نحله ای، ممکن است کسانی یافت شوند که در بعضی از آموزه ها یا اصول آن، جانب گزافه گویی و مبالغه را بگیرند و درباره شخصیت‌های دینی دچار غلو گردند.

متأسفانه در میان شیعیان، و یا به اسم شیعه، گروهی بودند که دچار چنین انحرافی شدند. آنان گروهی بودند که نسبت به ائمه طاهرين عليهم السلام غلو می کردند و حتی بعضی برای آن حضرات قائل به مقام الوهیت بودند. وجود این عده در زمان امام هادی علیه السلام پیشینه تاریخی داشت و به دورانهای قبل از ایشان و حتی به دوران وجود مبارک امیرمؤمنان، علی علیه السلام باز می گشت.

امام زین العابدین علیه السلام این چنین از غلات تبری می جوید و می فرماید: «إِنَّ قَوْمًا مِنْ شِيعَتِنَا سَيُحِبُّونَا حَتَّى يَقُولُوا فِينَا مَا قَالَتْ الْيَهُودُ فِي عَزِيرٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ؛ فَلَاهُمْ مِنَّا وَلَا نَحْنُ مِنْهُمْ؛ (۲۴) عده ای از شیعیان ما به صورتی به ما دوستی خواهند ورزید که در مورد ما همان چیزی را می گویند که یهود در مورد عزیر و نصاری در مورد عیسی بن مریم گفتند. نه آنان از ما هستند و نه ما از آنان هستیم.»

ائمه اطهار عليهم السلام همواره به فراخور شرایط با این عده به مبارزه

می پرداختند و با گرفتن موضع قاطع در قبال این طرز فکر تا حدّ ممکن نمی گذاشتند که این عده با انتساب خود به شیعه آنان را بدنام کنند.

از امام سجاد روایت شده است که فرمودند: «أَجْبُونَا حُبَّ الْإِسْلَامِ فَوَاللَّهِ مَا زَالَ بِنَا مَا تَقُولُونَ حَتَّى بَعْضُكُمْ نَا إِلَى النَّاسِ» (۲۵) ما را آن چنان دوست بدارید که اسلام گفته است. سوگند به خدا! پیوسته چیزهایی را در مورد ما می گویند که در نتیجه آن، دشمنی مردم را متوجه ما می سازد.»

در اینجا باید متذکر شد که تفکر غلوآمیز به صورتهای مختلفی ممکن است محقق شود. مرحوم علامه مجلسی در بحار چنین می گوید: «غلو در مورد نبی و امامان به این است که کسی قائل به الوهیت آنان شود، یا اینکه قائل به شریک بودن آنان با خداوند باشد، در اینکه مورد عبادت واقع شوند یا اینکه آنان در خلق کردن یا روزی دادن با خدا شریک هستند، یا اینکه خداوند در آنان حلول کرده است، یا با آنان یکی شده است، یا اینکه کسی قائل باشد که اینان، بدون وحی یا الهام از جانب خدا، عالم به غیب هستند، یا اینکه ائمه علیهم السلام را انبیا بدانند، یا قائل به تناسخ ارواح بعضی از ائمه در بعضی دیگر باشند، یا قائل به اینکه شناخت آنان، انسان را از تمامی طاعات بی نیاز می کند و با شناخت و معرفت آنان تکلیفی نیست و نیازی به ترک معاصی نمی باشد.» (۲۶)

و غیر آنها برایین مسئله دلالت دارد.» (۲۷)

صورتی قاطع و صریح به مبارزه با آنان پرداخت.

سران این گروه منحرف و خطرناک، کسانی چون: علی بن حسکه قمی، قاسم یقطینی، حسن بن محمد بن بابای قمی، محمد بن نصیر فهری و فارس بن حاکم بودند. (۲۸) (۲۹) می کند.

محمد بن عیسی می گوید: امام هادی علیه السلام نامه ای به من نوشت که شروع آن چنین بود: «لَعَنَ اللهُ الْقَاسِمَ الْيَقْطِينِي وَلَعَنَ اللهُ عَلِيَّ بْنَ حَسَكَةَ الْقَمِيَّ، إِنَّ شَيْطَانًا تَرَأَى لِلْقَاسِمِ فَيُوحِي إِلَيْهِ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا» (۳۰) خداوند قاسم یقطینی و علی بن حسکه قمی را لعنت کند! شیطانی در برابر قاسم نمایان می گردد و با القای سخنان باطل به ظاهر آراسته او را می فریبد.»

نصر بن صَبَّاح گوید: حسن بن محمد که معروف است به ابن بابا و محمد بن نصیر نمیری و فارس بن حاتم قزوینی را امام عسکری علیه السلام مورد لعن قرار داده است. (۳۱)

و گاه دستور قتل بعضی از آنان را صادر نموده است.

محمد بن عیسی می گوید: «إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَرَ بِقَتْلِ فَارِسِ بْنِ حَاتِمِ الْقَزْوِينِيِّ وَصَمِنَ لِمَنْ قَتَلَهُ الْجَنَّةَ فَقَتَلَهُ جُنَيْدٌ؛ (۳۲) امام هادی علیه السلام به کشتن فارس بن حاتم قزوینی امر فرمود و برای کسی که او را بکشد بهشت را ضمانت کرد و جنید او را به قتل رسانید.»

مجسمه و مشبهه

از جمله عقاید و باورهای انحرافی که در میان مسلمانان وجود داشت و حتی گاه میان شیعیان هم رسوخ کرده بود و براساس بعضی اخبار که به ما رسیده است، در زمان امام هادی علیه السلام موجب اختلاف و دو دستگی در میان شیعه شده بود، باور به جسم بودن خدا و یا باور به اینکه خداوند قابل رؤیت می باشد، بوده است.

شایان ذکر است که فرهنگ و آموزه های شیعه به لحاظ اینکه سرچشمه ای زلال و پاک دارد، همیشه به دور از هر گونه کژی بوده، محتوای آن موجب فخر و مباهات هر شیعی می باشد؛ ولی گاه به عللی که گفتار پیرامون آن خود تحقیقی جدا را می طلبد، بعضی باورها به میان شیعیان رسوخ کرده است که موجب افترا و تهمت به اصل شیعه شده است؛ لذا ائمه ما و به تبع بزرگان ما همیشه با باورهای انحرافی به مبارزه برخاسته اند تا هر نوع غبار را از چهره شیعه اصیل بزدایند.

مرحوم صدوق در ابتدای کتاب توحید خود می گوید: «آنچه باعث شد که من دست به تألیف چنین کتابی بزنم نسبت‌های ناروایی بود که بعضی مخالفین به شیعه می دادند که اینان قائل به تشبیه و جبر می باشند...؛ لذا با تقرّب جستن به خداوند متعال، دست به تألیف این کتاب در راستای توحید و نفی تشبیه و جبر زدم.» (۳۳)

در تعارض و تقابل بود

صقر بن ابی دلف از امام هادی علیه السلام در مورد توحید سؤال می کند، حضرت می فرماید: «إِنَّهُ لَيْسَ مِثْلًا مِنْ رَعَمٍ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جِسْمٌ وَنَحْنُ مِنْهُ بَرَاءٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، يَا بَنِي [أَبِي] دَلْفِ إِنَّ الْجِسْمَ مُخَدَّثٌ وَاللَّهُ مُحَدِّثُهُ

وَمَجَسَّمُهُ؛ (۳۴) کسی که گمان کند که خداوند جسم است، از ما نیست و پروردگارا! گمانهای متوهمان به خطا رفته است و اوج نگاه نگرندگان [به دامنه اوصافت] نرسید و زبان توصیف گران از کارافتاد و ادعاهای مبطلان نابود گشت؛ زیرا فَرَّوْ شکوهت بالاتر از آن است که [خرد انسانی را] تصوّر آن باشد. ما در دنیا و آخرت از او بیزار هستیم. ای پسرابی دلف! جسم حادث است و خداوند آن را به وجود آورده و به آن جسمیت داده است.»

و نیز سهل بن زیاد از ابراهیم بن محمد همدانی نقل می کند که به امام هادی علیه السلام چنین نوشتم که دوستان شما در این شهر در توحید اختلاف دارند. بعضی می گویند که خداوند، جسم است و بعضی دیگر می گویند که او صورت است. حضرت در جواب به خط خود نوشت: «سُبْحَانَ مَنْ لَا يُحَدُّ وَلَا يُوصَفُ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛ (۳۵) منزّه است آن که محدود نیست و به وصف در نیاید، چیزی مانند او نیست و او شنوا و دانا است.»

همچنین از سخنان برخی افراد چنین برمی آید که عقیده داشتند خداوند قابل رؤیت می باشد و با دیدگان می توان او را دید. ائمه علیهم السلام با این طرز تفکر نیز به مقابله پرداختند. از امام صادق علیه السلام است که فرمود: «جاءَ جَبْرٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حِينَ عَبَدْتَهُ؟ فَقَالَ وَيْلَكَ مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ. قَالَ: وَكَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ وَيْلَكَ لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَلَكِنْ رَأَيْتَهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ؛ (۳۶) یکی از اخبار نزد امیر مؤمنان آمد و از حضرت پرسید که آیا هنگام پرستش الهی، خدایت را دیده ای؟ حضرت فرمود: وای بر تو! من پروردگاری را که ندیده باشم، پرستش نکرده ام. باز سؤال نمود چگونه او را دیده ای؟ فرهنگ و آموزه های شیعه به لحاظ اینکه سرچشمه ای زلال و پاک دارد، همیشه به دور از هر گونه کثرتی بوده، محتوای آن موجب فخر و مباهات هر شیعی می باشد. حضرت فرمود: وای بر تو! چشمها هنگام نظر افکندن او را درک نمی کنند، بلکه دلها با حقایق ایمان او را می بینند.»

احمد بن اسحاق نامه ای به حضرت هادی علیه السلام می نویسد و از آن حضرت در مورد رؤیت خدا و اختلاف مردم در این باره سؤال می کند که حضرت به صورتی مستدل و منطقی، رؤیت الهی را مردود دانسته، قائل شدن به دیدن خداوند با چشمان را قول به تشبیه می داند. (۳۷) (۳۸) قرار داری.» (۳۹)

پی نوشت

۱. ارشاد، مفید، بیروت، دارالمفید، ۲۱۱ من سلسله مؤلفات الشیخ المفید، ص ۲۹۷.
۲. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، انتشارات ذوی القربی، ج ۱، ۱۳۷۹، ج ۴، ص ۴۳۲.
۳. جلاء العیون، ملا محمد باقر مجلسی، انتشارات علمیه اسلامی، ص ۵۶۸.
۴. مناقب، ص ۴۳۲.
۵. ارشاد، همان.
۶. مناقب، ص ۴۳۳.
۷. همان.
۸. مناقب، ص ۴۳۳؛ ارشاد، ص ۲۹۷.
۹. ارشاد، ص ۲۹۷.
۱۰. اعلام الوری، طبرسی، دارالمعرفه، ص ۳۳۹.
۱۱. مناقب، ص ۴۳۳.
۱۲. تحف العقول، ابن شعبه خزانی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، صص ۳۳۹ ۳۳۸.
۱۳. همان، ص ۳۴۰.
۱۴. همان.
۱۵. همان.
۱۶. معنی این کلام، این است که اگر قائل به جبر شویم، باید بگوییم که العیاذ بالله خداوند، ظالم است، در حالی که خود قرآن می فرماید: «وَلَا یُظَلِّمُ رَبُّکَ أَحَدًا» (کهف/۴۹).
۱۷. همان.
۱۸. کهف/۴۹.
۱۹. حج/۱۰.
۲۰. همان، ص ۳۴۱.
۲۱. همان، ص ۳۴۲.
۲۲. همان، ص ۳۴۴.
۲۳. همان.
۲۴. اختیار معرفه الرجال، طوسی، تصحیح و تعلیق حسن مصطفوی، ص ۱۰۲.
۲۵. الطیقات الكبرى، ابن سعد، دار صادر، ج ۵، ص ۲۱۴.
۲۶. یحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۴۶.
۲۷. همان.
۲۸. پیشوایی، سیره پیشوایان، ص ۶۰۳.
۲۹. اختیار معرفه الرجال (رجال کشی)، صص ۵۱۸ ۵۱۶.
۳۰. همان، ص ۵۱۸.
۳۱. همان، ص ۵۲۰.
۳۲. همان، ص ۵۲۴.
۳۳. همان، صص ۱۷، ۱۸.
۳۴. همان، ص ۱۰۴، ح ۲۰.
۳۵. همان، ص ۱۰۰، ح ۹؛ کافی، ج ۱، ص ۱۵۶، ح ۵.
۳۶. توحید، ص ۱۰۹، ح ۶.
۳۷. همان، ص ۱۰۹، ح ۷.
۳۸. همان، ص ۶۶، ح ۱۹.
۳۹. ترجمه از کتاب زندگانی امام علی الیهادی علیه السلام، باقر شریف قرشی، دفتر انتشارات اسلامی،

سیره عملی امام جواد علیه السلام

به مناسبت دهم ماه رجب ولادت

امام جواد علیه السلام

نویسنده: سید کاظم ارفع

سیره عملی امام محمد تقی . علیه السلام . به عنوان امام و جانشین رسول خدا . صلی الله علیه و آله . و حجت خدا بر خلق ، سرشار از سنت و ارزشهای ناب الهی است که در طول حیات گهربار خویش سعی در برپایی و احیای آن ارزش ها داشته است که به بخشی از این سیره عملی آن بزرگوار اشاره می کنیم:

■ مردی به محضر امام جواد . علیه السلام . شرفیاب شد در حالیکه خیلی شاد و سرحال بود ، امام علت شادمانی را از او پرسید . عرض کرد ای پسر رسول خدا از پدرت شنیدم که می فرمود: شایسته ترین روزی که انسان باید شادمان باشد روزی است که او را صدقات و نیکی به نفع برادران دینی از جانب پروردگار نصیب شده باشد . امروز ده نفر از برادران دینی ام بر من وارد شد ند همه بی بضاعت و گرفتار ، آنها را پذیرایی کردم و به هر یک مقداری کمک نمودم از این جهت خوشحال هستم . امام . علیه السلام . فرمود: به جان خودم سوگند که

ترا این شادمانی شایسته است به شرط اینکه آن عمل را نابود نکرده باشی و یا بعد از این نابود نکنی. عرض کرد چگونه از بین ببرم با اینکه از شیعیان خالص شما می باشم. فرمود: هم اکنون نابود کردی. پرسید با چه خبر؟ فرمود: این آیه را بخوان «وَلَا تُبْطِلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنَىٰ وَالْأَدَىٰ» صدقه های خود را با منت نهادن و آزار کردن باطل نکنید. عرض کرد من به آنهایی که کمک کردم نه منت گذاردم و نه آزاری رساندم. فرمود منظور هر نوع اذیتی است، در نظر تو آزرده آنهایی که کمک کرده ای مهمتر است یا آزرده فرشتگانی که مأمور تو هستند و یا آزرده ما؟! جواب داد آزرده شما و فرشتگان. امام فرمود: برآستی مرا آزرده و صدقه خود را باطل کردی! پرسید: با چه کاری؟ فرمود: با همین سختی که گفתי چگونه باطل کنم در حالیکه از شیعیان خالص شمایم. آیا می دانی شیعه خالص ما کیست؟ با تعجب گفت: نه، فرمود، سلمان، ابوذر، مقداد و عمار، تو خود را با چنین اشخاصی برابر دانستی آیا با این سخن فرشتگان و ما را نیز نیاززدی؟ عرض کرد: اَسْتَغْفِرُ اللهَ وَ اَتُوبُ اِلَيْهِ، ای پسر رسول خدا پس چه بگویم؟ فرمود: بگو من از دوستان شمایم و دشمن دشمنانتان و دوست دوستانتان هستم. عرض کرد: همین را می گویم و همینطور نیز هستم و از آنچه گفتم که به واسطه نپسندیدن خدا مورد پسند شما و فرشتگان نیز نبود توبه کردم. امام جواد. علیه السلام. فرمود: اکنون ثوابهای از بین رفته صدقه ات بازگشت نمود. [۱]

■ علی بن جریر می گوید: در محضر حضرت جواد. علیه السلام. بودم، گوسفندی از خانه امام. علیه السلام. گم شده بود، یکی از همسایگان را به اتهام دزدی گوسفند نزد امام آوردند، فرمود: وای بر شما او را رها کنید گوسفند را او ندزدیده هم اکنون گوسفند در فلان خانه است بروید گوسفند را بگیرید. به همان خانه ای که امام فرموده بود رفتند و گوسفند را یافتند و صاحب خانه را به اتهام دزدی دستگیر کرده و کتک زدند و لباسش را پاره کردند، اما او سوگند یاد کرد که گوسفند را ندزدیده است. او را نزد امام. علیه السلام. آوردند، وای بر شما براین شخص ستم کردید، گوسفند خودش به خانه او وارد شده و او اطلاعی نداشته است. آنگاه حضرت جواد. علیه السلام. از او دلجویی کرد و مبلغی برای تهیه لباس به او عنایت نمود. [۲]

■ موسی بن ابوالقاسم می گوید به حضرت جواد. علیه السلام. عرض

کردم که من تصمیم دارم که از طرف شما و پدرت طواف کعبه نمایم ولی بعضی می گویند که از برای اوصیاء طواف کردن جایز نیست. امام علیه السلام فرمود: بلکه طواف کن و هر چه می توانی این کار را انجام بده و جایز است. موسی می گوید: پس از سه سال بار دیگر به محضر آن حضرت شرفیاب شدم و عرض کردم که مولای من چند سال پیش از شما اجازه گرفتم تا برای شما طواف کنم، بر دلم چیزی گذشت و عمل کردم. امام فرمود: چه گذشت؟ عرض کردم يك روز را اختصاص به رسول خدا. صلی الله علیه و آله. دادم. (در این بین حضرت جواد تا اسم پیامبر را شنید سه مرتبه فرمود: (صَلَّى اللهُ عَلَيَّ رَسُولُ اللهِ). روز دیگر برای امیر المؤمنین. علیه السلام. و روز بعد امام حسن و بعد امام حسین تا دهمین روز که برای شما طواف کردم. در ادامه صحبت عرض کردم ای آقای من ولایت این بزرگواران را دین خود قرار داده ام. امام علیه السلام فرمود: در این هنگام متدین به دینی شدی که خداوند غیر آن را از بندگانش نمی پذیرد. عرض کردم گاهی برای مادرت فاطمه (صلوات الله علیها) طواف کردم و گاهی موفق نشدم. به من پاسخ فرمود: این کار را زیاد انجام بده که انشاء الله از بهترین اعمال و کارهایی است که انجام می دهی. [۳]

■ علی بن ابراهیم از پدرش نقل می کند که پس از شهادت امام هشتم علی بن موسی الرضا. علیه السلام. به حج مشرف شده و به محضر ابی جعفر جواد الائمه. علیه السلام. شرفیاب شدم، عده زیادی از شیعیان برای دیدار آن بزرگوار آمده بودند، در این بین عموی حضرت، عبدالله بن موسی که پیرمردی با محاسن سفید بود و لباس خشن به تن داشت و اثر سجده بر پیشانی اش نقش بسته بود وارد مجلس شد و در گوشه ای نشست. ناگاه درب حجره باز شد امام علیه السلام. در حالیکه لباس و زین بر تن و عبایی زیبا بر دوش و کفشی سفید و نو بر پا داشت قدم بر محفل گذاشت. عبدالله از جا برخاست از امام علیه السلام استقبال کرد و بین دو دیده اش را بوسه زد و همه حاضرین به احترام آن حضرت ایستادند. امام بر کرسی نشست، مردم به هم نگاه می کردند و از کمی سن آن شریف در شگفت بودند. یکی از افراد مجلس روی به عموی حضرت کرد و گفت: خداوند ترا اصلاح کند نظرت درباره کسی که با چهارپایی آمیزش کرده است چه می باشد؟ او پاسخ داد دست راستش را قطع کنند و حد زنا را که چند ضربه شلاق است به او بزنند!! امام جواد علیه السلام. در حالی که خشمناک شده و نگاهی به عمو کرد و فرمود: ای عمو از خدا بترس از خدا بترس این

خیلی سخت و مشکل است که فردای قیامت در محضر پروردگار حاضر شوی و از تو بپرسند چرا چیزی را که درباره اش علم نداشتی درباره اش فتوی دادی! عموی حضرت عرض کرد آقای من مگر پدرت صلوات الله علیه اینگونه حکم نکرده بود؟ امام .علیه السلام .فرمود: مردی از پدرم سؤال کرد که شخصی قبری را شکافته و زنی را از آن خارج کرده و با آن آمیزش نموده است. پدرم فرمود: به خاطر نبش قبر دستش را قطع کنند و به خاطر آمیزش حد زنا را بر او بزنند زیرا که حرمت آمیزش با مرده همانند حرمت آمیزش با زنده است. در اینجا عموی حضرت عبدالله بن موسی گفت: درست فرمودی ای آقای من و من استغفار می کنم. جمعی که در آن مجلس بودند همگی شگفت زده شدند و پی در پی از امام .علیه السلام . سؤال کردند و جواب گرفتند. [۴]

یک بار مأمون عازم شکار شد در بین راه به عده ای نوجوان برخورد کرد که تا چشمشان به مأمون و کاروانش افتاد همگی فرار کردند ولی حضرت جواد .علیه السلام . که سنش در حدود پانزده سال بود از جا حرکت نکرد و به جای خود ایستاد. وقتی مأمون دید همه بچه ها از ترس او پراکنده شده اند ولی یک نوجوان سر جای خود ایستاده با تعجب گفت: ای جوان چرا تو هم مثل همه بچه ها فرار نکردی؟ امام .علیه السلام . فوراً جواب داد برای چه بروم، راه را که تنگ نکردم که کنار بروم تا برای تو باز شود، جرمی هم مرتکب نشدم که وحشت داشته باشم. و این گمان را هم دارم که تو کسی را که گناهی نداشته باشد آسیبی نمی رسانی. کلمات امام و چهره جذابش مأمون را حیرت زده کرده و پرسید: اسم تو چیست؟ فرمود: محمد. گفت: پسر چه کسی هستی؟ فرمود: فرزند علی بن موسی الرضا .علیه السلام . هستم. گفت: واقعاً تو باید فرزند آن حضرت باشی. [۵] امام .علیه السلام . بعد از شهادت پدر بزرگوارش در مسجد رسول الله .صلی الله علیه و آله . به منبر رفت و چنین فرمود: منم محمد فرزند علی الرضا، منم جواد الاثمه، منم آگاه به انسابی که در صلبهای مردم است. منم آشنای به اسرار و ظاهر تان، خداوند تبارک و تعالی علم اولین و آخرین را به ما داده است و اگر نبود مخالف اهل باطل و دولت اهل ضلالت هر آینه می گفتم چیزهایی را که اولین و آخرین را به شگفتی وا دارم. در این هنگام امام .علیه السلام . دست بر دهان شریف خود گذاشت و به خود خطاب کرد و فرمود: یا مُحَمَّد أَصِمْتُ كَمَا صَمَّتْ أَبَاؤُكَ مِنْ قَبْلِ اِي مُحَمَّد ساکت باش و لب فروبند همانطور که پدران تو لب فروبستند. [۶]

■ احمد بن حدید می گوید: با گروهی برای انجام مراسم حج می رفتیم، راهزنان راه بر ما بستند و اموالمان را بردند. وقتی به مدینه رسیدیم حضرت جواد .علیه السلام . را در کوچه ای ملاقات کردم و به منزل آن گرامی رفتم و داستان را به عرض امام رساندم . امام .علیه السلام . فرمان داد لباسی و پولی برایم آوردند و فرمود: پول را میان همسفران خویش به همان مقدار که دزدها از آنان برده اند تقسیم کن . پس از آنکه تقسیم کردم دریافتم پولی که امام عطا کرده بود درست به همان اندازه بود که دزدها برده بودند نه کمتر و نه بیشتر. [۷]

■ محمد بن ابی العلامی گوید: از یحیی بن اکثم قاضی شهر سامراء (که بارها با امام جواد مناظره کرد و مطالب مهمی از علوم آل محمد .علیه السلام . را از آن بزرگوار فرا گرفت) شنیدم که می گفت: روزی نزدیک قبر رسول الله . صلی الله علیه و آله ، امام جواد .علیه السلام . را دیدم با او در مسائل مختلفی بحث کردم و همه را پاسخ داد . گفتم به خدا سوگند می خواهم چیزی از شما بپرسم ولی شرم دارم ، امام .علیه السلام . فرمود: اَنَا أَخْبِرُكَ قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَنِي ، تَسْأَلَنِي عَنِ الْإِمَامِ . من پاسخ را بدون آنکه پرسشت را به زبان آوری می گویم: تو می خواهی بیرسی امام کیست؟ گفتم: آری به خدا قسم پرسشم همین است . فرمود: امام منم . گفتم نشانه ای بر این ادعا دارید؟ فَكَانَ فِي يَدِهِ عَصَا فَنَطَقْتُ فَقَالَتْ: إِنَّهُ مَوْلَايَ إِمَامٌ هَذَا الزَّمَانِ وَ هُوَ الْحُجَّه . در این هنگام عصایی که در دست آن حضرت بود به سخن آمد و گفت: او مولای من و امام این زمان و حجت خداست. [۸]

اگر کسی از این معجزه امام در شگفت شد به داستان عصای موسی و اعجاز او به قرآن مراجعه نماید . - عمران بن محمد اشعری می گوید: به محضر امام جواد .علیه السلام . شرفیاب شدم پس از انجام کارهایم به امام عرض کردم که خانمی به نام ام الحسن به شما سلام رساند و خواهش کرد یکی از لباسهایتان را برای آنکه کفن خود کند به او عنایت نمایید . امام .علیه السلام . فرمود: او از این کاری نیاز شد . من بازگشتم و نفهمیدم منظور امام از این سخن چه بوده تا آنکه خبر رسید ام الحسن سیزده یا چهارده روز پیش از آن هنگام که من خدمت امام بودم فوت کرده است. [۹]

■ محمد بن سهل می گوید: ساکن مکه شده بودم ، يك بار به مدینه سفر

کردم و به خدمت امام جواد .علیه السلام .رفتم . می خواستم از امام لباسی تقاضا کنم اما تا وقت خدا حافظی نشد که خواهش خود را بگویم . با خود فکر کردم که توسط نامه از حضرت تقاضا کنم و همین کار را کردم و بعد به مسجد رسول خدا . صلی الله علیه و آله .رفتم و با خود قرار گذاشتم که دو رکعت نماز بخوانم و صدبار از خدای متعال خیر و صلاح بطلبم اگر به قلبم الهام شد که نامه را برای امام بفرستم می فرستم و گرنه نامه را پاره کنم . چنان کردم و به قلبم گذشت که نامه را نفرستم ، نامه را پاره کردم و به سوی مکه رهسپار شدم . در این حال شخصی را دیدم دستمالی در دست و لباسی در آن دارد و میان کاروان مرا می جوید ، به من رسید و گفت : مولایت این لباس را برایت فرستاده است ، وقتی دستمال را باز کردم دیدم دو دست لباس است . شخصی به نام احمد بن محمد می گوید قضای الهی سبب شد که بعد از فوت محمد بن سهل من او را با این لباسها کفن کردم . [۱۰]

■ محمد بن زبان می گوید : مأمون تلاش می کرد که امام جواد . علیه السلام را همانند خود اهل دنیا کند و به لهو و فسوق مایل سازد ولی موفق نشد تا اینکه تصمیم گرفت دخترش را به خانه آن حضرت بفرستد و زفاف واقع شود . دستور داد صد کنیزی که از همه کنیزان زیباتر بودند هر کدام جامی در دست گیرند که در آن جواهری باشد به این هیأت او را استقبال کنند . کنیزان به آن دستور العمل رفتار نمودند ولی حضرت جواد کوچکترین اعتنایی به آنها نکرد . وقتی از این نیرنگ مایوس شد مردی به نام مخارق آوازه خوان را طلبید که ساز می زد و آواز می خواند و ریش بلندی داشت . مخارق به مأمون اطمینان داد که من حتماً امام جواد . علیه السلام . را به عیش و طرب خواهم کشاند و مایل به دنیایش خواهم نمود . مخارق مقابل خانه امام . علیه السلام . نشست و آواز خود را بلند کرد به طوری که همه اهل خانه دور او جمع شدند و بعد شروع کرد به نواختن ! يك ساعت چنین کرد ولی دید حضرت جواد . علیه السلام . هیچ توجهی به او ندارد حتی سر خود را بلند نکرده که به طرف راست و چپ بنگرد . پس از آنکه مخارق دست از خواندن و نواختن برداشت امام . علیه السلام . سرمبارک را بلند کرد و فرمود : **إَتَّقِ اللَّهَ يَا ذَا الْعُثُونِ ، قَالَ : فَسَقَطَ الْمِضْرَابُ مِنْ يَدِهِ وَ الْعُودُ فَلَمْ يَنْتَفِعْ بِيَدِهِ إِلَى أَنْ مَاتَ** از خدا بترس ای مرد ریش بلند . راوی می گوید تا امام . علیه السلام . این فرمایش را نمود وسایل ساز و آواز از دست مخارق افتاد و

دیگر تا هنگام مرگ نتوانست از دست خود برای اجرای موسیقی استفاده کند. [۱۱]

■ زکریا بن آدم می گوید: یکبار در محضر امام رضا .علیه السلام . بودم که حضرت جواد .علیه السلام . در سن چهار سالگی بود. مشاهده کردم که این آقا زاده دست خود را بر زمین زد و سر مبارک را به طرف آسمان بلند نمود و مدتی فکر کرد. حضرت رضا .علیه السلام . فرمود: جان من به فدای تو باد برای چه اینقدر فکر می کنی؟ عرض کرد فکرم در باره آن چیزهایی است که با مادرم فاطمه (علیها السلام) بجا آوردند. أما وَاللَّهِ لَا خَرَجَ لَهُمَا ثُمَّ لَا حَرْقَ لَهُمَا ثُمَّ لَا ذَرِيَّتَهُمَا ثُمَّ لَا نَفْسَ فِتْمَا فِي الْيَمِّ نَسَفَا. قسم به خدا که آن دو را از قبر بیرون می کشم و آتش می زنم و خاکسترشان را به دریا می ریزم. امام رضا .علیه السلام . او را در آغوش گرفت و مابین دیدگانش را بوسید و فرمود پدر و مادرم فدای تو باد تویی شایسته از برای امامت. [۱۲]

■ علی بن حسان واسطی می گوید: تعدادی اسباب بازی همراه برداشتم و گفتم چون امام خردسال است آنها را برای آن حضرت هدیه می برم خدمت آن گرامی شرفیاب شدم و مردم مسائل خود را می پرسیدند و او پاسخ می داد چون پرسشهایشان پایان یافت و رفتند، امام .علیه السلام . برخاست و رفت، و من نیز به دنبال او رفتم و به وسیله خادمش اجازه ملاقات گرفتم و داخل شدم. سلام کردم جواب سلام دادند اما ناراحت بنظر می رسیدند و به من نیز اجازه نشستن ندادند، پیش رفتم و اسباب بازیها را نزد او نهادم، خشمگین به من نگاه کرد و اسباب بازیها را به چپ و راست پرتاب نمود و فرمود: ما لِهَذَا خَلَقْتَنِي اللَّهُ مَا أَنَا وَاللَّغَبِ. خدا مرا برای بازی نیافریده است.، مرا با بازی چکار! من اسباب بازیها را برداشتم و از آن بزرگوار طلب بخشش کردم و او پذیرفت و مرا عفو کرد و بیرون آمدم. [۱۳]

مأمون امام جواد .علیه السلام . را به بغداد آورد ولی امام .علیه السلام . در بغداد نماند و به مدینه بازگشت. به هنگام بازگشت گروهی از مردم برای وداع و خداحافظی امام را تا خارج شهر بدرقه کردند، هنگام نماز مغرب به محلی که مسجدی قدیمی داشت رسیدند، امام به آن مسجد رفت تا نماز مغرب بگذارد، در صحن مسجد درخت سدري بود که تا آن هنگام میوه نداده بود، آن بزرگوار آبی خواست و در بن درخت وضو ساخت، و نماز مغرب را به

جماعت بجای آورد، و پس از آن چهار رکعت نافله خواند و سجده شکر
 بجا آورد، آنگاه با مردم خدا حافظی فرمود و رفت. فردای آن شب درخت
 به بار نشست و میوه خوبی داد، مردم از این موضوع بسیار تعجب کردند!
 از مرحوم شیخ مفید نقل کرده اند که سالها بعد خود این درخت را دیده و از
 میوه آن استفاده کرده است. [۱۴]

■ حسین مکاری گفت: در آن ایام که حضرت جواد .علیه السلام .در بغداد
 بود و در نزد خلیفه در نهایت جلالت بود. من با خودم گفتم: که دیگر حضرت
 جواد .علیه السلام .به مدینه برنخواهدگشت. چون این خیال در خاطر من
 گذشت دیدم آن حضرت سربزیر افکند پس سر بلند کرد در حالیکه رنگ مبارک
 زرد شده بود فرمود: ای حسین نان جو با نمک نیمکوب در حرم رسول خدا .
 صلی الله علیه و آله .نزد من بهتر است از آنچه مشاهده می کنی. [۱۵]

■ علی بن أسباط مصری می گوید: چشمم به جمال امام جواد .علیه السلام
 افتاد در حالی که امام .علیه السلام .طفل بود با دقت به سرو پا و قامتش نگاه
 می کردم تا شکل و شمائل حضرت را برای مردم مصر تعریف کنم. در این موقع
 امام .علیه السلام .نشست و فرمود: یا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ اخْتَجَّ فِي الْإِمَامَةِ بِمِثْلِ مَا
 اخْتَجَّ فِي النَّبُوَّةِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا». (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ
 أَرْبَعِينَ سَنَةً) [۱۶] ای علی: خداوند در امامت نیز همانند نبوت احتجاج کرده
 و فرموده است. به یحیی در خردسالی نبوت دادیم - و چون به قوت رسیده و
 به چهل سال رسید. بنابراین جایز است که خداوند حکمت و مقام پیامبری
 در کودکی به کسی عنایت کند و جایز است که او را در سن چهل سالگی بدین
 مقام برساند. [۱۷]

■ علی بن خالد گفت: در آن روزهایی که در سپاه در شهر سامراء بودم مطلع
 شدم که مردی را از شام با قید و بند آورده و در اینجا زندانی کرده اند، و می
 گویند مدعی پیغمبری شده است. به زندان مراجعه کردم و با زندانبان مدارا
 و محبت نمودم تا ما نزد او بردند. او را مردی بافهم و خردمند یافتم، پرسیدم
 داستان تو چیست؟ گفت: در شام در محلی که می گویند سر مقدس حضرت
 سید الشهداء حسین بن علی .علیه السلام .را در آنجا نصب کرده بودند، عبادت
 می کردم، يك شب در حالیکه به ذکر خدا مشغول بودم ناگهان شخصی

را جلوی خود دیدیم که به من گفت: برخیز. برخاستم و به همراه او چند قدمی پیروم، دیدم در مسجد کوفه هستم، از من پرسید: این مسجد را می شناسی؟ گفتم: آری مسجد کوفه است. در آنجا نماز خواندیم و بیرون آمدیم، باز اندکی راه رفتیم، دیدم در مسجد پیامبر. صلی الله علیه و آله. در مدینه هستیم، تربت پیامبر را زیارت کردیم، و در مسجد نماز خواندیم و بیرون آمدیم. اندکی دیگر رفتیم دیدم در مکه در خانه خدا هستم، طواف کردیم و بیرون آمدیم و اندکی دیگر پیروم خود را در شام در جای خود یافتیم و آن شخص از نظرم پنهان شد. از آنچه دیده بودم در تعجب و شگفتی ماندم، تا يك سال گذشت و باز همان شخص آمد و همان مسافرت و ماجرا که سال پیش دیده بودم به همان شکل تکرار شد، اما این بار، وقتی می خواست از من جدا شود او را سوگند دادم که خود را معرفی کند، فرمود: من (محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب) هستم. این داستان را برای برخی نقل کردم و خبر آن به محمد بن عبدالملک زیارت وزیر معتصم عباسی رسید، فرمان داد مرا در قید و بند به اینجا آورند و زندانی سازند و به دروغ شایع کردند که من ادعای پیامبری کرده ام. آنانکه اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند علی بن خالد می گوید: به او گفتم می خواهی ماجرای ترا به (زیارت) بنویسم تا اگر از حقیقت ماجرا مطلع نیست مطلع شود؟ گفت: بنویس. داستان را به (زیارت) نوشتم، در پشت همان نامه من پاسخ داد: به او بگو از کسی که يك شبه او را از شام به کوفه و مدینه و مکه برده و بازگردانده است بخواهد از زندان نجاتش دهد. از این پاسخ اندوهگین شدم، و فردای آن روز به زندان رفتم تا پاسخ را به او بگویم و او را به صبر و شکیبایی توصیه نمایم، اما دیدم زندانبانان و پاسبانان و بسیاری دیگر ناراحت و مضطربند، پرسیدم: چه شده است؟ گفتند: مردی که ادعای پیامبری داشت، دیشب از زندان بیرون رفته و نمی دانیم چگونه رفته است؟ به زمین فرو رفته و یا به آسمان پرواز کرده است؟! و هر چه جستجو کردند اثری از او بدست نیاوردند. [۱۸]

■ ابوالصلت از یاران نزدیک امام رضا. علیه السلام. می گوید: پس از شهادت امام هشتم. علیه السلام. به فرمان مأمون زندانی شدم. يك سال زندانی بودم و دلتنگ شدم، شبی بیدار ماندم و به عبادت و دعا پرداختم و پیامبر و خاندان گرامی او را شفیع خویش قرار دادم و خداوند را به حرمت آنان سوگند دادم که مرا نجات بخشد. هنوز دعایم پایان نیافته بود که دیدم امام جواد. علیه السلام.

در زندان نزد من است. فرمود: ای ابوالصلت سینه ات تنگ شده است؟ عرض کردم: آری به خدا سوگند. فرمود: برخیز و دست بر زنجیرهای من زد و قیدها باز شد و دست مرا گرفت و از زندان بیرون آورد، نگهبانان مرا دیدند، اما به کرامت آن حضرت یارای سخن گفتن نداشتند، امام چون مرا بیرون آورد فرمود: برو در امان خدا، بعد از این هرگز مأمون را نخواهی دید و او نیز ترا نخواهد دید و همچنان شد که امام فرموده بود. [۱۹]

■ محمد بن میمون می گوید: در دوران کودکی حضرت جواد. علیه السلام. یعنی موقعی که حضرت رضا. علیه السلام. هنوز به خراسان نرفته بود همراه ایشان سفری به مکه نمودم. در هنگام مراجعت عرضه داشتیم که من تصمیم بازگشت دارم نامه ای برای ابوجعفر محمدتقی. علیه السلام. بنویسید تا برای او ببرم امام رضا. علیه السلام. تبسمی کرد و نامه ای نوشت من آن نامه را به مدینه آوردم و در آن وقت چشمان من نابینا شده بود. خادم امام جواد. علیه السلام. به نام موفق آن عزیز را در حالی که در گهواره بود، آورد و من نامه را به آن حضرت دادم. امام جواد. علیه السلام. فرمود: موفق مهر را از نامه بردار و کاغذ را باز کن، پس از قرائت نامه فرمود: ای محمد احوال چشمت چگونه است عرض کردم ای پسر رسول خدا چشمم علیل شده و بینایی از او رفته چنانچه مشاهده می فرمای پس حضرت دست مبارک به چشمان من کشید از برکت دست آن حضرت چشمان من شفا یافت پس من دست و پای آن حضرت را بوسیدم و از خدمتش مرخص شدم در حالی که بینا شده بودم. [۲۰]

■ قاسم بن عبدالرحمن می گوید: که من زیدی مذهب بودم يك روز در شهر بغداد گذر می کردم که دیدم مردم در حرکت و اضطرابند بعضی می دونند و بعضی بالای بلندیها می روند و بعضی ایستاده اند، پرسیدم چه خبر است گفتند ابن الرضا. علیه السلام. می آید گفتیم به خدا سوگند که من نیز می ایستم و او را مشاهده می کنم، ناگاه دیدم که آن حضرت پیدا شد سوار بر استری بود من با خود گفتم: (لَعَنَ اللَّهُ أَصْحَابَ الْإِمَامِيَّةِ) دور باشند از رحمت خدا گروه امامیه که چگونه معتقدند خداوند طاعت این جوان را واجب گردانیده است. تا این خیال در دل من گذشت. امام جواد. علیه السلام. روی به من کرد و فرمود: یا قاسم بن عبدالرحمن: أَبَشْرًا مِنَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ إِذَا إِذَا لَفِي ضَلَالٍ وَ سُعْرٍ آیا اگر آدمی که از جنس ماست و یگانه است و هیچکس را ندارد پیروی

کنیم در نتیجه در گمراهی و آتشیهای سوزان خواهیم بود؟ دوباره در دل خود گفتم که او ساحر است، این بار امام .علیه السلام .روی به من کرد و فرمود: «أَلْقَى الذُّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشْرٌ» [۲۱] آیا وحی بر او القا شده است در حالیکه در میان ما بهتر و احق از او یافت می شود نه چنین است که وحی مختص به او باشد بلکه او دروغگو است و خودپسند و متکبر می باشد. وقتی مشاهده کردم امام جواد .علیه السلام .از افکار و خیالات من خبر می دهد اعتقاد کامل شد و اقرار به امامت او نمودم و اعتراف کردم که او حجت خدا بر خلق خدا می باشد. [۲۲]

■ قاسم بن محسن می گوید: بین مکه و مدینه سفر می کردم که مردی اعرابی و ناتوان از من تقاضای کمک کرد من هم به اندازه قدرتیم به او کمک کردم پس از چند لحظه، يك باره طوفان شدیدی در بیابان شروع شد که عمامه را از سرم برد پس از آرامش هر چه جستجو کردم آن را نیافتم به ناچار به سوی مدینه رفتم و به محضر امام جواد .علیه السلام .شرفیاب شدم همین که چشم آن بزرگوار به من افتاد فرمود: ای ابالقاسم عمامه ات در راه گم شده بود؟ عرض کردم: آری، امام .علیه السلام .به یکی از غلامان خویش فرمود: عمامه ایشان را بیاور. عرض کردم ای پسر رسول خدا عمامه من چگونه نزد شما آمد؟ فرمود: تَصَدَّقْتَ عَلَى أَعْرَابِي فَشَكَرَهُ اللَّهُ لَكَ، فَرَدَّ إِلَيْكَ عِمَامَتَكَ وَإِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ به اعرابی ناتوان صدقه دادی خداوند هم از تو سپاسگذاری کرد و عمامه ات را به تو برگرداند زیرا که خداوند تبارک و تعالی اجر نیکوکاران را ضایع نمی کند. [۲۳]

■ شخصی به نام مطرفی می گوید: امام رضا .علیه السلام .از دنیا رفت در حالیکه چهار هزار درهم من از آن حضرت طلب داشتم هیچکس جز من و آن بزرگوار از این قضیه خبر نداشت. امام جواد .علیه السلام .پیغام فرستاد که فردا به سراغ من بیا، فردا به محضر امام .علیه السلام .شرفیاب شدم فرمود: امام رضا .علیه السلام .از دنیا رفت و تو چهار هزار درهم از او طلب داری؟ عرض کردم آری. سجاده خود را کنار زد و يك مشت دنانیر را در مقابل من گذاشت وقتی شمردم دیدم درست چهار هزار درهم است. [۲۴] بگو بن صالح می گوید: داماد من برای امام جواد .علیه السلام .نامه نوشت که پدری دارم ناصبی و بدسرشت و بسیار لجباز و تند، از شما تقاضای دعای خیر در حق خویش دارم

و می خواهیم بدانم که تکلیف من با چنین پدری چیست، آیا او را رسوا کنم و یا آنکه با او مدارا نمایم؟ امام .علیه السلام . پاسخ دادند که از نوشته ات مطلع شدم و آنچه را درباره پدرت گفتم متوجه گردیدم، برایت دعا می کنم و تو هم با پدرت مدارا کن که برای تو بهتر است تا اینکه او را رسوا کنی. پس از هر سختی راحتی هست، صابر باش که پایان کار ویژه اهل تقوی است. خداوند تبارک و تعالی ترا در ولایت آنهایی که مولای خویش قرار داده ای ثابت بدارد، ما و شما در ودیعه الهی هستیم و خدا ودایع و امانات خویش را ضایع نمی کند. بکر بن صالح می گوید: پس از دعای امام .علیه السلام . قلب پدر دامادم نرم شد تا آنجا که هیچگاه ندیدم با عقاید او مخالفت نماید. [۲۵]

پی نوشت

- [۱]. کلمه طیبه، ص ۲۶۴.
- [۲]. بحار، ج ۵۰، ص ۴۷.
- [۳]. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۳۷۳.
- [۴]. اختصاص، ص ۱۰۲.
- [۵]. بحار، ج ۵۰، ص ۹۱ و ۱۰۸.
- [۶]. بحار، ج ۵۰، ص ۹۱ و ۱۰۸.
- [۷]. بحار، ج ۵۰، ص ۴۴.
- [۸]. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵۳.
- [۹]. بحار، ج ۵۰، ص ۴۳.
- [۱۰]. بحار، ج ۵۰، ص ۴۴.
- [۱۱]. مناقب شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۹۶.
- [۱۲]. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۳۷۴.
- [۱۳]. دلائل الامامه، ص ۲۱۲.
- [۱۴]. احقاق، ج ۱۲، ص ۴۲۴.
- [۱۵]. بحار، ج ۵۰، ص ۲۰ و ۴۸.
- [۱۶]. ص ۱۳ - ۱۲ و احقاف - ۱۵.
- [۱۷]. بحار، ج ۵۰، ص ۲۰، ۴۸.
- [۱۸]. ارشاد مفید، ص ۳۰۴.
- [۱۹]. عیون اخبار الرضا .علیه السلام .، ج ۲، ص ۲۴۷.
- [۲۰]. بحار، ج ۵۰، ص ۴۶.
- [۲۱]. قمر - ۲۴ و ۲۵.
- [۲۲]. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۳۷۷.
- [۲۳]. بحار، ج ۵۰، ص ۴۷.
- [۲۴]. ارشاد مفید، ص ۳۰۶.
- [۲۵]. بحار، ج ۵۰، ص ۵۵.

سیری در زندگانی امام اول شیعیان

نویسنده: عبدالمجید ناصری

ابعاد گوناگون و قابل تأسی مردان بزرگ با گذشت تاریخ، بهتر روشن می‌گردد و شگفتی‌های کارنامه آنان با پیشرفت علم و جوامع بشری، برتری و جاویدانگی شخصیت آنان را به نمایش می‌گذارد.

حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام یکی از فرزندان تاریخ، بلکه یگانه فرزانه و بزرگ مردی است که نامش در صدر مردان نامی تاریخ قرار گرفته و با گذشت قریب چهارده قرن از شهادت وی، همچنان شاهد اقبال روزافزون بشر به شناخت آن ابرمرد علم و عمل و کندوکاو جوانب گوناگون شخصیت و ویژگی‌های وی هستیم؛ چنان که به جرأت می‌توان او را مردی نامتناهی و رهبر همه قرون و اعصار و یگانه انسانیت دانست.

نوشتار ذیل سیری گذرادر حیات علمی و تربیتی آن حضرت دارد که امید است معرفت و بهره‌مندی بیش‌تر از راه و رسم علوی را برای خوانندگان به ارمغان آورد.

نام و نشان

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف در روز جمعه ۱۳ رجب سال سی ام عام الفیل برابر با ۱۹ مهر در شهر مکه و درون کعبه چشم به جهان گشود. پدرش ابوطالب، که نامش عبدمناف بود، یکی از اعمام پیامبر اکرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود که بزرگ خاندان هاشم و یکی از سران مکه و قریش به شمار می رفت. مادرش فاطمه بنت اسد نیز از دودمان هاشم بود. از این رو، آن حضرت از دو طرف به هاشم می رسد و هاشمی به حساب می آید. (۱)

کنیه آن امام، ابوالحسن است و «ابوتراب» نیز خوانده شده. القاب فراوانی از وی گزارش شده که از جمله می توان به اسدالله (شیرخدا)، سید عرب (امیر عرب)، سیدالمسلمین، امام المتقین و مهم تر از همه امیرالمؤمنین اشاره کرد. شیعیان لقب اخیر را بنا بر نص پیامبر صلی الله علیه و آله مخصوص آن امام دانسته و به کارگیری آن را، حتی برای سایر معصومان علیهم السلام، مجاز نمی دانند. (۲)

آن حضرت هنگامی پا به عرصه گیتی گذاشت که پدرش در سفر بود و مادرش اسم او را حیدر نهاد. پدر پس از بازگشت، نام وی را تغییر داد و «علی» نامید. (۳)

او، که در خاندان با اصالت و کرامت و فرهنگ عرب متولد شده بود، معلم نخستین اش پدر و مادرش بودند که سال ها قبل برای مدتی نسبتاً طولانی سرپرستی حضرت محمد صلی الله علیه و آله را بر عهده داشتند. آگاهی های لازم از جمله کتابت را در خانواده آموخت، سرگذشت اقوام، ملل و پیامبران گذشته را از آنان و سایر آگاهان فراگرفت و طولی نکشید که به دلیل تنگ دستی پدر و بروز قحطی، به دعوت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه وی منتقل شد و تحت تعلیم، سرپرستی و تربیت مستقیم ایشان قرار گرفت. (۴)

تعلیم و تربیت

امام علی علیه السلام داستان انتقال خود به بیت رسالت را به خاطر آورده، از پیوند تاریخی و اختصاصی خود با پیامبر این گونه یاد می کند: «شما می دانید که مرا نزد رسول خدا چه رتبت است و خویشاوندی ام با او در چه نسبت است. آن گاه که کودک بودم، مرا در کنار خود می نهاد و بر سینه خویش جا می داد و مرا در بستر خود می خوابانید؛ چنان که تنم را به تن خویش می سود و

بوی خوش خود را به من می بویانید. و گاه بود که چیزی را می جوید و سپس آن را به من می خورانید. از من دروغی در گفتار نشنید و خطایی در کردار ندید ... و من در پی او بودم در سفر و حضر چنان که شتر بچه در پی مادر. هر روز برای من از اخلاق خود نشانه ای بر پا می داشت و مرا به پی روی آن می گماشت. هر سال در حراء خلوت می گزید؛ من او را می دیدم و جز من کسی او را نمی دید. آن هنگام که جز خانه ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله و خدیجه در آن بودند در هیچ خانه ای مسلمانی راه نیافته بود، من سومین آنان بودم. روشنایی وحی و پیامبری را می دیدم و بوی نبوت را می شنودم.

من هنگامی که وحی بر او صلی الله علیه و آله فرود آمد، آوای شیطان را شنیدم. گفتم: ای فرستاده خدا، این آوا چیست؟ گفت: «این شیطان است که از آن که او را نپرستند نومید و نگران است. همانا تو می شنوی آنچه را من می شنوم و می بینی آنچه را من می بینم، جز این که تو پیامبر نیستی و وزیری و به راه خیر می روی، و مؤمنان را امیری.» (۵)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بزرگ ترین و اختصاصی ترین معلم و مربی او بود و بر اخلاق و سجایای علمی انسانی وی تأثیر فراوان گذاشت؛ همان گونه که پیامبر از همان اوان نوجوانی در صداقت زبانزد همگان بود و مردم به او لقب «امین» دادند، امام نیز چنان که خود اشاره نمود همواره به صدق رفتار می کرد. در برابر فرهنگ غالب جاهلی، که شاخصه مهم آن را بت پرستی و اوهام گرایی تشکیل می داد، امام علی علیه السلام سرتسلیم فرود نیارود و هرگز در برابر بت، پیشانی به خاک نسایید. وی نخستین کسی بود که از میان مردان به پیامبر ایمان آورد و ندای توحیدی و نجات بخش او را لبیک گفت. (۶)

آن حضرت در زمان اسلام آوردن، قریب ده سال سن داشت و در تمام سیزده سال دعوت پیامبر در مکه، در خانه وی زندگی می کرد و این توفیقی استثنایی و فرصتی طلایی برای او شمرده می شد که نه تنها بیش از دیگران از پیامبر حدیث بشنود، بلکه آیات نازل قرآن کریم و شأن نزول ها و تبلیغ و تفسیر آن ها را بدون واسطه و از نزدیک فراگیرد.

اولین انتصاب به جانشینی

دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله در سه سال نخست بعثت در مکه به

گونه ای پنهان انجام می گرفت و چون آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»

(شعراء: ۲۱۴) نازل شد، پیامبر به علی علیه السلام فرمود: «خداوند مرا فرموده است خویشاوندان نزدیکم را به پرستش او بخوانم؛ گوسفندی بکش و صاعی نان و قدحی شیر فراهم کن.» علی علیه السلام چنان کرد. آن چهل تن (یا نزدیک چهل تن) از فرزندان عبدالمطلب فراهم آمدند و همگی از آن خوردنی سیر شدند. اما همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست سخنان خود را آغاز کند، ابولهب گفت: «او شما را جادو کرد» و مجلس به هم خورد. روز دیگر پیغمبر صلی الله علیه و آله آنان را فراخواند و فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب، گمان ندارم کسی از عرب برای مردم خود بهتر از آنچه من برای شما آورده ام، آورده باشد؛ دنیا و آخرت را برای شما آورده ام.»

سپس دعوت از خویشاوندان را برای پذیرش اسلام اظهار نمود و از آنان برای تبلیغ اسلام در بین سایر مردم یاری طلبید و گفت: کدام یک از شما مرا در این کار کمک می کند تا برادر و وصی من و خلیفه من در میان شما باشد؟ در حالی که همه مهر سکوت بر لب زده بودند، علی علیه السلام قیام کرد و گفت: «ای رسول خدا، آن منم.» (۷)

بنا به بعضی گزارش ها، پیامبر سه بار از بنی هاشم یاری طلبید و همکار خود را نوید جانشینی و امامت داد و در هر بار، کسی جز علی علیه السلام از میان آنان اعلام آمادگی نکرد. سرانجام، پیامبر رو به علی علیه السلام کرد و فرمود: «این وصی من و خلیفه من در میان شماست. سخن او را بشنوید و از او متابعت کنید.» (۸)

این اولین رویداد مهم اسلامی بود که طرح جانشینی علی علیه السلام را برای پیامبر هرچند در محدوده بنی هاشم آشکار ساخت و به خوبی هم شایستگی و آمادگی او را برای این مسئولیت سنگین و نیز نظر رضایت پیامبر را از او نشان داد. این تنها نبود، علی علیه السلام همواره یار و همکار رسول خدا بود و پیوسته، بخصوص در مواقع خطر و شرایط دشوار، از آن حضرت پشتیبانی و دفع خطر می نمود.

حمایت از پیامبر

ابن ابی الحدید از امام محمد بن حبيب نقل می کند: «ابوطالب بر جان پیغمبر می ترسید. بسا شب هنگام نزد بستر او می رفت و او را بر می خیزانید

و علی را به جای وی می خواباند.

شب‌ی علی گفت: من کشته خواهم شد. ابوطالب در چند بیت بدو چنین گفت: سپرم! شکبیا باش که شکبیایی خردمندانه تراست و هرزنده ای می میرد. بلایی است دشوار، اما خدا خواسته است دوستی فدای دوستی شود؛ دوستی والا گهر، کریم و نجیب. اگر مرگی رسید، تنها برای تو نیست؛ هرزنده ای می میرد. علی چنین پاسخ داد: مرا در یاری احمد به شکبیایی می خوانی؟ به خدا، آنچه گفتم از سرترس نبود. من دوست می دارم یاری مرا ببینی و بدانی. من پیوسته فرمانبردار تو هستم. من احمد را، که در کودکی و جوانی ستوده است، برای خدا یاری می کنم.» (۹)

بر اساس همان ایمان راستین به اسلام و باور عمیق نسبت به رسالت پیامبر بود که او از هفده تا بیست سالگی همراه سایرینی هاشم در شعب ابوطالب و در محاصره اقتصادی به سر برد و پس از پایان محاصره، با مرگ پدرش ابوطالب، نه تنها کمترین تردیدی در مورد حمایت از پیامبر به خود راه نداد، بلکه بر میزان آن افزود و در «لیله المبیت» (۶۱۸ م) که قریب ۲۳ سال از عمرش می گذشت، خود را سپر بلای پیامبر قرار داد و در بستروی خوابید تا توطئه مسلحانه دشمن برای قتل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را نشانه رود.

علی علیه السلام در هفتم ربیع الاول (۳۱ شهریور) سال اول هجرت با مادرش فاطمه بنت اسد، فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله که بعدها همسر او شد و فاطمه دختر زبیر بن عبدالمطلب (دختر عمویش) از مکه به مدینه هجرت کرد و این در حالی بود که جدایی وی از پیامبر در زمان هجرت، افزون بر محافظت از پیامبر، رسالت سنگین ادای امانت های مردم را که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشت، بردوش او نهاده بود. (۱۰)

او در جریان ساختن مسجد، که پایگاه بی بدیل عبادی، علمی، فرهنگی، سیاسی و نظامی در صدر اسلام بود، مشارکت جدی داشت و در جریان اجرای طرح مؤاخات بین مهاجران و انصار، طی پیمانی با پیامبر برادر گردید. این پیوند هشتم پس از هجرت و در ذی قعدة سال اول هجری (اردیبهشت یا خرداد) در مدینه به وقوع پیوست.

جنگاوری

امام اول شیعیان هنوز بیش از ۲۴ سال از عمرش سپری نشده بود که در

اولین جنگ قریش با پیامبر، معروف به جنگ «بدر» شرکت کرد و با فداکاری و کشتن ۳۵ تن از هفتاد کشته سپاه دشمن، نشان داد که در شجاعت و فنون رزمی نیز چون علم و دانایی، سرآمد روزگار خود است. (۱۱)

در سال دوم هجرت و پس از بازگشت از نبرد بدر، در ماه رمضان، به خواستگاری فاطمه، عزیزترین یادگار پیامبر، رفت و پس از دریافت جواب مثبت، با وی ازدواج کرد. این نقطه عطفی در زندگی او به حساب می آید. علی علیه السلام در همه غزوات پیامبر، جز جنگ «تبوک» شرکت جست و کمترین کوتاهی نسبت به نشر اسلام و اعتلای کلمه توحید و صیانت از رسالت روانداشت. (۱۲)

آن حضرت از نیمه شوال تا اول ذیقعده سال دوم هجرت، قبیله یهودی بنی قینقاع را که پیمان با پیامبر را شکسته، به زن مسلمانی توهین روا داشته و پیامبر را به تمسخر گرفته بودند محاصره کرد و آنان را به تسلیم واداشت. آنان سپس به «اذرعات» شام تبعید گردیدند. (۱۳)

در جریان جنگ «احد» در ۱۵ شوال سال سوم هجری (۱۳ فروردین) نه تن از یازده پرچمدار معروف قریش را از پای درآورد و چنان رزمید که شمشیرش شکست و پیامبر شمشیر خود، «ذوالفقار» را بدو داد و فرمود: ای علی، این جبرئیل است که میان زمین و آسمان فریاد می زند: «همانا هیچ جوانی همچون علی و هیچ شمشیری مانند ذوالفقار نیست.» (۱۴)

در ۱۵ رمضان سال سوم هجری، حادثه دیگری در زندگی علی علیه السلام رخ داد و آن تولد اولین فرزندش حسن مجتبی علیه السلام بود. یک سال از این حادثه نگذشته بود که فرزند دوم وی حسین سیدالشهدا علیه السلام در سوم یا پنجم شعبان سال چهارم زاده شد و امام علی علیه السلام در این زمان ۲۶ سال و ۲۳ روز عمر کرده بود. در همین سال، او به سوگ مادر ارجمندش نشست. پیامبر خود با پیراهنش او را کفن کرد و بر او نماز گزارد و او را به نیکی ستود و به عنوان مادرش یاد کرد. (۱۵)

از وقایع دیگر این سال می توان به بیکار یهودیان «بنی نضیر» اشاره کرد که پس از شکستن پیمان صلح، قصد کشتن پیامبر کردند. پیامبر در ماه ربیع الاول، به مدت ۱۵ روز آنان را محاصره کرد و در روز اول محاصره، تیری از سوی آنان آمد و بر خیمه اصابت کرد. معلوم شد کسی قصد جان پیامبر را داشته است. شبانگاه علی علیه السلام ناپدید شد. به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر دادند، فرمود: «او خواهد آمد.» دیری نپایید که علی علیه السلام آمد و سر مردی یهودی به نام عزوراء را در دست داشت. پرسیدند: چه خبر است؟

فرمود: او را دیدم که با گروهی از یارانش در حال شناسایی و نفوذ به اردوگاه مسلمانان بود. او همان کسی بود که قبلاً بر خیمه پیامبر صلی الله علیه و آله تیر انداخته بود. او از پیامبر کمک خواست و آن حضرت ده تن از مسلمانان را در اختیار او قرار داد و زمانی سپری نشد که سرده تن از همراهان عزوراء را بریده، نزد پیامبر آورد. این حادثه به تنهایی، درک بالای نظامی، شجاعت و فداکاری آن بزرگوار را به نمایش می گذارد. (۱۶)

وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله در سن ۲۷ سالگی در جنگ «خندق» حضور یافت و در زمانی که نامداران معروف عرب، به ویژه عمرو بن عبدود، با عبور از خندق و خواندن رجزهای حماسی و مبارز طلبیدن، نفس ها را در سینه حبس کرده بودند و پیامبر سه بار مسلمانان را به مبارزه با او دعوت کرد، تنها او بود که هر بار به خواست پیامبر لبتیک گفت و پس از اذن پیامبر، در یک پیکار نفس گیر و بی نظیر، سرا و را از تن جدا نمود و بدین وسیله، خطر عظیمی را از اسلام و مسلمانان دفع کرد و در سایه این رشادت و جان بازی، این افتخار را یافت که پیامبر فرمود: «ضربت علی علیه السلام در روز خندق، از عبادت تمام قوم تا روز قیامت برتر است». (۱۷)

پس از این نبرد، به حساب قبیله یهودی «بنی قریظه»، که پیمان شکنی کرده بودند، رسید. او در تسلیم و تنبیه آن قبیله نقش بی بدیلی ایفا کرد و در سال ششم هجری در سریره ای بر تیره ای از بنی اسد تاخت و پس از شکست آنان در منطقه «فدک»، با غنایم فراوان بازگشت. (۱۸)

او در جنگ های گوناگون درگیر بود و نقش نخست را در بسیاری از آن ها بر عهده داشت؛ چنان که در جنگ «خیبر» پس از هزیمت ابوبکر بن ابی قحافه و عمر بن الخطاب و عدم توفیق آن ها در فتح، پیامبر فرمود: «فردا عَلم را به دست کسی می دهم که خدا و رسولش او را دوست دارند و او نیز آن دو را دوست می دارد.»

این جمله وسوسه فراوان سران مسلمان را برانگیخت و هر یک خود را آماده می کرد تا چنین افتخار بزرگی نصیبش شود. سرانجام، هنگامی که زمان موعود فرا رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله امام علی علیه السلام را طلبید و او را روانه کارزار با یهودیان خیبر نمود. او چنان پیروزی درخشانی به دست آورد که همه مسلمانان و یهودیان بی اختیار انگشت حیرت گزیدند؛ بزرگ ترین قهرمانان یهود، حارث و مرحب را به قتل رسانید و دژهای یهودیان را یکی پس از دیگری فتح کرد. (۱۹)

علی (ع)؛ شهر علم

با این همه، او پس از فراغت از پیکار، فرصت را از دست نداده، در فراگیری انواع دانش، به ویژه علوم اسلامی، فروگذاری نمی کرد؛ چنان که خود می فرماید: «هر روز و هر شب بر آن حضرت وارد می شدم. ایشان در این اوقات با من خلوت می کرد. در همه جا همراه او بودم. اصحاب رسول خدا می دانند که پیامبر با هیچ کس این گونه رفتار نمی کرد. این دیدارها گاه در خانه من بود و رسول خدا نزد ما می آمد. بیش تر این دیدارها در خانه من بود. این گونه بود که هنگامی که به خانه ای از خانه های ایشان وارد می شدم، با من خلوت می کرد و همسرانش را از مجلس ما دور می کرد و کسی جز من نزد او نبود. آن گاه که ایشان برای خلوت با من به خانه من می آمدند، فاطمه و فرزندانم نیز در کنار من بودند. هنگامی که من می پرسیدم، پاسخ می دادند و آن گاه که سکوت می کردم و پرسش هایم تمام می شد، ایشان خود شروع به سخن می فرمود.» (۲۰)

بر اساس همان ارتباط پایدار و همه جانبه امام علی علیه السلام با پیامبر و فراگیری فوق العاده انواع علوم اسلامی از آن حضرت بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بنا بر نقل فریقین فرمود: «من شهر دانش هستم و علی دروازه آن است. هر کسی می خواهد وارد آن شهر گردد، باید از طریق باب آن داخل شود.» (۲۱)

در برخی نقل ها آمده است: «هر کسی در پی دانش باشد، باید توسط علی آن را پی بگیرد» و در مورد دیگر فرمود: «علیٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يُدَوِّرُ حَيْثُمَا دَارَ عَلِيٌّ» که این به روشنی گویای اسلام شناسی بی نظیر آن حضرت و پایداری همیشگی اش بر آن است که صراط حق می باشد. در اواخر سال دهم هجرت و پس از پایان آخرین حج، که به «حجه الوداع» معروف شد، پیامبر همه مسلمانان همراه را در منطقه «غدیر خم» نگه داشت و در حضور همگان، یک بار دیگر و برای همیشه و آخرین بار، جانشین خود را اعلام نمود و فرمود: «هر که را مولا منم این علی مولای اوست. خداوندا، دوستان او را دوست بدار و دشمنانش را خصم بشمار...» (۲۲)

امیرالمؤمنین (ع)؛ مشاور بلند پایه و عالم یگانه

شاید تا هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان مسلمانان بود، زمینه پذیرش و درک واقعی شخصیت علمی امام علی علیه السلام فراهم

نشده بود و مسلمانان به عمق حدیث شریف نبوی، که امام علی علیه السلام را باب مدینه العلم شمرده بود، نرسیده بودند. پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله و بروز حوادث و رخدادهای گوناگون بود که مرجعیت یگانه علمی امام علی علیه السلام بر همگان ثابت گردید و حتی برخی که در آغاز معتقد بودند دانش یاران پیامبر صلی الله علیه وآله به سه صحابه او رسید؛ عمر، علی و عبدالله، به زودی مشاهده کردند که دانش هیچ کس با امام علی علیه السلام قابل مقایسه نیست. سرآمدان علوم اسلامی بدین واقعیت بی پرده، اعتراف نموده اند. عمر هم خود اقرار نمود: «علیُّ أفضانا»؛ علی در قضاوت سرآمد همگان است و بر اساس همین سرآمدی در قضاوت، که نشانگر برجستگی و بی مانندی علی علیه السلام در حدش بود، عمر بارها اعتراف کرد: «لولا علیُّ لَهَلَکَ عمر» (۲۳) و سعید بن مسیب گفت: «هیچ فردی در میان صحابه رسول خدا سراغ ندارم که مانند علی گفته باشد: «هر چه می خواهید از من بپرسید.»» (۲۴)

ابن مسعود، که مقام بلندی در میان مسلمانان از لحاظ دانش داشت، چنین اعتراف می کند: «ما همواره گفته ایم که علی داناترین قاضی اهل مدینه است.» (۲۵) ابن مسیب در جای دیگر اظهار می دارد: «ما به خدا پناه می بریم که معضله و شبهه علمی در میان ما به وجود آید و امام علی در جمع ما نباشد.» (۲۶)

ابن عباس، که به «جرامق» معروف و از دانشمندان مورد اتفاق مسلمانان است، می گوید: «هر گاه فردی مورد اطمینان فتوای علی را برای ما نقل کند، ما از آن عدول نمی کنیم و فقط بدان فتوا می دهیم و عمل می کنیم.» (۲۷) احمد حنبل هم اشاره می کند که هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله به اندازه امام علی علیه السلام به قضاوت نپرداخته است. (۲۸)

علی (ع)؛ جامع علوم گوناگون و متخصص عرصه های مختلف

با بررسی تاریخ اسلام و حیات امیرمؤمنان، به وضوح معلوم می گردد که آن حضرت در عرصه های گوناگون علوم اسلامی به خوبی ظاهر شد و مثالی بی بدیل از خود به یادگار گذاشت. یکی از این عرصه ها، که به اعتراف منابع اهل سنت، برجستگی امام علی علیه السلام را در میان اصحاب نشان

می‌دهد، علوم و معارف قرآن مجید است؛ چنان که ذهبی نقل می‌کند: «علی علیه السلام می‌گفت: به خدا سوگند، هیچ آیه‌ای از قرآن مجید فرود نیامده، جز آن که من می‌دانم برای چه منظوری و در کجا و در شأن چه کسی نازل شده است و همانا خداوند به من عقل و زبان گویا بخشیده است.» (۲۹) از این رو، وی پس از رحلت پیامبر، بی‌درنگ به جمع‌آوری قرآن و تنظیم آن پرداخت و در این امر، چنان اشتغال ورزید که جز برای ادای نماز از آن باز نماند. مسلمانان چنین نظر دارند که آن حضرت قرآن را بر اساس شأن نزول جمع‌آوری و مرتب نمود و اگر آن قرآن به دست ما می‌رسید، در دانش بی‌بدیل بود. (۳۰)

وی به دلیل ایمان ژرف و پایدار و دانش گسترده و استوار به قرآن، همواره در قضاوت‌ها و خطبه‌ها از آن بهره می‌جست و در مقام پاسخ‌گویی به شبهه، به آیات استناد می‌کرد. کمتر خطبه، نامه و کلمات قصار آن حضرت را می‌توان یافت که به صورت صریح و یا به گونه تلویح به قرآن اشاره نکرده باشد؛ چنان که در جایی می‌فرماید: «کتاب خداوند در میان شما سخنگویی است که هیچ‌گاه زبانش از حق‌گویی خسته نمی‌شود و خانه‌ای است که ستونش هرگز فرو نمی‌ریزد و قوه‌ای است که یارانش شکست نمی‌پذیرند.» (۳۱)

او همان‌گونه که اشاره شد چنان با پیامبر نزدیک بود که طنین وحی را به گوش جان می‌شنید. به دلیل قرآن‌شناسی و قرآن‌مداری اش به حق، به عنوان «قرآن ناطق» شهرت یافته بود و سرانجام، در راه قرآن و برای آن به شهادت رسید؛ چنان که پیامبر فرموده بود: «در میان شما اصحاب، کسی است که برای تأویل قرآن می‌رزد؛ چنان که من برای تنزیل آن مبارزه نمودم.» ابوبکر پرسید: آن کس منم؟ پیامبر پاسخ داد: نخیر. عمر گفت: آن کس منم؟ رسول خدا فرمود: نه. سپس به علی علیه السلام اشاره نمود و فرمود: «آن کسی که کفش خود را رفو می‌کند» و امام علی علیه السلام در آن حال، کفش خود را رفو می‌کرد. ذهبی می‌افزاید: خوارج، که قرآن را با رأی و جهل خویش به تأویل می‌بردند، با علی جنگیدند و سرانجام، او را به شهادت رساندند. (۳۲)

آن حضرت طبق احادیث متعدد و گزارش‌های تاریخی، در مباحث عمده دین‌شناسی به گونه‌ای مستدل با باری جستن از عقل و استدلال‌های عقلی وارد شده است؛ خطبه‌های متعدد نهج البلاغه، به ویژه آن دسته از خطبه‌ها که در مورد توحید، عدل، معاد، امامت و نبوت است، بزرگ‌ترین شاهد بر تسلط فوق‌العاده وی بر این دسته از مباحث بنیادین می‌باشد که امروز تحت

عنوان «علم کلام» از آن ها یاد می شود. (۳۳)

او به تاریخ علاقه مند بود و آن را با تعمق و دیدگاه ویژه و با عنایت به فلسفه آن مورد مطالعه قرار داده و به دیگران نیز فراگیری و اندیشیدن درباره آن را توصیه کرده است. وی از تاریخ و فرازهای گوناگون آن، همچون حالات اقوام و پیامبران گذشته و حوادث دیگر در خطبه های خود سود می جست و برای تبیین وضعیت موجود و حتی پیش بینی آینده امت اسلامی، به خوبی از آن ها بهره می برد و تأکید می نمود: «عبرت پیامزید از مصایب امت های متکبری که پیش از شما زیستند.» (۳۴) «بر حذر باشید از بلاهایی که برای امت های پیشین به دلیل اعمال بد و افعال زشت نازل شد. پس به یاد آورید نیکی و زشتی احوال آنان را و بیرهیزید که در ردیف آنان درآیید!...» (۳۵)

او در میدان سیاست و اجتماع نیز کارشناس ترین فرد پس از پیامبر بود. از این رو، خود در پاسخ نیرنگ های معاویه، که برخی از مسلمانان آن را سیاست و زیرکی تلقی می کردند، فرمود: «به خدا قسم، معاویه زیرک تر از من نیست؛ نه، او اهل خیانت و جور است. اگر زشتی خیانت مطرح نبود، من از زیرک ترین مردم بودم.» (۳۶)

افزون بر این، پیش بینی های وی در مورد امت اسلامی، خاندان اموی، آینده کوفه و تحلیل شرایط و اوضاع زمان خودش به روشنی حکایتگر زیرکی و دانایی او در سیاست و اجتماع است. (۳۷) نامه های سیاسی او در زمان خلافتش به استانداران و فرماندهان، به ویژه نامه وی به مالک اشتر، گواه دیگری بر این ادعاست.

یکی از ابعاد مهم علمی امام علی علیه السلام آگاهی بی مانند او از احادیث و سیره نبوی است. او با روابط تنگاتنگ و بی نظیری که با پیامبر صلی الله علیه و آله داشت، در سایه دانش اندوزی، حکمت خواهی و ایمان مداری، بیش ترین احادیث را از پیامبر شنید و یکی از عوامل تضادهای فراوان و فتواهای مشکل گشای وی در طول حیات، همین جنبه آگاهی او از حدیث بود و بیش ترین آثاری که از او باقی مانده به گونه مستقیم و یا غیرمستقیم در صد بیان احادیث و سیره پیامبر است و تسلط بی بدیل او را به احادیث نبوی نشان می دهد.

امام علی علیه السلام در پهنه فصاحت و بلاغت، نه تنها در زمان خود یگانه بود، بلکه پس از او تاکنون نیز در فصاحت و بلاغت، کسی را مانند او دنیا به خود ندیده و نامیدن برخی از گفتار و نوشته های وی تحت عنوان نهج البلاغه نشان بی مثالی آن بزرگوار در وادی فصاحت و بلاغت است.

در مجموع، در مدت پر حادثه عمر خویش، آثاری خلق کرد و آن‌ها را به جامعه اسلامی عرضه داشت که با کاوش منابع گوناگون، می‌توان این آثار را از آن او دانست و یا بدو منسوب کرد:

۱. کتاب جامعه که بنا بر روایت ابوبصیر، امام علی علیه السلام در آن احکام اسلامی را از زبان پیامبر نوشته و حاوی مسائل حلال و حرام در موضوعات گوناگون و چه بسا جزمی بوده است که حجم آن را به قدر یک شتر دو کوهانه و عرض را در اندازه یک پوست دباغی شده گزارش نموده‌اند. از این اثر به عنوان کتاب علی نیز یاد شده است. (۳۸)

۲. صحیفه امام علی که در آن احکامی متفاوت و اختصاصی تر از آنچه در جامعه گفته شد، از پیامبر شنیده و نگارش کرده است. (۳۹)

۳. الملاحم یا صحیفه الدوله کتاب دیگری است که امام علی علیه السلام از زبان پیامبر و با املائی آن حضرت، درباره حوادث پس از رحلت وی و رویدادهای بعدی به خامه خود نگاشته است. (۴۰)

۴. مصحف امام علی چنان که گذشت امام علی علیه السلام در آن قرآن مجید را بر اساس شأن نزول آیات جمع آوری کرده بود و به اعتراف عالمان اهل سنت، از ارزش فراوانی برخوردار بوده است. (۴۱)

۵. کتاب جفر و دیوان شعر از آثار دیگری است که به آن حضرت منسوب می‌باشد. (۴۲)

۶. بخش دیگری از آثار امام علی علیه السلام مربوط به ادعیه و اوراد است که آن را برای ارتباط با خدا و مناجات با پروردگار آموزش داده و یا آن‌ها را عملاً پس از ادای فرایض و یا ایام رمضان و مناسبت‌ها و شرایط ویژه بر زبان آورده است. (۴۳) مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: دعای کمیل، دعای توسل، دعای ابوحمزه ثمالی، صباح، جوشن و غیر آن‌ها. (۴۴)

از میان آثار به جای مانده از امام علی علیه السلام مشهورتر از همه، مجموعه‌ای از خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار آن حضرت (حکمت‌ها) است که تحت عنوان نهج البلاغه گردآوری شده و در قرن چهارم، توسط یکی از علمای بزرگ امامیه به نام سید رضی (۳۹۵-۴۰۶ ق) تنظیم گردیده و از آن پس، این اثر نفیس و گنجینه بی‌پایان مورد بهره‌برداری فراوان علمی ادبی دانشمندان قرار گرفته و تعدادی از عالمان شهیر شیعه و سنی به تحقیق آن پرداخته و بر آن شرح و تفسیر نوشته‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان به شرح محمد عبده، ابن ابی الحدید، قطب راوندی، محمدتقی جعفری، محمد دشتی و تحقیق

ارزشمند استاد شهید مطهری اشاره کرد. (۴۵)

احادیث فراوان نبوی از امام علی علیه السلام نقل شده اند که با توجه به پیوند بسیار نزدیک امام با پیامبر، بنا بر اقرار عالمان اهل سنت، تعداد این احادیث دست کم دوازده هزار حدیث است. اما به دلایل گوناگون، اکنون تنها پنجاه حدیث صحیح از ایشان در منابع اهل سنت نقل شده است. (۴۶)

احادیث و روایاتی که از آن حضرت نقل شده و در کتب و منابع گوناگون پراکنده اند، در این اواخر، پس از تحقیق و تنظیم در یک مجموعه دو جلدی تحت عنوان مسند الامام علی علیه السلام جمع آوری شده اند که جمعا قریب ۱۴۵۰ حدیث در آن آمده است. (۴۷)

امام علی علیه السلام راویان و شاگردان فراوانی را تربیت کرده و به جامعه اسلامی تحویل داده است که از مهم ترین آنها می توان حسن بن علی، حسین بن علی، محمد بن حنفیه، عمرو بن علی، فاطمه بنت علی، جعفر بن هبیره مخزومی، عبدالله بن عباس، جابر بن عبدالله انصاری، ابورافع، و اسامه بن زید را نام برد. در منابع رجالی، تعداد راویان امام علی علیه السلام را، که جزو اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اند، ۶۶ نفر و راویان و شاگردان آن حضرت را که در شمار تابعان بوده اند، ۱۸۰ نفر ذکر کرده اند. (۴۸)

کتاب ها و رساله هایی که شاگردان و اصحاب مهم آن حضرت از سخنان و نقل حدیث وی جمع کرده اند و یا به صورت املائی آن بزرگوار نگارش کرده اند، بخش دیگری از جلوه های علمی و آثار بازمانده اسلامی او به شمار می روند. مشهورترین آثار بر جای مانده با املائی امیرالمؤمنین علیه السلام عبارتند از:

۱. القضايا والاحکام، تألیف بریرین خضیر همدانی شرقی (شهید عاشورا)؛
۲. السنن والاحکام والقضايا، تألیف ابورافع ابراهیم بن مالک انصاری (م ۴۰)؛
۳. قضايا امیرالمؤمنین، تألیف عبدالله بن ابی رافع؛
۴. کتابی در فنون فقه، تألیف علی بن ابی رافع؛
۵. کتابی در نکات حیوانات، تألیف ربیعہ بن سمیع؛
۶. کتاب میثم بن یحیی تمّار کوفی (م ۶۰)؛
۷. کتاب الديات، تألیف ظریف بن ناصح و... که در برخی، منابع به نام ها و

عناوین دیگریاد شده اند. (۴۹)

امام علی علیه السلام پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (سال یازدهم) تا سال ۳۶ به عنوان بزرگ ترین مرجع علمی و دینی، به فعالیت های

علمی و مشورتی و فرهنگی اشتغال داشت و در سال ۳۶ به گفته خودش، به دلیل «لولا حضور والحاضر و قیام الحجّه بوجود الناصر» به خلافت رسید و در طی دوران کوتاه خلافت، از تلاش های علمی و فرهنگی در کنار فعالیت های سیاسی و جنگ های نظامی باز نماند (۵۰) و سرانجام، در بیست و یکم رمضان سال ۴۰ ق در مسجد کوفه به دست عبدالرحمان بن ملجم مرادی، که از خوارج بود، به شهادت رسید و در نجف اشرف به خاک سپرده شد. / م

پی نوشت

۱. احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر، ج ۲، ص ۷۴ / محمد بن جریر الطبری، تاریخ الامم و الملوک (تاریخ طبری)، بیروت، الاعلمی، ج ۴، ص ۱۱۷ / ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارالفکر، ج ۳، ص ۳۹۱ / الشیخ المفید، الارشاد، قم، بصیرتی، ص ۱۲
۲. امین الاسلام الطبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، تصحیح علی اکبر الغفاری، بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۹۹ ق، ص ۱۹۵. از القاب دیگر آن حضرت می توان به «قائد الغر المحجلین» و «سید الاوصیاء» اشاره کرد.
۳. ابوالفرج الاصفهانی، مقاتل الطالبیین، تحقیق سید احمد جقر، قم، اسماعیلیان، ۱۹۷۰، ص ۲۵.
۴. الشیخ المفید، پیشین، ص ۱۲.
۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (القاصعه).
۶. همان، خطبه ۱۳۹ / ابن هشام، السیره النبویه، تحقیق مصطفی السقاء و دیگران، مصر، مطبعه البابی الحلبی، ۱۳۵۵ ق، ص ۲۶۲.
۷. محمد بن جریر طبری، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۸۲.
۸. همان.
۹. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ص ۶۴.
۱۰. ابن هشام، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۹ / محمد بن جریر طبری، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۶ / احمد بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق و مقدمه الدكتور سهیل زکار و الدكتور ریاض، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۴۶.
۱۱. یوسف المزی، تهذیب الکمال، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳، ج ۲۰، ص ۴۸۴.
۱۲. همان، ص ۴۸۴ / علی بن الحسین المسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، ص ۲۸۸ / سبط بن جوزی، تذکره الخواص، مقدمه السید محمدصادق بحر العلوم، تهران، مکتبه نینوی الحدیثه، ص ۲۷۵.
۱۳. محمد بن جریر طبری، پیشین، ج ۲، ص ۱۷۳ / ابن هاشم، پیشین، ج ۳، ص ۱۰۶.
۱۴. ابوالحسن الاربلی، کشف الغمّه فی معرفه الائمه، تعلیق السید هاشم الرسولی، تبریز، بی نا، ج ۱، ص ۱۹۳ / الشیخ المفید، پیشین، ج ۱، ص ۱۹.
۱۵. امین الاسلام الطبرسی، پیشین، ص ۲۰۵ و ۲۱۳ / ابوالفرج الاصفهانی، پیشین، ص ۸۴ /

- سبط بن جوزی، پیشین، ص ۲۱۰.
۱۶. محمد بن جریر طبری، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۳ / الشیخ المفید، پیشین، ج ۱، ص ۹۹۲.
۱۷. ابوالحسن الارلی، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۰ / ابن هشام، پیشین، ج ۳، ص ۲۴۱۲۲۴.
۱۸. محمد بن جریر طبری، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۳۴.
۱۹. همان، ج ۲، ص ۳۰۰۳۰۲ ابن هشام، پیشین، ج ۳، ص ۲۴۲۵۵ / الشیخ المفید، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۵.
۲۰. محمد بن یعقوب کلینی، کافی، تحقیق علی اکبر غفاری، بیروت، دارصعب و دارالتعارف، ۱۴۰۱، ص ۶۲.
۲۱. احمد بن محمد الحسنی المغربی، فتح الملک العلی بصره حدیث باب مدینه العلم علی، تحقیق و... محمد هادی الامینی، اصفهان، مکتبه الامام امیرالمؤمنین، ۱۴۰۳، ص ۲۳۲۲.
۲۲. همان، ص ۲۴.
۲۳. عبدالحسین الامینی النجفی، الغدیر فی الکتاب و السنّه و الادب، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۱۷۸ و ج ۱، ص ۵۷ / سیدجعفر شهیدی، علی از زبان علی یا زندگانی امیرمؤمنان علی علیه السلام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۳۰.
۲۴. شمس الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، تحقیق الدكتور عمر عبدالسلام تدمری، ج ۳، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷، ص ۶۳۸ / مهدی فقیه ایمانی، الامام علی فی آراء الخلفاء، ترجمه یحیی کمالی البحرانی، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۲۰، ص ۱۲۱.
۲۵. همان
۲۶. همان
۲۷. همان
۲۸. همان
۲۹. شمس الدین الذهبی، تاریخ الاسلام و طبقات المشاهیر و الاعلام، ج ۳، ص ۳۷ / ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۳۸ / احمد بن عبدالله الاصبهانی، حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۱، ص ۶۷۸.
۳۰. همان.
۳۱. نهج البلاغه، تصحیح محمد دشتی، خطبه ۱۳۳.
۳۲. همان، ص ۶۴۲.
۳۳. برای توضیح بیش تر، ک: دانشنامه امام علی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۱ تا ۳.
۳۴. محمد مهدی شمس الدین، حرکت تاریخ عند الامام علی، تهران، بنیاد نهج البلاغه، ۱۴۰۵، ص ۱۰۸-۱۰۹. افزون بر آن، رساله ای تحت عنوان: «السیره النبویه» که ارجوزه و به زبان نظم سروده شده، به امام علی علیه السلام منسوب است که موضوع آن در مورد سیره پیامبر و تاریخ وی می باشد. (آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، الطبعة الثالثه، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳، ج ۱۲، ص ۲۸۱)
۳۵. همان.
۳۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸ / ابوجعفر اسکافی، المعیار و الموازنه، تحقیق محمد باقر محمودی، بی تا، بی نا، ۱۴۰۲، ص ۱۶۶.
۳۷. نهج البلاغه، ر. ک: خطبه ها و نامه ها و کلمات قصار مربوط به بنی امیه، مردم عراق، شام و تحلیل اوضاع جامعه در زمان تصدی خلافت و مهم تر از همه، نامه های وی به استناداران و کارگزاران سیاسی در حکومتش، به ویژه مالک اشتر.
۳۸. محمدحسن حزعاملی، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، تحقیق مؤسسه آل البيت،

- قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۲ ق، ج ۲۶، ص ۲۱۲ / آقا بزرگ طهرانی، پیشین، ص ۱۱۹.
۳۹. علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، بیروت، دارصعب، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۸۸۷۲.
۴۰. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، بیروت، دارالوفاء، ۱۴۰۳، ج ۲۸، ص ۷۳ / دانشنامه امام علی، ج ۱۱، ص ۹۴۹۳.
- ۴۱، ۴۲، ۴۳. شمس الدین الذهبی، پیشین، ج ۳، ص ۶۳۷ / ابن سعد، پیشین، ج ۲، ص ۳۳۸ / احمد بن عبدالله الاصبهانی، ج ۱، ص ۸ / معجم اشعار المعصومین الواردة فی بحارالانوار، مرکز الابحاث و الدراسات الاسلامیه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۴۳۱۳۷؛ آقا بزرگ طهرانی، پیشین، ج ۹، قسمت اول، ص ۱۰۱؛ ج ۵، ص ۱۲۱ و ج ۶، ص ۳۸۱.
۴۴. آقا بزرگ طهرانی، پیشین، ج ۸، ص ۱۸۸ و ص ۱۹۰ و ۱۹۳. قسمت عمده ادعیه مأثوره از آن حضرت در کتاب ارزشمند مفاتیح الجنان مرحوم شیخ عباس قمی آمده است.
۴۵. معروف ترین شرح برای نهج البلاغه توسط یکی از دانشمندان اهل سنت به نام «ابی ابی الحدید» نوشته شده و بهترین تحقیق درباره شناسایی ویژگی های نهج البلاغه و معرفی آن توسط استاد شهید مطهری تحت عنوان، سیری در نهج البلاغه صورت گرفته که از زمان چاپ تاکنون بیش از ۱۲ بار تجدید چاپ شده است.
۴۶. محمود ابوریه، اضواء علی السنّه المحمدیه، چاپ پنجم، قاهره، دارالمعارف، ص ۲۰۴.
۴۷. السيد حسن القبانچی، مسند الامام علی، تحقیق الشیخ طاهر اسلامی، بیروت، مؤسسه الاعلی، ۱۴۲۱ ق، ج ۱۰۱.
۴۸. یوسف المزنی، تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۴۳۷ / دانشنامه امام علی، ج ۱۱، ص ۱۴۱۱۳۳.
۴۹. آقا بزرگ طهرانی، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۹ / مامقانی، تنقیح المقال، ج ۱، نجف، مرتضویه، ۱۳۵۲ ق، ص ۱۶۷ / محمد بن حسن طوسی، الفهرست، تحقیق جواد القیومی، قم، نشر الفقاهه، ص ۱۳۷ و ۸۶.
۵۰. بخش عمده ای از مجموعه نفیس نهج البلاغه، بخصوص خطبه ها و نامه ها، مربوط به این دوران است.

مثلت شخصیت حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام

نویسنده: آیت الله جعفر سبحانی

از نظر روان شناسان، شخصیت هر فردی متشکل از سه عامل مهم است که هر يك در انعقاد و تكون شخصیت تأثیر به سزایی دارد و گویی روحیات و صفات و طرز تفكر انسان همچون مثلثی است که از پیوستن این سه ضلع به یکدیگر پدید می آید. این سه عامل عبارتند از:

۱. وراثت

۲. آموزش و پرورش

۳. محیط زندگی

صفات خوب و بد آدمی و روحیات عالی و پست او به وسیله این سه عامل پی ریزی می شود و رشد و نمو می کند. درباره عامل وراثت سخن کوتاه اینک: فرزندان ما نه تنها صفات ظاهری را، مانند شکل و قیافه، از ما به ارث می برند، بلکه روحیات و صفات باطنی پدر و مادر نیز از طریق وراثت به آنان منتقل می شود. آموزش و پرورش و محیط، که دو ضلع دیگر شخصیت انسان را تشکیل می دهند، در پرورش سجایای عالی که دست آفرینش در نهاد آدمی به ودیعت

نهاده و یا تربیت صفاتی که کودک از پدر و مادر به وراثت برده است نقش مهمی دارند. يك آموزگار می تواند سرنوشت کودکی و یا کلاسی را تغییر دهد.

و بسا که محیط، افراد آلوده را پاک و یا افراد پاک را آلوده می سازد. قدرت این دو عامل در شکل دادن به شخصیت آدمی چنان مسلم و روشن است که خود را از توضیح درباره آن بی نیاز می دانیم. البته نباید فراموش کرد که درورای این امور سه گانه و مشرف و مسلط بر آن ها اراده و خواست انسان قرار گرفته است. شخصیت موروثی حضرت علی - علیه السلام - امیرمؤمنان از صلب پدری چون ابوطالب دیده به جهان گشود. ابوطالب بزرگ بطحاء (مکه) و رئیس بنی هاشم بود. سراسر وجود او، کانونی از سماحت و بخشش، عطوفت و مهر، جانبازی و فداکاری در راه آیین توحید بود.

در همان روزی که عبدالمطلب جد پیامبر در گذشت، آن حضرت هشت سال تمام داشت. از آن روز تا چهل و دو سال بعد، ابوطالب حراست و حفاظت پیامبر را، در سفر و حضر، برعهده گرفت و با عشق و علاقه بی نظیری در راه هدف مقدس پیامبر که گسترش آیین یکتا پرستی بود جانبازی و فداکاری کرد. این حقیقت در بسیاری از اشعار مضبوط در دیوان ابوطالب منعکس شده است؛ همچون: لیعلم خیار الناس ان محمداً نبی کموسی و المسيح بن مریم (۱) افراد پاک و خوش طینت باید بدانند که محمد - صلی الله علیه و آله - پیامبری است همچون موسی و عیسی - علیه السلام - . الم تعلموا انا وجدنا محمداً رسولاً کموسی خط فی اول الکتب (۲) آیا نمی دانید که محمد - صلی الله علیه و آله - همچون موسی (پیامبری آسمانی) است و پیامبری او در سرلوحه کتاب های آسمانی نوشته شده است؟

يك چنین فداکاری، که به زندانی شدن تمام بنی هاشم در میان دره ای خشک و سوزان منجر شد، نمی تواند انگیزه ای جز عشق به هدف و علاقه عمیق به معنویت داشته باشد، و علایق خویشاوندی و سایر عوامل مادی نمی تواند يك چنین روح ایثاری در انسان پدید آورد. دلایل ایمان ابوطالب به آیین برادر زاده خود به قدری زیاد است که توجه قاطبه محققان بی نظر را به خود جلب کرده است. متأسفانه گروهی، از روی تعصبات بیجا، در مرز توقف درباره ابوطالب باقی مانده اند و گروه دیگر جسارت را بالاتر برده، او را يك فرد غیر مؤمن معرفی کرده اند. حال آن که اگر جزئی از دلایلی که درباره اسلام ابوطالب در کتاب های تاریخ و حدیث موجود است درباره شخص دیگری

وجود می داشت،

در ایمان و اسلام او برای احدی جای تردید و شك باقی نمی ماند، اما انسان نمی داند که چار این همه دلایل نتوانسته است قلوب بعضی را روشن سازد! شخصیت مادر حضرت علی - علیه السلام - مادر وی، فاطمه، دختر اسد فرزند هاشم است. وی از نخستین زنانی است که به پیامبر ایمان آورد و پیش از بعثت از آیین ابراهیم - علیه السلام - پیروی می کرد. او همان زن پاکدامنی است که به هنگام شدت یافتن درد زایمان راه مسجد الحرام را پیش گرفت و خود را به دیوار کعبه نزدیک ساخت و چنین گفت: خداوندا، به تو و پیامبران و کتاب هایی که از طرف تو نازل شده اند و نیز به سخن جدم ابراهیم سازنده این خانه ایمان راسخ دارم، پروردگارا! به پاس احترام کسی که این خانه را ساخت و به حق کودکی که در رحم من است، تولد این کودک را بر من آسان فرما. لحظه ای نگذشت که فاطمه به صورت اعجاز آمیزی وارد خانه خدا شد و در آنجا وضع حمل کرد. [۱] این فضیلت بزرگ را فاطمه محدثان و مورخان شیعه و دانشمندان علم انساب در کتابهای خود نقل کرده اند.

در میان دانشمندان اهل تسنن نیز گروه زیادی به این حقیقت تصریح کرده، آن را يك فضیلت بی نظیر خوانده اند. [۲] حاکم نیشابوری می گوید: ولادت علی در داخل کعبه به طور تواتر به ما رسیده است. [۳] آلوسی بغدادی صاحب تفسیر معروف می نویسد: تولد علی در کعبه در میان ملل جهان مشهور و معروف است و تاکنون کسی به این فضیلت دست نیافته است. [۴] در آغوش پیامبر - صلی الله علیه و آله - هر گاه مجموع عمر امام - علیه السلام - را به پنج بخش قسمت کنیم، نخستین بخش آن را زندگی امام پیش از بعثت پیامبر تشکیل می دهد. عمر امام در این بخش از ده سال تجاوز نمی کند، زیرا لحظه ای که حضرت علی - علیه السلام - دیده به جهان گشود بیش از سی سال از عمر پیامبر - صلی الله علیه و آله - نگذشته بود؛ و پیامبر در سن چهل سالگی به رسالت مبعوث شد. [۵]

حساسترین حوادث زندگی امام در این بخش همان شکل گیری شخصیت حضرت علی - علیه السلام - و تحقق ضلع دوم از مثلث شخصیت وی به وسیله پیامبر است. این بخش از عمر، برای هر انسانی، از لحظه های حساس و ارزنده زندگی اوشمرده می شود. شخصیت کودک در این سن، همچون برگ سفیدی، آماده پذیرش هر شکلی است که بر آن نقش می شود؛ و این فصل از عمر، برای مریبان و آموزگاران، بهترین فرصت است که روحيات

پاك و فضایل اخلاق كودك را كه دست آفرینش در نهاد او به ودیعت نهاده است پرورش دهند و او را با اصول انسانی و ارزشهای اخلاقی و راه و رسم زندگی سعادت‌مندانۀ آشنا سازند. پیامبر عالی قدر اسلام، به همین هدف عالی، تربیت حضرت علی - علیه السلام - را پس از تولد او به عهده گرفت. هنگامی که مادر حضرت علی - علیه السلام - نوزاد را خدمت پیامبر آورد با علاقه شدید آن حضرت نسبت به كودك روبرو شد. پیامبر از وی خواست که گهواره حضرت علی را در کنار رختخواب او قرار دهد از این جهت، زندگانی امام از روزهای نخست با لطف خاص پیامبر توأم شد. نه تنها پیامبر گهواره حضرت علی را در موقع خواب حرکت می داد، بلکه در مواقعی از روز بدن او را می شست و شیر در کام او می ریخت، و در موقع بیداری با او با کمال ملاحظت سخن می گفت. گاهی او رابه سینه می فشرد و میگفت: این كودك برادر من است و در آینده ولی و یاور و وصی و همسر دختر من خواهد بود. به سبب علاقه ای که به حضرت علی داشت هیچ گاه از او جدا نمی شد و هر موقع از مکه برای عبادت به خارج شهر می رفت حضرت علی - علیه السلام - را همچون برادر كوچك یا فرزند دل‌بندی همراه خود می برد. [۶] هدف از این مراقبت ها این بود که دومین ضلع مثلث شخصیت حضرت علی - علیه السلام - که همان تربیت است، به وسیله او شکل گیرد و هیچ کس جز پیامبر در این شکل گیری مؤثر نباشد. امیر مؤمنان در سخنان خود خدمات ارزنده پیامبر - صلی الله علیه و آله - را یاد کرده، می فرماید: و قد عملتم موضع من رسول الله - صلی الله علیه و آله - بالقرابه القریبه و المنزله الخصیصه، وضعنی فی حجره و انا ولد یضمنی الی صدره و یکنفنی فی فراشه و یمسني جسد و یشمنی عرفه و کان یمضغ ثم یلقمنیه. [۷] شما ای یاران پیامبر، از خویشاوندی نزدیک من با رسول خدا و مقام (احترام) مخصوصی که نزد آن حضرت داشتیم کاملاً آگاه هستید و می دانید که من در آغوش پر مهر او بزرگ شده ام؛ هنگامی که نوزاد بودم مرا به سینه خود می گرفت و در کنار بستر خود از من حمایت می کرد و دست بر بدن من می مالید، و من بوی خوش او را استشمام می کردم، و او غذا در دهان من می گذاشت.

پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - حضرت علی - علیه السلام - را به خانه خود می برد. از آنجا که خدا می خواهد ولی بزرگ دین او در خانه پیامبر بزرگ می شود و تحت تربیت رسول خدا قرار گیرد، توجه پیامبر را به این کار معطوف می دارد. مورخان اسلامی می نویسند: خشکسالی عجیبی در مکه واقع

شد. ابوطالب، عمومی پیامبر، با عایله و هزینه سنگینی روبرو بود. پیامبر با عمومی دیگر خود، عباس، که ثروت و مکنّت مالی او بیش از ابوطالب بود به گفتگو پرداخت و هر دو توافق کردند که هر کدام یکی از فرزندان ابوطالب را به خانه خود ببرد تا در روزهای قحطی گشایشی در کار ابوطالب پدید آید. از این جهت عباس، جعفر را و پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - حضرت علی را به خانه خود بردند. [۸] این بار که امیر مؤمنان به طور کامل در اختیار پیامبر قرار گرفت از خرمن اخلاق و فضایل انسانی او بهره های بسیار برد و موفق شد تحت رهبری پیامبر به عالیترین مدارج کمال خود برسد. امام - علیه السلام - در سخنان خود به چنین ایام و؛ مراقبت های خاص پیامبر اشاره کرده، می فرماید: و لقد كنت اتبعه اتباع الفصيل اثرأمة يرفع لي كل يوم من اخلاقه علما و یا مرني بالافتداء به. [۹]

من به سان بچه ناقه ای که به دنبال مادر خود می رود در بی پیامبر می رفتم؛ هر روز یکی از فضایل اخلاقی خود را به من تعلیم می کرد و دستور می داد که از آن پیروی کنم. حضرت علی - علیه السلام - در غار حرا پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله - پیش از آنکه مبعوث به رسالت شود، همه ساله یک ماه تمام را در غار حرا به عبادت می پرداخت و در پایان ماه از کوه سرازیر می شد و یکسره به مسجدالحرام می رفت و هفت بار خانه خدا را طواف می کرد و سپس به منزل خود باز می گشت. در اینجا این سؤال پیش می آید که با عنایت شدیدی که پیامبر نسبت به حضرت علی داشت آیا او را همراه خود به آن محل عجیب عبادت و نیایش می برد یا او را در این مدت ترك می گفت؟ قراین نشان می دهد از هنگامی که پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - حضرت علی - علیه السلام - را به خانه خود برد هرگز روزی او را ترك نگفت. مورخان می نویسند: علی آنچه با پیامبر همراه بود که هرگاه پیامبر از شهر خارج می شد و به کوه و بیابان می رفت او را همراه خود می برد. [۱۰]

ابن ابی الحدید می گوید: احادیث صحیح حاکی است که وقتی جبرئیل برای نخستین بار بر پیامبر نازل شد و او را به مقام رسالت مفتخر ساخت علی در کنار حضرتش بود. آنرا از روزهای همان ماه بود که پیامبر برای عبادت به کوه حرا رفته بود امیر مؤمنان، خود در این باره می فرماید: و لقد كان يجاور في كل سنة بحراء فأراه ولا يراه غيري [۱۱] پیامبر هر سال در کوه حرا به عبادت می پرداخت و جز من کسی او را نمی دید. [۱۲]

این جمله اگر چه می تواند ناظر به مجاورت پیامبر در حرا در دوران پس

از رسالت باشد ولی قراین گذشته و اینکه مجاورت پیامبر در حرا غالباً قبل از رسالت بوده است تأیید می کند که این جمله ناظر به دوران قبل از رسالت است. طهارت نفسانی حضرت علی - علیه السلام - و پرورش پیگیر پیامبر از او سبب شد که در همان دوران کودکی، با قلب حساس و دیده نافذ و گوش شنوا خود، چیزهایی را ببیند و اصواتی را بشنود که برای مردم عادی دیده و شنیدن آن ها ممکن نیست؛ چنانکه امام، خود در این زمینه می فرماید: [۱۳]

أرى نور الوحي والرسالة وأشم ريح النبوه [۱۴] من در همان دوران کودکی، به هنگامی که در حرا کنار پیامبر بودم، نور وحی و رسالت را که به سوی پیامبر سرازیر بود می دیدم و بوی پاک نبوت را از او استشمام می کردم. امام صادق - علیه السلام - می فرماید: امیر مؤمنان پیش از بعثت پیامبر اسلام نور رسالت و صدای فرشته وحی را می شنید. در لحظه بزرگ و شگفت تلقی وحی پیامبر به حضرت علی فرمود: اگر من خاتم پیامبران نبودم پس از من تو شایستگی مقام نبوت را داشتی، ولی تو وصی و وراث من هستی، تو سرور اوصیا و پیشوای متقیانی. [۱۵]

امیر مؤمنان درباره شنیدن صداها ی غیبی در دوران کودکی چنین می فرماید: هنگام نزول وحی بر پیامبر صدای ناله ای به گوش من رسید؛ به رسول خدا عرض کردم این ناله چیست؟ فرمود: این ناله شیطان است و علت ناله اش این است که پس از بعثت من از اینکه در روی زمین مورد پرستش واقع شود نومید شد. سپس پیامبر رو به حضرت علی کرد و گفت: انك تسمع ما أسمع و ترى ما أرى إلا أنك لست بنبي و لكنك لوزیر [۱۶]

پی نوشت

- [۱]. مجمع البیان، ج ۴ ص ۳۷
- [۲]. مجمع البیان، ج ۴ ص ۳۷
- [۳]. كشف الغمه، ج ۱ ص ۹۰
- [۴]. مانند مروج الذهب، ج ۲ ص ۳۴۹ الشفاء، ج ۱ ص ۱۵۱ و...
- [۵]. مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۴۸۳
- [۶]. شرح قصیده عبدالباقی افندی، ص ۱۵

- [۷]. برخی مانند ابن خشاب در کتاب موالید الائمه مجموع عمر علی - علیه السلام - را شصت و پنج و مقدار عمر آن حضرت را پیش از بعثت دوازده سال دانسته است. به کتاب کشف الغمه نگارش مورخ معروف علی بن عیسی اربلی (متوفای سال ۶۹۳ ه. ق.) ج ۱ ص ۶۵ مراجعه شود.
- [۸]. کشف الغمه، ج ۱ ص ۹۰
- [۹]. نهج البلاغه عبده، ج ۲ ص ۱۸۲ خطبه قاصعه.
- [۱۰]. سیره ابن هشام، ج ۱ ص ۲۳۶
- [۱۱]. نهج البلاغه عبده، ج ۲ ص ۱۸۲
- [۱۲]. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳ ص ۲۰۸
- [۱۳]. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۷ (قاصعه).
- [۱۴]. پیش از آنکه پیامبر اسلام از طرف خدا به مقام رسالت برسد وحی و صداها ی غیبی را به صورت مرموزی، که در روایات بیان شده است، درک می کرد. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳ ص ۱۹۷
- [۱۵]. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳ ص ۳۱۰]
- [۱۶]. نهج البلاغه، خطبه قاصعه.

معرفت علی عَلَيْهِ السَّلَام و ولایت الهی



هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست

نویسنده: آیه الله جوادی آملی

بهترین راه شناخت حضرت علی بن ابیطالب بررسی معرفی خداوند و رسیدگی به تعریف رسول اکرم و تدبیر در تدوین شناسنامه ولوی آن حضرت با بنان و بیان خود اوست، زیرا پی بردن به حقیقت ولایت الهی از یک سو و معرفت سید اولیای خداوند از سوی دیگر، مقدر غیر معصوم نبوده و شرح حدود و رسوم آن میسر کسی نیست، لکن عدم امکان درک کل، هرگز مصحح ترک کل نیست و عدم اقتدار بر غوص در ژرفا مجوز ترک سیاحت و شناوری در جوار ساحل نخواهد بود. از این رو با استعانت از لطف عمیم

خدای مستعان و استمداد از فضل فراگیر او اصولی در طی فصولی تبیین خواهد شد .

علی (ع) همتای جهان آفرینش

انسان کامل چونان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) عصاره نظام آفرینش است و آن چه در جهان امکان به طور کثرت، منشور است در حقیقت علی بن ابیطالب (ع) به طور وحدت ملفوف است و هماهنگی این لف و نشر . پیام خاص خود را دارد و آن اینکه وجودهای طبیعی، مثالی، عقلی، الهی اشپای عینی، همتای مراحل چهارگانه وجود این عبد محض و با اخلاص خداوند خواهد بود، به گونه ای که اگر نظام تکوین به صورت انسان کامل متمثل گردد، همان حضرت علی (ع) خواهد بودو اگر حقیقت انسان کامل مانند علی بن ابیطالب (ع) به صورت جهان عینی متبلور شود، جهان کنونی خواهد شد . این تبادل و تعامل متقابل محصول تطابق آن لف و نشر است . از این رو آن حضرت درباره خویش فرمود: «ما لله آیه اکبر منی» (۱) برای خداوند نشانه ای بزرگتر از من نیست . چنان که چیزی بزرگتر از مجموع جهان نیست .

راز این آیت کبرا بودن را باید در مظهریت انسانی کامل برای اسم اعظم الهی جستجو کرد البته ذوات نورانی اهل بیت عصمت و طهارت (ع) از یک سنخ وحدت ویژه برخوردارند چنان که در زیارت جامعه می خوانیم «و ان ارواحکم و نورکم و طینتکم واحده طابت و طهرت بعضها من بعض» (۲) و براستی ارواح شما، نور شما و طینت و سرشت شما (ائمه معصومین «ع») یکی است در حالی که پاکیزه و طاهر است بعضی گرفته از بعضی است . و اثر این هماهنگی کامل انسان معصوم و جهان را می توان در علم غیب انسان کامل نسبت به آن چه در جهان می گذرد و نیز تاثیر وی در آن را به اذن خداوند مشاهده نمود .

علی (ع) همتای قرآن کریم

انسان کامل هم چون حضرت علی بن ابیطالب (ع) همتای قرآن حکیم است و این کتاب سترک گذشته از تصدیق صحائف آسمانی انبیای سلف،

بر همه آن‌ها هیمنه و سیطره داشته و جامع هر طارف عتید و تازه آماده و سالف تلید و گذشته ماندگار و به عبارت دیگر در بردارنده همه حقایق کهن و تازه بوده و مشتمل بر قوانین گوناگون بوده و برای هر قادم و غابری قانونی گذرانده است و چون اوج مقام منبع و بلند هر پیام آوری همانا صحیفه آسمانی اوست و قرآن کریم بر همه آن کتاب‌ها مهیمن است، جایگاه او نیز بسیار بلند مرتبه خواهد بود. انسان کاملی که طبق حدیث متواتر «ثقلین» کفو و همتای قرآن مجید است و در هیچ مرحله‌ای او جدا نخواهد بود و آن حدیث این است: «انی تارک فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکنم بهما لن تضلوا ابدًا، لن یفترقا حتی یردا علی الحوض؛ من در میان شما دو چیز گرانبها باقی می‌گذارم یکی قرآن کتاب خدا است و دیگری عترت من و اهل بیت من. اگر کسی به آن دو تمسک کند هرگز گمراه نخواهد شد و این دوازدهم جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر بر من (پیامبر) وارد شوند.» (۳)

با توجه به این حدیث، علی (ع) از اهل بیت و همتای قرآن کریم بلکه سرآمد همه انسان‌های متکامل است. مگر آن که برای همه آن ذوات نورانی نبوی و ولوی، وحدت ویژه‌ای در نشئه فراطبیعی قایل شد که با ارتفاع کثرت سخن از هیمنه مطرح نبوده و نخواهد شد.

چون انسان کامل همتای قرآن حکیم است، آفرینش او به نحو تجلی از ام‌الکتاب و تنزل از کتاب مبین، بوده و معرفت او که همانا مساس علمی با آن ذات مقدس است، بدون طهارت میسور نخواهد بود.

زیرا قرآن و هر حقیقت دیگر که معادل آن باشد از تماس غیر طاهر مصون است چنان که فرمود: «لایمسه الا المطهرون» (۴) قرآن را جز پاکان مس نمی‌کنند از این رو گروهی که معاصر حضرت امیرالمؤمنین (ع) بوده و او را از نزدیک می‌دیدند و یا بعد از شهادت آن حضرت، در سنت و سیرت او مطالعه کرده و می‌کنند، لیکن از طهارت روح طرفی نبسته بودند، مقام منبع آن حضرت را نیافتند و به او معرفت پیدا نکردند؛ زیرا آن‌ها اهل نظر و نگاه بوده‌اند ولی هیچ کدامشان اهل بصر و دیدن نبوده‌اند. خداوند درباره چنین افرادی نسبت به رسول اکرم (ص) فرموده است: «وان تدعوهم الی الهدی لایسمعوا و تراهم ینظرون الیک و هم لایبصرون؛ و اگر آن‌ها را به راه هدایت بخوانید، نخواهند شنید، تو می‌بینی که آن‌ها در تو می‌نگرند ولی آن‌ها نمی‌بینند، آن‌ها از بصیرت بی بهره‌اند.» (۵)

کیفیت معرفت و معرفتی حضرت علی (ع)

شناخت انسان کامل، مانند علی بن ابیطالب و تفسیر نحوه هستی آن عنصر تام ولوی طبق آن چه که در عناوین گذشته بیان شد در خور تجزیه و تحلیل است، اما بنابراین که امیرالمؤمنین (ع) همتای جهان آفرینش باشد، معرفت آن حضرت (ع) نظیر شناخت جهان عینی، دارای مراتب متنوع است، زیرا مبنای معرفت برخی، حس و تجربه احساسی است، و مدار شناخت بعضی، تعقل و برهان عقلی است و پایه ادراک گروه دیگر، شهود و عرفان قلبی. آنانکه موجودهای عینی جهان آفرینش را با مبنای حس و تجارب احساسی می شناسند، اساس معرفت علی بن ابیطالب (ع) را در بررسی تاریخی و گزاره های سمعی و بصری جستجو می نمایند و از عمق و سمک معارف عقلی آن حضرت (ع) محرومند.

آنان که حقایق جهان عینی را با براهین عقلی می فهمند، با تحلیل حکیمانانه نهج البلاغه و دیگر مآثر و آثار قیم آن حضرت از عمق دریای علم و از سمک و ارتفاع آسمان دانش علوی در حد علم حصولی و شناخت مفهومی بهره مند می گردند، ولی از شهود عینی علوم آن حضرت (ع) بی نصیب اند، و آنان که اسمای حسنای الهی را با مشاهد قلبی می یابند و با عین یقین، آیات خداوند را می نگرند گرچه از دیگران در معرفت اسرار علوی کامیابند، لیکن از اکتناه مقام علمی آن حضرت (ع) محروم خواهند بود.

غرض آنکه شحرور شهود همانند طایر تفکر به کنه مقام امیرالمؤمنین (ع) پر نمی کشند و هر پرنده در برابر فرمان «لایرقی الی الطیر» (۶) مقصوص الجناح و پرشکسته خواهد بود. اما بنابراین که امیرالمؤمنین (ع) همتای قرآن کریم باشد، تفسیر حقیقت علوی گاهی همانند تفسیر قرآن مجید، سلسله ای و ترتیبی، و زمانی موضوعی است.

در روش تفسیر سنت و سیرت حقیقی آن حضرت (ع) گذشته از سه منهج حس و عقل و قلب، تجربه و تعقل و عرفان، منهج چهارمی وجود دارد که آن، راه نقل و روش حدیث است؛ تفسیر موضوعی نحوه هستی آن حضرت، همانند تفسیر موضوعی قرآن مجید، متنوع است؛ همانطور که متخصصان علوم گوناگون، موضوع مناسب با رشته تخصصی خود را انتخاب کرده و آیات مشتمل بر همان موضوع را محور تفسیر موضوعی خود قرار می دهند، فن

آوران فنون متعدد، فن مناسب با رشته تبحری خویش را برمی‌گزیند و سیرت ویژه علوی (ع) را که حاوی آن فن مزبور است، مدار تحلیل و تفسیر خود قرار می‌دهند.

البته هر تفسیر موضوعی اگر بخواهد از اتقان و جامعیت بانصیب باشد، باید نصاب کامل تفسیر سلسله‌ای و ترتیبی را فراهم کرده باشد.

همانطور که بیمار دلان، با هجر محکمت و پیروی بیجا از متشابهات قرآن مجید، فتنه‌گری می‌کنند، منحرفان از ولایت نیز با کنار گذاشتن سنت و سیرت متقن و محکم حضرت علی (ع) به دنبال متشابهات از آداب و سنن آن حضرت، شعله فتنه را می‌افروزند و با زیانه آن، نسبت به ارزشهای متعالی قرآن و عترت، زبان درازی می‌کنند، و همان طور که خداوند حقیقت قرآن را از تطاول رخدادهای تلخ تاریخ حفظ می‌فرماید: «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون؛ ما قرآن را نازل و خود، آن را حفظ می‌کنیم.» (۷)

همچنین حقیقت عترت طاهرین (ع) را، که امیرالمؤمنین (ع) اولین امام از آن ذوات مقدس است، از آسیب تحریف کج اندیشان و تهاجم کژراهه منحرفان، مصون نگه می‌دارد.

اکنون که روشن شد، موقعیت وجودی حضرت علی (ع) همتای حضرت نیز هم چون قرآن کریم است. معلوم خواهد شد که چرا غیر از افراد معتدل و میانه رو به معرفت او نایل نمی‌شوند.

توضیح آن که در رابطه با حضرت گروهی به غلو و افراط مبتلا شدند و عده‌ای نیز به تقصیر و تفریط تن در دادند و هر دو گروه براساس فرموده آن حضرت هلاک شده‌اند «هَلک فی رِجْلان، محب غال و مبغض قال: دو کس درباره من تباه شدند؛ دوستی که اندازه نگاه نداشت و دشمنی که بغض مرا در دل داشت.» (۸)

و فرمود: «یهلک فی رِجْلان محب مفرط و باهت مقتر؛ دو دسته درباره من تباه گردیدند، دوستی که از حد بگذراند و دروغ بافنده‌ای که از آن چه در من نیست سخن راند.» (۹) البته تشخیص هسته مرکزی ولایت و تصفیه آن از لابلای شبهات فرث افراط و دم تفریط و ارائه آن به صورت لبن ناب و شیر شفاف و گوارای امامت و خلافت، کاری صعب بلکه مستصعب است، لیکن با عنایت و حمایت و هدایت الهی از یک سو و با درایت ولایت مدارانه عبد صالح سالک، که آن هم به فیض و فوز خدایی وابسته است از سوی دیگر، چنین معسور و مشکلی، میسور و آسان خواهد شد.

علی بن ابیطالب به منزله جان رسول اکرم (ص)

پیوند معنوی پیامبر و امام معصوم (ع) را باید در حقیقت ولایت جستجو کرد، زیرا باطن نبوت همانا ولایت الهی است که این منزلت کبری مشترک بین رسول الله (ص) و امام است. البته اختصاص وحی تشریحی به رسول اکرم (ص) و امتیاز ویژه آن حضرت که پایه تقدم و مایه ترجیح آن ذات مقدس نسبت به همه امامان معصوم (ع) است، هم چنان محفوظ خواهد بود.

چون از لحاظ ولایت که پشتوانه نبوت است، رسول اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) سهیم اند لذا می توان وجود گرامی علی بن ابیطالب (ع) را به مثابه جان مبارک نبی اکرم (ص) تلقی نمود. در این رابطه به دو نمونه نقلی بسنده می شود:

اول: آیه مباحله: «فمن حاجک فیہ من بعد ما جائک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساائنا و نساائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین: پس هر کس با تو درباره عیسی (ع) در مقام مجادله برآید بعد از آنکه به وحی خدا به احوال او آگاهی یافتی، بگو: بیایید ما و شما بخوانیم فرزندان و زنان و نفوس خود را تا با هم به مباحله برخیزیم، یعنی در حق یکدیگر نفرین کرده و در دعا و التجا به درگاه خدا اصرار کنیم تا دروغگو و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم.» (۱۰)

در این آیه طبق نقل مورخان صدر اسلام، و مفسران نامدار، حضرت علی (ع) به منزله جان رسول گرامی تلقی شده است.

دوم: حضرت رسول اکرم (ص) به امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «انک تسمع ما اسمع و تری ما اری: یعنی تو می شنوی چیزی را که من می شنوم و می بینی چیزی را که من می بینم» (۱۱)، و حضرت علی (ع) در این باره فرمود: «اری نور الوحی و الرساله و اشم ریح النبوه: یعنی من نور باطنی و معنوی وحی و پیامبری را با چشم ملکوتی می بینم و بوی غیبی نبوت را با شامه دل ادراک می کنم» (۱۲)، و چون مهبط وحی الهی همانا قلب مطهر رسول اکرم (ص) است: «نزل به الروح الامین x علی قلبک لتکون من المنذرين: یعنی جبرئیل روح الامین و فرشته بزرگ خدا نازل گردانید و آن را بر قلب تو فرود آورد تا خلق را متذکر ساخته و از عذاب خدا بترسانی.» (۱۳)

اگر حضرت علی (ع) بخواهد نور وحی و رسالت را با بصیرت قلبی ببیند و بوی

نبوت را استشمام نماید، حتما باید در محدوده جان رسول گرامی (ص) با آن حضرت، پیوند غیبی داشته باشد و همین معنا مصحح تنزیل روح علوی به منزله روح نبوی - علیهما آلف التحیه والثناء - خواهد بود .

البته منشا همه این آثار مثبت، همانا این است که حضرت علی بن ابیطالب (ع) انسان کامل، خلیفه الله و مظهر تام همه اسمای حسناى الهی است، لذا همتای مجموع نظام کیانی از یک سو و کفو و هم سنگ قرآن کریم از سوی دیگر و به مثابه جان رسول اکرم (ص) از سوی سوم خواهد بود و این همان کون جامع حضرات خمس است .

ویژگی های حضرت علی بن ابیطالب (ع)

خصوصیتهای عقل نظری و عقل عملی امیرالمؤمنین (ع) فراوان است که تیمنا به ذکر نمونه هایی تبرک می جوئیم:

۱ - حضرت علی (ع) اول کسی بود که در فضای جاهلیت به حقانیت اسلام پی برد و اولین شخصی بود که شهادت کسراصنام جاهلی را داشته و به رسول اکرم (ص) ایمان آورد و این تنها یک سبق زمانی نبود بلکه سبق های وافری را به همراه داشت، و خود آن حضرت درباره اول مؤمن بودن خود چنین فرمود: «انا اول من صدقه» (۱۴); «انا اول من آمن به» (۱۵); «انی اول من اناب و سمع و اجاب، لم یسبقنی الا رسول الله (ص)». (۱۶) من اول کسی هستم که او را تصدیق کرده و به او ایمان آورده ام، من اول کسی هستم که به رسول خدا رجوع کرده و سخنش را شنید و دعوت او را اجابت کرده است .

۲ - امیرالمؤمنین (ع) در بین امت اسلامی اول مسلمانی است که معارف الهی و عقاید حقه را تبیین و تعلیل کرد و از آن دفاع و حمایت نمود؛ لذا رسول اکرم به عنوان معلم اولی و علی بن ابیطالب (ع) به عنوان معلم ثانی نزد محققان علوم الهی، معروفند و هیچ فرد دیگری توان تحریر مسائل عمیق توحید و سایر اسماء و اوصاف خداوند را نداشت .

ابن ابی الحدید در شرح خطبه ۸۴ نهج البلاغه می گوید:

بدان که توحید و عدل و مباحث شریف الهی فقط از کلام این مرد (علی بن ابیطالب علیه السلام) شناخته شد و سخن دیگران چیزی از معارف مزبور را در برداشت و آنان چیزی از مباحث الهی را تصور نمی کردند و اگر آن را ادراک

می کردند، حتما بازگو می نمودند، و هذه الفضيله عندی اعظم فضائله عليه السلام . (۱۷)

وی در شرح خطبه ۸۶ راجع به نوآوری و ابتکار حضرت علی (ع) چنین می گوید:

«اول من خاض فيه من العرب علی عليه السلام; اول کسی که در میان اعراب به حقایق حکمت و معارف الهی نائل آمد، علی (ع) بوده است.» (۱۸) آنگاه می نویسد:

از این جهت است که همه متکلمان (اعم از اشاعره و معتزله و امامیه و زیدیه و کیسانیه و . . .) به حضرت علی (ع) انتماء و انتساب داشته و فقط او را به عنوان استاد کلام و رئیس متکلمان، پذیرفته اند . (۱۹)

با توجه به این مطلب شایسته است به بیان بهترین معروف در مکتب آن حضرت یعنی اصول پنجگانه اعتقادی در کلام نورانی آن حضرت و سنت و سیرت وی بازگو شود .

الف - حضرت علی (ع) درباره توحید و مبداءشناسی از مقطع قطع علم حصولی به مشرب یقین شهودی، هجرت وسطی داشت و از مرحله «کان» به مقام برین و منیع «ان» واصل شد و خداوند را نه با اندیشه بلکه با شهود و نه در حد «کان و گویا»، بلکه در حد تحقیق و تکمیل به مقدار وسیع مخلوق درباره معرفت خالق شناخت و چنین فرمود: «افاعبد ما لا اری; شگفتا: آیا می پرستم خدایی را که نمی بینم» (۲۰) یعنی خداوند را یقیناً با شهود دل می یابم و او را که مشهود جان من است می پرستم .

ب - حضرت علی (ع) درباره معاد و قیام قیامت، که حداکثر ادراک و باور دیگران درباره آن از معرفت حصولی و ایمان به غیب نمی گذرد، علم شهودی و ایمان به شهادت دارد; لذا از آن جناب چنین ماثور است:

«لو كشف الغطاء ما ازددت یقینا; اگر پرده معاد کنار رود و قیامت قائم گردد، چیزی بر یقین من افزوده نمی شود»، یعنی هم اکنون اسرار آینده بدون پرده برای من مشهود است، پس ایمان آن حضرت (ع) به قیامت، از سنخ باور به شهادت است، نه از قبیل ایمان به غیب; زیرا برای وی چیزی غایب نیست .

ج - سخن نغز حضرت امیرالمؤمنین (ع) بیرامون وحی و نبوت این است که رسول اکرم (ص) به من فرمود: «انک تسمع ما اسمع و تری ما اری الا انک لست بنبی و لکنک لوزیر و انک لعلی خیر; تمام آنچه را من می شنوم تو می

شنوی، و تمام آنچه را من می بینم تو می بینی، تنها تمایز من و تو این است که من پیامبرم و تو نیستی و تو وزیری و بر مسیر خیر و طریق سعادت قرار داری.» (۲۱)

بنابراین، ایمان حضرت علی (ع) به نبوت و رسالت رسول اکرم (ص) از سنخ ایمان به شهادت است، نه از صنف ایمان به غیب؛ زیرا رموز وحی و اسرار رسالت بی پرده برای آن حضرت مشهور و برای وی مشهود بود، نه در پرده تا برای او مستور و از او مهجور و غایب باشد. تاکنون معلوم شد که اصول سه گانه دین یعنی توحید و معاد و نبوت برای حضرت علی (ع) مشهود بود نه غایب، و ایمان آن حضرت به اصول مزبور از سنخ ایمان به شهادت بود نه باور به غیب.

۵ - عدل الهی، که بر اساس حسن و قبح عقلی از اوصاف فعلی پروردگار و مورد پذیرش و پرورش مذهب امامیه است، نه تنها در کلام علوی (ع) متبلور است بلکه در تمام هستی حضرت علی (ع) متجلی است و آن حضرت، آیت کبری عدل خداست؛ به طوری که می توان امیرالمؤمنین (ع) را عدل متمثل دانست و بارزترین صبغه عدل علوی، برائت وی از هوی و نزاهت او از هوس است که اولین عنصر محوری عدالت محسوب می شود چنانکه آن حضرت (ع) فرمود: «قد الزم نفسه العدل، فکان اول عدله نفی الهوی عن نفسه؛ پرهیزکار، عدل را بر خود لازم کرد، پس اولین مرحله عدالت فرد متقی دور کردن هوی از محدوده هستی خویش است» (۲۲) و چون آن حضرت، قده متقیان است، عدل را به عنوان فصل مقوم هویت خویش قرار داد، به طوری که عدالت برای آن حضرت (ع) از حد ملکه نفسانی بودن گذشت و به مرحله برین فصل مقوم شدن رسید، چنان که مقصود از عدل علوی، همان رتبه والای عصمت است نه عدل مصطلح، همان طوری که منظور از عدل الهی همان مرحله قاصیه عصمت است نه عدل اصطلاحی.

با این تحلیل، معلوم می شود که ایمان امیرالمؤمنین (ع) به عدل خدا از سنخ ایمان به شهادت است نه از قبیل باور به غیب؛ زیرا عدل الهی مشهود علی (ع) است نه مستور و غایب.

۵ - امامت، که اصل پنجم به شمار می آید و گذشته از رهبری ملکوتی و هدایت باطنی نفوس و اخلاق و اعمال بشر، زعامت ملکی و سیاست جامعه انسانی را در تمام ابعاد زندگی به عهده دارد، با وجود علی (ع) تحقق یافت و در سنت و سیرت و سریرت آن حضرت (ع) متجلی شد.

امیرالمؤمنین (ع) نه تنها حقیقت امامت را با علم شهودی شناخت بلکه به آن نایل آمد و در وجود عینی غیر از شهود علمی، متن امامت را یافت، لذا با نبوت از این جهت فرق دارد؛ زیرا نبوت فقط مشهود آن حضرت (ع) بود چنان که فرمود: «اری نورالوحی و اشم ریح النبوه» (۲۳) ولی امامت، گذشته از آنکه مشهود وی بود، مورد وجدان و یافت عینی او نیز قرار گرفت؛ لذا ایمان وی به اصل پنجم، از بارزترین مصداق ایمان به شهادت است نه ایمان به غیب، پس آنچه در این معارف و مآثر نسبت به دیگران غیب است برای آن حضرت (ع) از سنخ شهادت خواهد بود.

۳- حضرت علی (ع) در پرتو تاله، هر چه صبغه غیر خدایی داشت و از دنیا محسوب می شد آن را اطلاق بآن داد که مجالی برای رجوع مجدد نخواهد بود و زرق و برق زرو سیم برای آن حضرت جاذبه ای نداشت؛ لذا طبق نقل ابن ابی الحدید، هر هفته، بعد از توزیع عادلانه اموال ملی، بیت المال را جاروب می کرد و بعد از رفت و روب، دو رکعت نماز در آن می خواند و می فرمود: تا شاهدیم در قیامت باشد! (۲۴)

۴- حضرت امیرالمؤمنین (ع) نوآوری مهمتری داشت که نسبت به تعلیمهای حصولی و فکری او رجحان کامل داشت و آن گشودن باب عرفان ناب و تعلیم شهودی و رهبری ملکوتی بود که در صحایف صاحبان شاهد، مسطور است.

۵- حضرت علی (ع) شهادت جهاد اکبر را با شجاعت جهاد اصغر به هم آمیخت و سلحشوری پیکارهای مضاف اسلام و کفر را به خود اختصاص داد و در دوران نوجوانی سران و صناید عرب را به خاک افکند و شاخ شامخداران قبایل را درهم شکست چنانکه خودش در این باره فرمود: «انا وضعت فی الصغر بکلک العرب و کسرت نواجم قرون ربیعه و مضر . . . من در نوجوانی بزرگان عرب را به خاک افکندم و سرکردگان ربیعه و مضر را هلاک ساختم.» (۲۵)

آگاهی آن حضرت (ع) به حق بودن خود و اطلاع وی به باطل بودن مخالفان از یک سو و اعتماد آن حضرت (ع) به وعده تخلف ناپذیر خداوند از سوی دیگر، زمینه ای شد تا آن حضرت نامه ای به اهل مصر بنگارد و در آن مرقوم فرماید: اگر دشمنانم روی زمین را پیر کنند و من تنها باشم با همه آنها مبارزه خواهم کرد و هراسی نخواهم داشت: «انی والله لو لقیتهم واحدا و هم طلاع الارض کلها، ما بالیت و لا استوحشت و انی من ضلالهم الذی هم فیه و الهدی الذی انا علیه لعلی بصیره من نفسی و یقین من ربی: به خدا اگر تنها آن ها را می دیدم و آنان زمین را پیر می کردند، نه باک داشتم و نه می هراسیدم که من بر گمراهی

آنان و رستگاری خود نیک آگاهم و با یقین از جانب پروردگارم همراه می باشم. « (۲۶)

مساله مرگ، که برای بسیاری از انسانهای عادی رعب آوراست برای آن حضرت کاملاً حل شده بود و صبغه لقای الهی به خود گرفته بود لذا امیرالمؤمنین (ع) آن را گوارا می دانست و درباره آن چنین می فرمود: «والله لابن ابیطالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه . . . : به خدا سوگند پسر ابوطالب از مرگ مانوس تر است بیش از آنچه کودک پستان مادر را خواهان است.» (۲۷) «فوالله ما ابالی، ادخلت الی الموت، او خرج الموت الی . . . : به خدا پروا ندارم که من به سرای مرگ درآیم یا مرگ به سروقت من آید.» (۲۸)

سابقه آن حضرت (ع) در نبرد و پیشگامی وی در ممارست نظامی برای همگان مسلم بود، لذا در این باره چنین فرموده است: «هل احد منهم اشد لها مراسا و اقدم فیها مقاماً منی، لقد نهضت فیها و ما بلغت العشرين وها اننا ذاقذ ذرفت علی الستین . . . : یعنی کدام یک از آنان پیشتر از من در میدان جنگ بوده و بیشتر از من نبرد دلیران را آزموده؟ هنوز بیست سال نداشتیم که پا در معرکه گذاشتم و اکنون سالیان عمرم از شصت فزون است.» (۲۹)

۶ - سیاست صغرای علوی در کنار سیاست کبرای آن حضرت (ع) باعث اختصاص جمع رهبری ملکی و ملکوتی به وی شد؛ زیرا امیرالمؤمنین (ع) گذشته از تهذیب نفوس سالکان صالح، و صرف نظر از تزکیه ارواح مشتاقان مفتاق، رهبری امت اسلامی را به بهترین شیوه علمی و عملی دارا بود، خطر زورمداران و تهاجم ابرقدرتها را گوشزد می کرد و فتنه دوامپراطوری بزرگ معاصر خود را هشدار می داد و جامعه اسلامی را از سلطه آنها آگاه می کرد و کیفیت رهایی از یوغ ذلت استعمار و رسیدن به نور استقلال و آزادی را راهنمایی می فرمود و در این باره چنین گفت: «فاعتبروا بحال ولد اسماعیل و بنی اسحاق و بنی اسرائیل، فما اشد اعتدال الاحوال و اقرب اشتباه الامثال، تاملوا امرهم فی حال تشتتهم و تفرقهم لیالی کانت الاکاسره والقیاصره، اربابا لهم . . . : پس از حال فرزندان اسماعیل و اسحاق و اسرائیل پند گیرید که حالت ها سخت متناسب است با هم و چه نزدیک است مثالها به هم بیش و کم، در کار آنان بیندیشید و روزگاری که پراکنده بودند و از هم جدا کسری ها و قیصرها بر آن پادشاه بودند.» (۳۰)

بررسی دقیق انقلاب اسلامی ایران به رهبری بنیانگذار جمهوری اسلامی و طرد نظام سلطه دو ابرقدرت شرق و غرب به خوبی نشان می دهد، آنچه امام راحل (ره) و ملت بزرگوار ایران انجام داده و همچنان به رهبری

مقام معظم زعامت، ادامه می دهند، اقتدا به امام ملک و ملکوت، حضرت امیرالمؤمنین (ع) خواهد بود.

هدف غدیر خم و چگونگی بهره‌وری از آن

هدف از تعیین حضرت علی بن ابیطالب (ع) از طرف خداوند، برای جانشینی رسول اکرم (ص) و امامت امت، همان هدف اصیل بعثت پیامبر (ص) است، یعنی تعلیم کتاب و حکمت از یک سو، تزکیه نفوس و تهذیب ارواح از سوی دیگر و قیام مردم به قسط و عدل از سوی مردم و بالاخره خروج جامعه انسانی از تاریکی جهل علمی و تیرگی جهالت عملی، و ورود آن به فضای روشن دانش و صحنه منور بینش خواهد بود، چنین آرمانی فقط در پرتو قرآن و عترت از یک سو و رهبری فقیه آگاه و سیاستمدار صالح و مدیر و مدبر از سوی دیگر و وحدت تزلزل ناپذیر و ائتلاف اختلاف ناپذیر امت، محقق خواهد شد.

حضرت علی بن ابیطالب (ع) هدف امامت را، تنظیم و سامان بخشیدن امور ملت معرفی کرد: «والامامه نظاما للامه والطاعة تعظيما للامامه: خداوند امامت را قرار داد تا نظامت امت پایدار باشد و طاعت را قرار داد تا امام را در دیده‌ها بزرگ نماید.» (۳۱)

امیرالمؤمنین (ع) عامل اختلاف و سبب تشتت و پراکندگی را خبث سریره و زشتی باطن دانست و در این باره چنین فرمود: «و انما اخوان علی دین الله، ما فرق بینکم الا خبث السرائر و سوء الضمائر؛ همانا شما برادران دینی یکدیگرید، چیزی شما را از هم جدا نکرده جز درون پلید و نهاد بد که به آن به سر می‌برید.» (۳۲)

حضرت علی (ع) گاهی با زبان تحبیب و تطمیع، جامعه اسلامی را به اتحاد و هم‌آوایی فرا می‌خواند و زمانی با لسان تحدید و تهدید، امت اسلامی را از اختلاف برحذر می‌دارد، گاهی خیر جامعه را در ظل وحدت معرفی می‌نماید و زمانی خطر آن را در اثر شکاف و خلاف، اعلام می‌دارد و می‌فرماید:

«والرموا السواد الاعظم فان ید الله مع الجماعة، و ایاکم والفرقه فان الشاذ من الناس للشیطان کما ان الشاذ من الغنم للذئب؛ یعنی با اکثریت همداستان شوید که دست خدا همراه جماعت است و از تفرقه پرهیزید که موجب آفت است آن که از جمع مسلمانان به یک سو شود بهره شیطان است چنان که

گوسفند چون از گله دور ماند نصیب گرگ بیابان است.» (۳۳)

چون دست غیبی پروردگار منزّه از دست، با متحدان است، لذا باید سواد اعظم و امت منسجم و هماهنگ اسلامی را حفظ نمود، و چون گوسفند وامانده از رمه، از حفاظت چوپان محروم است و طعمه گرگ قرار می گیرد، لازم است از صفوف به هم فشرده مسلمین فاصله نگرفت تا از آسیب و سوسه شیطان در امان بود. هیچ فرد خردمند یا گروه متفکر، از خیر، منصرف نمی شود و به شر، رو نمی آورد مگر آنکه در تشخیص خیر و شر، دچار اشتباه شده باشد.

حضرت علی بن ابیطالب (ع) برای هدایت به معیار خیر و شر، اتحاد و همدلی را مدار خیر، دانسته، اختلاف و کینه ورزی را محور شر معرفی نمود و در این باره چنین فرمود: «ایاکم والتلون فی دین الله، فان جماعه فیما تکرهون من الحق، خیر من فرقه فیما تحبون من الباطل، وان الله سبحانه لم یعط احدا بفرقه خیرا ممن مضی و لا ممن بقی؛ در دین خدا از گونه گون و ناپایدار ماندن بهره‌رزید که همراه جماعت بودن در حقی که آن را خوشی نمی انگارند بهتر است لذا پراکنده شدن به خاطر باطلی که آن را دوست می دارید و همانا خداوند سبحان خیری نبخشد به کسی که جدایی گزیند از مردمان نه از گذشتگان و نه از باقی ماندگان» (۳۴)

از این سخن بلند نه تنها سودمندی اتحاد و زیانباری اختلاف، استفاده می شود، بلکه استمرار سنت الهی در گذشته و حال و آینده نیز معلوم خواهد شد؛ زیرا اساس فیض الهی بروحدهت و جماعت پی ریزی شده و هیچ گونه خیری در تفرقه و کثرت گرابی نامعقول نخواهد بود.

البته آگاهی به چنین سنت تحول و تبدل ناپذیر، یا از روی علم غیب است که ویژه اولیای خداست یا از راه تحلیل عقلی رخدادهای تاریخی و استمداد از شواهد عقلی و نقلی است که تا حدودی بهره محققان فن تاریخ و نصیب تحلیل گران سنن الهی است و حضرت علی (ع) درباره سنت شناسی تحلیلی چنین می فرماید:

«... من تبینت له الحکمه عرف العبره و من عرف العبره فکانما کان فی الاولین؛ یعنی آن را که حکمت آشکار گشت، عبرت آموخت و آن که عبرت آموخت چنان است که با پیشینیان زندگی را درنوردید.» (۳۵)

انسان هوشمند حکیم، از رخدادهای فرعی تاریخ می گذرد و عبور می کند تا به سنت اصلی زوال ناپذیر آن بار یابد که همین عبور از فرع به اصل، عبرت خواهد بود و تحلیل گر عقلی با گذشت از چنین معبری است که گویا با

نیاکان جامعه کنونی بوده است و آن حضرت (ع) درباره خودش چنین می فرماید: من گرچه در درازای تاریخ نبودم و با تبارها و دوره های پیشین به سر نبردم، اما با بررسی آثار آنان به منزله یکی از آنها شمرده شدم: «بل کانی بما انتهی الی من امورهم قد عمرت مع اولهم الی آخرهم . . . : با آگاهی ای که از کارهای گذشتگان بدست آورده ام، گویی چنان است که با نخستین تا پسینیان بسر برده ام.» (۳۶)

چون امیرالمؤمنین (ع) جامع هر دو علم یاد شده بود: یعنی هم از راه غیب از سنت الهی آگاه بود و هم از راه تحلیل عمیق عقلی، به سنت تحول ناپذیر خداوند باخبر بود، لذا خطر اختلاف را به عنوان اصلی کلی گوشزد کرد تا هیچ کس در هیچ مقطع تاریخ، هوس اختلاف در سر نپرواند؛ زیرا هرگز خداوند، جامعه پراکنده و امت متخاصم با یکدیگر را خیر نمی دهد. ریشه قرآنی سخن حضرت علی بن ابیطالب (ع) گذشته از آیه ۱۰۳ سوره آل عمران که دعوت همگان به اعتصام به حبل الله در آن مطرح شده است و گذشته از آیه ۴۷ سوره حجر که بهشتیان را منزه از کینه و دشمنی نسبت به یکدیگر می داند، در آیه ۱۴ سوره حشر است که خداوند در این باره چنین می فرماید: «... تحسبهم جمیعا و قلوبهم شتی ذلک بانهم قوم لایعقلون» «عصاره این آیه کریمه این است که افرادی که دارای مبدا مشترک و هدف مشترک و دین مشترکند اگر دلهای اینان در اثر اغراض و غرایز، پراکنده باشد، خردمند نیستند .

اکنون که شمه ای از مناقب بی شمار حضرت علی (ع) بازگو شد، معلوم می شود آنچه را که مرحوم سید حیدر آملی از امام صادق (ع) نقل نمود به چه جهت است: «ولایتی لامیرالمؤمنین علیه السلام خیر من ولادت من؛ ولایت من برای امیرالمؤمنین از ولادت من از او بهتر است.» (۳۷) و چون انسان کامل مظهر تام بسیط الحقیقه است، لذا همه چیز را به عنایت خداوند دارد، چنانکه سید علی همدانی از عرفای قرن هشتم گفته است:

پرسید عزیزی که علی اهل کجایی

گفتم به ولایات علی از همدانم

نه زان همدانم که ندانند علی را

بل زان همدانم که علی را همه دانم

پی نوشت

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۷، ح ۳.
۲. مفاتیح الجنان، زیارت جامعه.
۳. اثبات الهداه، ج ۱، ص ۷۳۵.
۴. سوره واقعه، آیه ۷۹.
۵. سوره اعراف، آیه ۱۹۸.
۶. نهج البلاغه، خطبه ۳.
۷. سوره حجر، آیه ۹.
۸. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۷.
۹. همان، ۴۶۹.
۱۰. آل عمران، آیه ۶۱.
۱۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (قاصعه).
۱۲. همان.
۱۳. شعراء، آیه ۱۹۴.
۱۴. نهج البلاغه، خطبه ۳۷.
۱۵. همان، خطبه ۷۱.
۱۶. همان، خطبه ۱۳۱.
۱۷. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۴۶.
۱۸. همان، ص ۳۷۰.
۱۹. همان، ص ۳۷۱ - ۳۷۲.
۲۰. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۹.
۲۱. همان، خطبه ۱۹۲، بند ۱۲۱.
۲۲. همان، خطبه ۸۷.
۲۳. همان، خطبه ۱۹۲.
۲۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۹۹.
۲۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (قاصعه).
۲۶. نهج البلاغه، نامه ۶۲.
۲۷. همان، خطبه ۵.
۲۸. همان، خطبه ۵۵.
۲۹. همان، خطبه ۲۷.
۳۰. همان، خطبه ۱۹۲ (قاصعه).
۳۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲.
۳۲. همان، خطبه ۱۱۳.
۳۳. همان، خطبه ۱۲۷.
۳۴. همان، خطبه ۱۷۶.
۳۵. همان، حکمت ۳۱.
۳۶. همان، نامه ۳۱.
۳۷. جامع الاسرار، ص ۵۰۰.

زینب علیها السلام الگوی حضور

به مناسبت پانزدهم ماه رجب وفات

حضرت زینب کبری علیها السلام

الگوی حضور کیست؟

گسترش روزافزون ارتباطات فرهنگی، جوامع مختلف را با فرآورده های فکری جدیدی که منعطف به تجربه ها و خواسته های غرب است رو به رو کرده است. در این بین جوامع اسلامی به دلایل متعدد از جمله: خودباختگی و مرعوب شدن در برابر پیشرفت تکنولوژی غرب، بیش از آنچه غرب از آنان بیاموزد، چشم به غرب دوخته اند و برای حضور زن در عرصه اجتماع، خصوصا مساله حجاب و پوشش، الگوهای غربی را برگزیده اند.

در کنار چنین رویکرد وابسته، رویکردی دینی نیز وجود دارد و آن ترسیم مرزهای حقیقی دین برای حضور زن در عرصه های گوناگون، در راستای توسعه همه جانبه است. صاحبان این دیدگاه خود را در مقابل پیشرفت های تکنولوژی غرب مقهور نمی بینند.

گروه سومی نیز وجود دارد و آن دسته، دسته متحجران فکری اند که همواره کوشیده اند، سلیق خود را به نام دین در عرصه ترسیم مرزها به کار گیرند و بر

آن اساس دچار افراطهایی شده اند که اساس حضور زن در اجتماع را به انحراف کشانده و مانع اساسی در راه توسعه جوامع اسلامی ایجاد کرده اند. از این دیدگاه ارائه الگویی موفق از زنان اسلامی که با حفظ معیارهای دینی (از جمله حجاب) در عرصه های اجتماعی حضور یافته اند، می تواند حجتی در برابر گروه اول (غرب زندگان) و گروه سوم (متحجران) و مؤید و راهنمایی برای گروه دوم (واقع گرایان دینی) باشد. از این منظر ما گوشه ای از زندگی حضرت زینب علیها السلام را به تماشا می نشینیم تا ببینیم حضرت زینب علیها السلام چگونه توانست با حفظ پوشش، الگویی برای حضور زن مسلمان در اجتماع - خصوصاً با مساله پوشش اسلامی که امروزه مورد توجه و خرده گیری است - باشد.

الف - زینب (س) قبل از کربلا

حیات اجتماعی حضرت زینب علیها السلام را می توان به سه دوره تقسیم کرد: الف: دوره اول، از آغاز تا قبل از کربلا که به دو نمونه از حضور اجتماعی حضرت اشاره می شود:

۱- شیوه حضور برای وداع با مادر

وقتی امام علی علیه السلام حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را غسل داد؛ با حنوط پیامبر صلی الله علیه وآله حنوط کشید؛ کفن کرد و خواست ردا را ببندد، فرمود: «یا ام کلثوم، یا زینب! یا سکینه! یا فضه! یا حسن! یا حسین! هلموا تزودوا من امکم. فهذا الفراق و اللقاء فی الجنة؛ (۱) ای ام کلثوم، ای زینب! ای فضه! ای حسن! ای حسین! بشتابید و از مادرتان بهره گیرید که این لحظه جدایی است و دیدار در بهشت است.» در پی این درخواست به دلیل آن که گروه دیگری از مردان (سلمان، عمار یاسر، مقداد، ابوذر و حذیفه) نیز از واقعه شهادت مطلع و احیاناً حاضر بودند، (۲) بانوان و دختران با رعایت پوشش کامل برای وداع در آن شرایط جانسوز حاضر شدند و در مورد شیوه پوشش حضرت زینب علیها السلام می نویسند:

«... زینب برقعی [روپوشی] آویخته و بدن خود را به ردایی پوشیده بود؛ دامن کشان همی بیامد و همی گفت: یا رسول الله! الآن حقا فقدناک؛ ای رسول خدا! واقعا امروز تو را از دست دادیم. دیگر تو را دیدار نخواهیم کرد...» (۳)

۲- شیوه زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

در این باره نیز هم حضرت زینب علیها السلام و هم امام علی علیه السلام توجه ویژه ای داشتند تا حضور حضرتش با حفظ منزلت وی همراه باشد. یحیی مازنی می گوید:

«هرگاه زینب علیها السلام می خواست شب به زیارت قبر جد خود، رسول خدا، صلی الله علیه و آله برود، امام حسن و امام حسین علیهما السلام از دو طرف او حرکت می کردند و خواهر خود را در حالی که در وسط قرار داده بودند، به سوی حرم پیامبر صلی الله علیه و آله می بردند و علی علیه السلام هم کسی را می فرستاد تا قبل از آن که زینب وارد حرم شود، چراغ های حرم را خاموش کند تا نامحرمی به سوی او نگاه نکند.» (۴)

ب - حضرت زینب (س) و نهضت کربلا

در این باره می توان تلاش برای حفظ کرامت و عفاف بانوان از جمله حضرت زینب علیها السلام را به دو بخش تقسیم کرد: اول اقداماتی که امام حسین علیه السلام برای حفظ شخصیت و عفاف آنان انجام داد تا در عین حضور در چنین صحنه و معرکه ای مقامشان نیز آسیب نبیند. دوم اقداماتی که اهل بیت و زینب کبری علیهم السلام برای حفظ عفاف و حجاب خود انجام دادند تا ضمن ادای رسالت حضور در صحنه اجتماع و جنگ، ملاک های حضور را نیز مراعات کنند.

۱- اقدامات امام:

در این باره می توان به موضوع حفر خندق که مانع از حمله دشمن از پشت سر (۵) یا بر پا ساختن خیمه ها به صورت درهم و کنار هم که موجب ایجاد امنیت برای بانوان در مقابل نفوذ و حمله ناگهانی دشمن می شد، اشاره کرد. (۶) امامیه یادماندنی ترین فراز همان سخنان امام علیه السلام است که از گودال قتلگاه برخاست و تا به امروز در گوش جهانیان طنین انداز است. آری! بعد از آن که امام علیه السلام تمام یاران خود را از دست داد و بیکه و تنها ماند، به تحریک عمر سعد از هر سو امام علیه السلام را محاصره و به او حمله کردند. به این ترتیب بین حضرت و خیمه ها فاصله ایجاد کردند و خیمه های بانوان در

معرض خطر قرار گرفت. در این هنگام بود که ندای جاوید امام علیه السلام به گوش رسید: «و یحکم یا شیعہ آل ابی سفیان! ان لم یکن لکم دین و کنتم لاتخافون المعاد فکونوا احراراً فی دنیاکم وارجعوا الی احسابکم اذ کنتم اعرابا»:

وای بر شما! ای رهپویان آل ابی سفیان! اگر دین ندارید و از روز حساب نمی ترسید، در دنیای خود آزاد مرد باشید و به حسب (شرافت قبیله ای ...). خود بنگرید چون شما عرب هستید.»

در این لحظه شمر ندا برآورد که ای فرزند فاطمه! چه می گویی؟ امام فرمود: «اقول انا الذی اقاتلکم و تقاتلونی و النساء لیس علیهن جناح فامنعوا عتاکم عن التعرض لحرمی ما دمت حیا» (۷) می گویم من با شما می جنگم و شما با من در نبردید. زنان گناهی ندارند، پس تا من زنده ام، عصیانگری خود را از حرم من باز دارید.»

نمونه ای دیگر از تلاش امام برای حفظ و پاسداشت منزلت بانوان را می توان در جریان خبری که در کتاب مناقب آل ابی طالب نقل شده به عیان دید: «امام بعد از شهادت تمام یاران، برای تجدید قوا به سوی رود فرات تاخت و خود را به آب رساند. همین که خواست جرعه ای آب بنوشد، شخصی از لشکر عمر سعد فریاد زد: یا ابا عبدالله! تتلذذ بشرب الماء و قد هتکت حرمتک؟ ای ابا عبدالله! با نوشیدن آب لذت می ببری، حال آن که به حرم تو تعرض می شود؟ ... امام بلافاصله حتی بی آن که آب بنوشد، آبی را که در دست گرفته بود، بر زمین ریخت و با شتاب به سوی خیمه ها آمد و دید به خیمه ها تعرضی نشده است.» (۸)

۲- نقش بانوان و زینب علیها السلام در حفظ منزلت

حضرت زینب علیها السلام و دیگر بانوان در طول مدت جنگ هرگز در برابر مصیبت های جانگداز اختیار از دست ندادند و از حریم عفاف خارج نشدند. آن گاه که امام علیه السلام به شهادت رسید، لشکر غارتگر به قصد غارت به خیمه ها یورش برد. ابن طاووس می نویسد: «تسابق القوم علی نهب بیوت آل الرسول و قره عین البتول حتی جعلوا ینتزعون ملحفة المرثه علی ظهرها و خرج بنات آل رسول الله و حریمه یتساعدون علی البکاء» (۹)

مردم برای غارت خانه های اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله و نور چشم فاطمه علیها السلام حمله بردند. حتی چادری که زن به کمرش بسته بود

می کشیدند و می بردند و دختران و زنان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از خیمه ها بیرون ریختند و دسته جمعی می گریستند.»

ابن طاووس در ادامه از غیرت زنی از طایفه بکر بن وائل که به همراه شوهرش در میان اصحاب عمر بن سعد بود، یاد می کند و می نویسد: «فلما رات القوم قد اقتحموا علی نساء الحسین علیه السلام و فسطاطهن و هم یسلبونهن اخذت سیفا و اقبلت نحو الفسطاط و قالت یا آل بکر بن وائل اتسلب بنات رسول الله صلی الله علیه و آله لا حکم الا لله یا لثارات رسول الله صلی الله علیه و آله فاخذها زوجها و ردها الی رحله؛ آن زن وقتی دید مردم [به یک باره] بر زنان [و دختران] حسین علیه السلام و خیمه های آن ها تاختند و لباس از تن آن ها بیرون می آوردند، شمشیری به دست گرفت و رو به خیمه آمد و فریاد زد: ای مردان قبیله بکر! آیا لباس از تن دختران رسول خدا به یغما برده می شود؟ حکمی نیست جز حکم خدا، ای کشندگان رسول خدا! شوهرش دستش را رفت به جایگاهش برگرداند.» در پی آن بود که بانوان را بی پوشش از خیمه ها بیرون راندند و خیمه ها را آتش زدند. (۱۰) حضرت زینب علیها السلام و زن های اهل بیت، در وضعیت پیش آمده برای حفظ عفاف و حجاب خود اقدامات ذیل را انجام دادند:

۱- فرار بانوان از معرض خطر

اهل بیت و حضرت زینب علیها السلام در مقابل این رفتارهای خشن و خلاف، چاره ای جز فرار نداشتند. علامه مجلسی به نقل از فاطمه صغرا، دختر امام حسین علیه السلام می نویسد: «جلوی خیمه ایستاده بودم و بر پیکر قطعه قطعه شده پدر و یارانش و صحنه تاختن اسب ها بر پیکرشان نگاه می کردم و با خود می اندیشیدم که اینان بعد از پدر، با ما چه خواهند کرد! که ناگهان متوجه شدم سواری به سوی زنان یورش می برد و با ته نیزه آنان را می راند و آن ها هم به یکدیگر پناه می برند و چادرها و مقنعه های زنان گرفته شده و فریاد و امحاده! وا علیاه! وا جداه! وا ابتاه و... بلند است. قلبم فرو ریخت و با وحشت به جست و جوی عمه ام ام کلثوم (زینب) پرداختم. در همین لحظات بود که دیدم آن سوار به سوی من می آید. با سرعت از آن جا گریختم ولی او به طرف من آمد و به یک باره ضربه سنگین ته نیزه را بر کتف خود احساس کردم و با صورت به زمین افتادم. او مقنعه ام را کشید و گوشواره ام را از گوشم کند و خون بر گونه هایم جاری شد و بی هوش شدم. وقتی به هوش آمدم. عمه ام

را در کنار خود دیدم که گریه می کند و می گوید: بلند شو؛ برویم؛ ببینیم بر سر خواهران و برادرت چه آمده است! گفتم: «یا عمته! هل من خرقة استربها راسی عن اعین النظار؟؛ ای عمه! آیا پارچه ای هست که با آن سرم را از چشم های تماشاچیان بیوشانم؟» فرمود: «یا بنتاه و عمتک مثلک؛ دخترم عمه ات نیز مثل تو است.» و من نگاه کردم دیدم سرش برهنه و دستش از شدت ضربه ها کبود شده است.» (۱۱)

۲- مقاومت در برابر هتک حجاب

علاوه بر این اهل بیت و بانوان در برابر این هجوم وحشیانه تا آن جا که می توانستند در همان صحنه نابرابر هم مقاومت می کردند تا حجاب و عفافشان آسیب نبیند. لذا مرحوم مفید به نقل از حمید بن مسلم می نویسد: «به خدا قسم بارها دیدم که زنی از زنان یا دختران اهل بیت امام حسین را که چادرش از پشت سر گرفته و کشیده می شد [بعد از مقاومت زنان تا آخرین لحظه] بالاخره زن مغلوب می شد و چادر یا لباسش غارت می شد.» (۱۲)

۳- مطالبه پوشش های غارت شده

بانوان در اولین فرصتی که برای ابراز درخواست می یابند، تقاضای بازگرداندن چادرها و حجاب هایشان را می کنند. به نقل از حمید بن مسلم: «وقتی به علی بن الحسین که بسیار مریض و در بستر افتاده بود رسیدیم، عمرسعد آمد، زنان در مقابل او شیون کردند و او متاثر از آن چه می دید گفت: هیچ کدام حق ندارید به خانه های این زنان وارد شوید یا متعرض این جوان مریض شوید. زنان نیز از او درخواست کردند که دستور دهد لباس های غارت شده را برگردانند او نیز دستور صادر کرد ولی به خدا سوگند، هیچ کس دستور را اجرا نکرد.» (۱۳)

ج - حضرت زینب (س) و دوران اسارت

بخش سوم از حضور حضرت زینب علیها السلام مربوط به دوران اسارت می شود که در این دوره نیز وی بارها کوشید موضوع پوشش و حجاب را پیش کشد و به هرنحو ممکن آن را برای خود و دیگر بانوان فراهم سازد که به نمونه هایی

از آن اشاره می شود:

۱- شیوه سخنرانی زینب علیها السلام در جمع مردم کوفه

بانوان اهل بیت علیهم السلام را وارد شهر کوفه کردند. زینب علیها السلام مصمم بود تا دل های کوفیان را منقلب کند. تصمیم گرفت در جمع آنان خطبه بخواند - خطبه ای آتشین که دل ها را به آتش کشد و جان ها را سوزاند - اما مهم نحوه سخن گفتن اوست. شهید مطهری اوج عفاف و منزلت زینب را در این هنگامه به خوبی به تصویر می کشد: «... زینب شاید از روز تاسوعا اصلا خواب به چشمش نرفته. سرهای مقدس را قبلا برده بودند... وضع عجیبی است، غیر قابل توصیف. دم دروازه کوفه دختر علی، دختر فاطمه، این جا تجلی می کند. این زن با شخصیت که در عین حال زن باقی ماند و گران بهاء، خطابه ای می خواند، راویان چنین نقل کرده اند که در یک موقع خاصی زینب موقعیت را تشخیص داد و «قد اومات» دختر علی یک اشاره کرد... گویی نفس ها در سینه حبس شد و صدای زنگ ها و هیاهوها خاموش شد... راوی گفت: «ولم ار والله خفره قط انحلق منها» این «خفره» خیلی ارزش دارد. خفره یعنی، زن با حیاء، این زن نیامد مثل یک زن بی حیا حرف بزند. زینب آن خطابه را در نهایت عظمت القا کرد... این است نقش زن به شکلی که اسلام می خواهد. شخصیت در عین حیا، عفاف، عفت، پاکی و حریم.» (۱۴)

۲- مجلس عبیدالله بن زیاد

ابن زیاد که حداکثر بی شرمی را نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله روا داشته بود، در آستانه ورود اسرا نیز مجلس جشنی برگزار کرد. او مجلس مفصلی تدارک دید و دستور داد سر شهدا را نیز بیاورند پس از آن اهل بیت علیهم السلام را وارد کردند. شیخ مفید می نویسد: «دخلت زینب علی ابن زیاد و علیها اردل ثیابها و هی متنکره» و ابو مخنف می نویسد: «هی تستر وجهها بکمها» و طریحی در منتخب می نویسد «کانت تتخفی بین النساء و هی تستر وجهها بکمها لان قناعها اخذ منها» آری، هنگامی که زینب به مجلس پسر زیاد وارد می شد، پست ترین لباس به تن داشت و صورتش را با آستین پوشانده بود، او میان زنان، خود را مخفی می کرد و صورتش را با آستین می پوشاند، چون مقنعه اش را از او گرفته بودند.» و در تاریخ طبری نیز آمده که در گوشه ای نشست و زنان و دختران دورادور او را گرفتند. (۱۵)

به این ترتیب زینب علیها السلام در این مجلس نیز نهایت تلاش را برای حفظ عفاف و پوشش به کار برد. همین کار توجه ابن زیاد را جلب کرد و او پرسید: «این زن کیست؟ پاسخی نشنید، بار دوم هم پاسخ نشنید و بار سوم یکی از دختران جواب داد: «هذه زينب بنت فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه وآله» ابن زیاد به گمان این که با این همه فشاری که بر بانوان آورده، حالا می تواند استفاده ای عوام فریبانه هم از وجود آنان ببرد، گفت: «الحمد لله الذي افضحكهم وقتلكم واكذب احدوئتكم؛ شکر خدایی را که شما را رسوا کرد و کشت و افسانه شما را دروغ نمود» اما زینب سخن او را بی پاسخ نگذاشت و فرمود: «الحمد لله الذي اكرمنا بنبيه محمد و طهرنا من الرجس تطهيرا انما يفتضح الفاسق ويكذب الفاجر و هو غيرنا و الحمد لله...؛ ستایش خدای راست که ما را به وجود پیامبرش گرمی داشت و ما را از پلیدی پاک ساخت، به درستی که فاسق رسوا می شود و فاجر دروغ می گوید و او غیر از ماست و ستایش مخصوص خداست.» آن گاه ابن زیاد پرسید: رفتار خدا با برادر و خاندان خود را چگونه دیدی؟ حضرت زینب علیها السلام پاسخ داد: «ما رايت الا جميلا هؤلاء قوم كتب الله عليهم القتل فيرزوا الي مضاجعهم و سيجمع الله بينك و بينهم فتحاج و تخاصم فانظر لمن يكون الفلج يومئذ هببتك امك يابن مرجانه؛ (۱۶) من جز نیکی ندیدم. اینان مردمی بودند که خداوند کشته شدن را برای آن ها مقرر فرموده بود و آنان نیز به آرامگاه خود شتافتند. ولی [بدان که] به زودی خدا میان تو و ایشان جمع می کند و تو را بازخواست می کند. پس نگران باش که در آن روز پیروزی از آن کیست؟ ای پسر مرجانه! مادرت به عزایت بنشیند.»

۳- تقاضای دورنگاه داشتن سرها از کاروان

به محض آن که نامه عبیدالله بن زیاد به یزید رسید، وی دستور داد که سر بریده امام و دیگران را همراه با اموال و زنان و عیالات حضرت به شام بفرستند. او نیز محضر بن ثعلبه عائذی را مامور کرد تا اسیران را همچون کفار شهر به شهر ببرد و به شام برساند. با هر مصیبتی بود، کاروان به شام نزدیک شده، ام کلثوم (زینب) به شهر نزدیک شد و فرمود: «نیازی دارم... اذا دخلت بنا البلد فاحملنا في درب قليل النظارة و تقدم اليهم ان يخرجوا هذه الرؤوس من بين المحامل و ينحونا عنها فقد خزينا من كثره النظر اليها و نحن في هذه الحال؛ (۱۷) ما را که به این شهر می بری، از دروازه ای ببر که تماشاگر کمتر باشد و

[دیگر این که] به این ها پیشنهاد کن سرها را از میان کجاوه ها بیرون ببرند و ما را از آن ها دور کنند که از بس ما را به این حال دیدند، خوار شدیم.» که البته شمر به دلیل خباثتی که داشت، درست برعکس توصیه حضرت عمل کرد. حضرت سکینه علیها السلام نیز از راهی دیگر کوشید به این هدف برسد و یکی از حاضران (سهل بن سعد) به توصیه حضرت مبلغ چهارصد دینار به مأمور مربوطه داد تا سرها را از بین جمعیت بیرون ببرد و او نیز چنین کرد (۱۸) و به این ترتیب تلاش بانوان برای حداقل کمتر دیده شدن به نتیجه رسید.

۴- در مجلس یزید

در این مجلس وقایع شرم آوری روی داد که تقاضای به کنیزی دادن فاطمه بنت الحسین، را می توان نام برد که با درایت حضرت زینب علیها السلام خنثی شد و بعد جسارت و اشعار کفرآمیز یزید. به نوشته ابن طاووس: یزید چوب خیزرانی به دست گرفت و با آن به دندان های امام کوئید و این اشعار را خواند:

«لیت اشیایخی بیدر شهدهوا
جزع الخزرج من وقع الاسل
لاهلوا واستهلوا فرحا

ثم قالوا یا یزید لاتشل؛ ای کاش! بزرگان قبیله من که در جنگ بدر کشته شدند، اکنون زنده بودند و زاری قبیله خزرج را از زدن شمشیرها و نیزه ها می دیدند. در آن وقت از شدت خوشحالی فریاد می کشیدند که ای یزید! دست تو درد نکند.» این حرکات، خشم برخی مانند ابو برزه سلمی را برانگیخت. باری، موقعیت مناسب برای حضرت زینب کبری علیها السلام فراهم آمد. او برخاست و خطبه ای خواند که تمام رشته های یزید را پنبه کرد. از جمله در مورد سلب حجاب بانوان فرمود:

«... امن العدل یابن الطلقا تخدیرک حرائک و امانک و سوقک بنات رسول الله سبايا؟ قد هتکت ستورهن و ابدیت وجوههن تحدویهن الاعداء من بلد الی بلد و یشریفهن اهل المناهل و المنافل و یتصفح وجوهی القریب و البعید والدنی و الشریف ولیس معهن من رجالهن ولی ولا من حماتهن حمی... (۱۹) ای فرزند آزاد شدگان! این رسم عدالت است که زنان و کنیزان خود را پشت پرده جای داده ای ولی دختران رسول خدا را اسیر در برابرت [به طوری که] پرده های احترامشان هتک شده و صورت هایشان نمایان، آنان را دشمنان

شهر به شهر می گردانند و در مقابل دیدگان مردم بیابانی و کوهستانی و در چشم انداز هر نزدیک و دور و پست و شریف، نه از مردانشان سرپرستی دارند و نه از یارانشان حمایت کننده ای؟»
بنابراین حضرت زینب علیها السلام در آخرین لحظات اسارت نیز دست از اعتراض به خاطر هتک حجاب بانوان بر نمی دارد و آن را به عنوان سند خبثت یزید بارها و بارها مطرح می کند.

پی نوشت

- ۱) بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۹؛ دلایل الامامه، طبری، ص ۴۴.
- ۲) بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۱۰.
- ۳) ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۵۱. نقل از عمده الطالب و ناسخ التواریخ، زندگانی حضرت زینب علیها السلام، ص ۱۹۱.
- ۴) زینب کبری، علامه نقدی، ص ۴۰؛ ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۶۰ و خصائص زینبیه، سید نورالدین جزایری، ص ۱۶۹.
- ۵) شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۹۵.
- ۶) همان، ص ۹۳.
- ۷) بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۱؛ اللهوف علی قتلی الطفوف، سید بن طاووس، ص ۱۱۹.
- ۸) مناقب آل ابی طالب، ابوالفرج اصفهانی، ج ۴، ص ۵۸ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۱.
- ۹) اللهوف، صص ۱۳۲ و ۱۳۱.
- ۱۰) همان، ص ۱۳۲ و ابن نمادر مشیر الاحزان می گوید: «ثم اشتغلوا بنهب عیال الحسین و سنائه حتی تسلب المراه مقنعتها من راسها و خاتمها من اصبعها و قرطها من اذنها و حجلها من رجلها...» ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۱۰۵.
- ۱۱) بحار الانوار، ج ۴۵، صص ۶۰ و ۶۱.
- ۱۲) ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۱۲.
- ۱۳) همان، ص ۱۱۳.
- ۱۴) حماسه حسینی، ج ۲، ص ۳۳۶. متن روایت در لهوف، ص ۱۴۶؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۰۸ و مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۴۰.
- ۱۵) ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۱۴۱ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۶.
- ۱۶) ارشاد مفید، ص ۲۴۴؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۶۳ و لهوف، ص ۱۶۰.
- ۱۷) لهوف، ص ۱۷۴ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۷.
- ۱۸) بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۷.
- ۱۹) همان، ج ۴۵، ص ۱۳۴؛ احتجاج طبرسی، ص ۱۲۲؛ جلاء العیون، ص ۷۳۷ و لهوف، ص ۱۸۲.

دوره امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام

به مناسبت بیست و پنجم ماه رجب شهادت

امام موسی کاظم علیه السلام

با آنکه در خاندان امام صادق (ع) اسماعیل و عبد الله پسران بزرگ، چشم و چراغ خانواده شمرده میشدند، و با اینکه تعدادی از یاران پیشوای ششم میراث امامت را پیش خود نصیب خاص اسماعیل فرزند بزرگ امام میدانستند، با این همه موسی در خاندان رسالت مقام ویژه ای بدست آورده بود که بسیار درخشان و خیره کننده بود، تا روزی که اسماعیل پسر بزرگ پیشوای ششم در قید حیات بود یاران او بی آنکه در این باره سخنی شنیده باشند او را کاندیدای پیشوائی و امامت آینده خود میدانستند ولی اسماعیل در جوانی از دنیا رفت و منتظرین خود را مأیوس و نومید ساخت و پیشوای ششم برای اثبات این اصل خبر مرگ او را علنی ساخت و حتی جنازه او را به بزرگان و معتمدین قوم نشان داد تا ریشه این عقیده موهوم را از اساس بخشکاند و این پندار را باطل سازد. پس از مرگ اسماعیل بود که پیشوای ششم به یاران خود مجال داد که درباره امام آینده خود سخن بمیان آورند و هر بار که با تعبیرهای مختلف سئوالی در این باره بعمل می آمد پیشوای عالیقدر ما گاهی با تصریح و گاهی با تلویح

و کنایه و ایما و گاهی با تعیین و تشخیص کامل، آنان را بسوی امام بعدی پسر سوم خود، (موسی) راهنمایی میفرمودند که ما بصورت اختصار، تعدادی از این نوع تصریحات را از منابع معتبر و مورد وثوق باز می آوریم تا نمونه‌هایی از آن علائم، و نشانه‌ها و تصریحات پیشوای ششم بازگو گردد:

تصریحات امام آن بزرگوار:

امامت و پیشوائی امت، یک منصب الهی تفویضی است که دارنده آن ریاست عمومی دینی دنیوی مردم را بعهدہ دارد و آن منصب با تعیین و تصریح هر کدام از پیشوایان معصوم (ع) به افراد بعدی منتقل می‌گردد و انتخاب و اختیار افراد در آن دخالتی ندارد و این امر در مورد کلیه پیشوایان عالیقدر صورت تحقق پذیرفته است و تعیین امام قبلی کافی است (۱) و اینک در مورد امام هفتم (ع) به چند نمونه اشاره می‌گردد.

۱. مفضل بن عمر جعفری که یکی از بزرگان و دانشمندان شیعه در عصر امام صادق (ع) می‌باشد و پیشوای ششم ما توحید معروف خود را به او املاء فرموده است می‌گوید:

از پیشگاه امام صادق (ع) درخواست نمودم که امام و حجت الهی را پس از خودش تعیین فرماید. امام در پاسخ فرمودند: امام و حجت خدا پس از من فرزندم موسی است که وارث من و امیر شیعیان است من، تو و یاران ترا به او توصیه می‌کنم. (۲)

۲. یزید فرزند سلیط که یکی از مردان تقوی و دانش بوده و در نقل حدیث بسیار امین و مورد وثوق رجال درایت قرار گرفته است می‌گوید: در سفر حج با جمعی از یاران و دوستان خود بمحضر امام صادق (ع) شرف‌یاب گردیدیم در ضمن پرسش خود عرض نمودم فدایت گردم شما رهبران پاک و معصوم ما هستید ولی مرگ مسئله‌ای نیست که کسی را از آن استثنائی باشد در چنین صورتی جانشین شما کی خواهد بود؟

امام صادق (ع) در پاسخ فرمودند: فرزندم موسی وارث و جانشین من هستند. علم، حکمت و فهم و سخاوت و آشنائی با درخواستها و حوائج دینی مردم، حسن خلق و معاشرت نیک در او جمع است. او یکی از درهای رحمت الهی است و بالاتراز همه حقیقتی در او نهفته است که بالاتراز همه ی اینها است، فرزند سلیط می‌گوید: پدر و مادرم فدایت گردد آن حقیقت چیست؟ امام فرمودند: پناه این امت و امید گاه مسلمانان از او متولد می‌گردد.

او پاسدار و نگهدارنده نور و روشنایی بخش این امت است نوری که گفتار او حکم، و سکوت او علم و دانش است و اوست که روشنگر مسائل اخلاقی بین مردم میباشد. (۳)

۳. عبد الرحمن پسر حجاج چنین تعریف می کند: بمنزل امام و پیشوای خود حضرت صادق (ع) رفته بودم او را در اطاق مخصوصش که نماز خانه بود مشغول عبادت و اطاعت الهی دیدم و نخواستم آن حال خلوص و حضور را برهم زنم، او رو به قبله بر روی سجاده نشسته بود و پسرش موسی کمی عقب تر از او رو به قبله ایستاده بود امام (ع) دعا میکرد پسرش موسی آمین میگفت. این منظره روحانی و ملکوتی حال دیگری در من ایجاد کرد منتظر ماندم تا آنکه امام (ع) دعای خود را پایان برد تا من سؤال خود را آغاز نمایم پس از فراغت امام (ع) عرض کردم: خدا مرا بیای تو افکند شما بهتر از همه میدانید که من از همگان بریده و به خاندان شما پیوسته ام و تو میدانی که من خدمتگذار این خاندانم، دلم میخواهد دانسته باشم چه کسی بعد از شما شایستگی مقام والای امامت را دارد و کدام یک از فرزندانان جانشین شما هستند؟ امام در پاسخ من چنین فرمود: موسی پسر من این لباس را او پوشید و بر اندامش موزون و مناسب درآمد من خرسند شدم گفتم: شکر خدا را که دیگر در این جهان به هیچ مسئله ای نیازمند نیستم (۴).

۴. فیض فرزند مختار به حضور امام صادق (ع) شرفیاب گردید و سخنانی میان آنان درباره ابو الحسن امام موسی رد و بدل شد در این هنگام موسی (ع) وارد شد امام رو به فیض نمود و فرمود همین است آقای شما که درباره اش سؤال میکردی.

فیض میگوید: بلند شدم و دست و صورت امام را بوسه زدم و خواستار بقاء و حیات او گردیدم به امام صادق (ع) عرض کردم آیا میتوانم به کس دیگری هم اطلاع دهم؟

بلی میتوانی به خانواده و فرزندان و دوستان مورد اعتماد خود یاد آور شوی. من در میان دوستان خود به یونس به ظبیان جریان را نقل کردم او در یکی از ملاقاتهای خود حقیقت امر را از خود امام صادق (ع) سؤال نمود امام فرمود حقیقت امر همان است که فیض بشما گفته است یونس شاد و مسرور از محضر امام برگشت (۵).

از این حدیث شریف موقعیت بحرانی عصر امام (ع) روشن میگردد که

تسلط حکام ناجور تا چه پایه بوده است که امام مکنونات قلبی خود را نمیتواند با کمال صراحت بر زبان آورد و مردم را در جریان واقعی امور قرار دهد ناچار به کتمان و راز داری توصیه میفرمایند.

۵. علی بن جعفر برادر امام میگوید: از پدرم جعفر بن محمد شنیدم که با جمعی گفتگو میکرد و به یاران و خواص شیعه میفرمود: در مورد فرزندم موسی به نیکی و خوشی رفتار نمائید او بهترین فرزندان من است که بر جای من تکیه میزند او قائم مقام من و حجت خدای متعال بر عموم آحاد مردم است. زرارۀ بن اعیان (۶) که یکی از بزرگان و علماء شیعه در فقه و حدیث و کلام میباشد. میگوید: بمحضر امام صادق (ع) شرفیاب گردیدم که فرزند بزرگوارش موسی هم حضور داشتند. در وسط منزل نعشی قرار گرفته بود که روی آن با پارچه پوشانده گردیده بود. امام بمن دستور دادند که هر چه زودتر جمعی از یاران مانند داود رقی و ابو بصیر و حمران را حاضر کنم من برای دعوت آنان از منزل خارج شدم و در بین راه با مفضل بن عمر رو برو شدم که به سوی منزل امام با جمعی حرکت میکرد.

من با سرعت به سراغ افراد مورد درخواست امام (ع) رفتم و آنان را احضار نمودم تا چشم امام صادق (ع) به داود رقی افتاد فرمود پارچه را از روی اسماعیل بردار.

او امتثال امر نمود و آنرا را کنار زد ناگاه جسد بی روح و بی حرکت اسماعیل پدیدار گردید.

امام به او فرمود:

آیا او زنده است یا مرده؟

آقا جان او مرده است.

امام همگانرا به قضاوت و داوری طلبید و همه را بمرگ او شاهد گرفت و از حضار بر مرگ او اقرار و اعتراف اخذ نمود.

هدف آنحضرت از اینهمه اعتراف و اقرار آن بود که خیال و توهمات برخی از شیعیان را که به امامت و پیشوائی اسماعیل دل بسته بودند باطل سازد و آنان را به حق و حقیقت ارشاد و توجیه نماید و آنانرا روشن سازد که امام و جانشین بعد از خودش فرزندش موسی است.

هنگامیکه اسماعیل را غسل دادن و کفن کردند، امام به مفضل بن عمر دستور دادن که دوباره صورت او را باز کنند و نشان مردم دهند که تا همگان

بر مرگ او یقین و اطمینان پیدا نمایند و بعنوان تاکید مراتب، اطمینان مردم رو به جمع نمود و فرمود:

آیا او زنده است یا مرده؟

همگی لب بر اعتراف و اقرار گشودند که اسماعیل برحمت ایزدی پیوسته است. امام صادق (ع) دست به دعا برداشت و چنین عرض نمود:

«بارالها گواه باش که بزودی عده ای از مغرضین و کسانی که میخواهند نور الهی را خاموش سازند (اشاره به فرزندش موسی نمود) در این باره مردم را به شک و تردید وا خواهند داشت در صورتیکه اراده الهی بر کامل ساختن نور خود قرار گرفته است» سپس دستور داد او را در قبر قرار دهند و خاک روی او بریزند. برای آخرین بار خطاب به جمع فرمودند:

آنکه مرده، کفن شده، حنوط شده و در این لحد مدفون گردیده است کیست؟

همه ی حضار با صدای بلند گفتند او اسماعیل است. امام صادق (ع) گفت:

بارالها! گواه باش!

سپس دست فرزندش موسی را گرفت و فرمود: او حق است و حق با اوست و سرچشمه حق است تا روزیکه خداوند خودش وارث زمین و آنچه بر روی زمین است، باشد.

امام صادق (ع) با این همه تصریحات و تاکیدات میخواست دو مطلب را ثابت کند:

یکی آنکه مسئله امامت و پیشوائی مردم با تعیین الهی است و انتخاب و اختیار مردم در آن کوچکترین دخالتی نداشته و ندارد و تعیین الهی در مورد امامان قطعی و منجز است.

دوم آنکه بدینوسیله میخواست: گمان و توهمات پاره ای از شیعیان را برطرف سازد که به امامت و پیشوائی اسماعیل دل بسته بودند. بدینوسیله امام علنا روشن ساخت که اسماعیل در دوران حیات خود امام صادق (ع) برحمت ایزدی رفت و در یک زمان واحد دو امام روا نیست و امام بحق و پیشوای راستین پس از او، با تعیین الهی فرزندش امام موسی است و اختیار انتخاب در دست او نیست. (۷)

نصوص دیگر

تصریحا متعددی نسبت به امامت و پیشوائی امام هفتم (ع) از طرف پیشوایان معصوم قبلی بیادگار مانده است که محض اختصار بتعدادی از آنها

اکتفاء گردید. افراد موثق و مورد اطمینان و طرف علاقه‌ی خاص امام صادق (ع) در این باره احادیثی نقل نموده‌اند که همگان از فقهای ارزنده و خواص و یاران و همرازان امام (ع) بوده‌اند که از بین آنان میتوان از مفضل بن عمر، معاذبن کثیر، عبد الرحمن فرزند حجاج، فیض فرزند مختار، منصور فرزند حازم، یعقوب سراج، سلیمان فرزند خالد، صفوان جمال (هشام فرزند سالم) را نام برد و از افراد فامیل امام (ع) میتوان از برادران امام موسی، اسحاق و علی بن جعفر را بعنوان نمونه ذکر نمود که هر دو از موثقین و صاحبان فضل و کمال بودند و هر دو تصریح به امامت و پیشوائی آن بزرگوار نموده‌اند و اهل بیت بمحتویات خانه بهتر از دیگران آگاهی و آشنائی دارند. (۸)

پی نوشت

۱ اصل ولایت و تنصیب

۲ بحار الانوار ج ۱۱ ص ۲۳۴

۳ همان مدرک

۴ المجالس السنیه مرحوم سید محسن عاملی ص ۲۷۵

۵ اصول کافی جلد ۱ ص ۳۰۹

۶ زراره یکی از اعیان و بزرگان شیعه است که در علم فقه و حدیث و کلام بصیرت و آگاهی کافی دارد امام بوجود او افتخار کرده است و او را مرجع فتوای مردم قرار داده است امام صادق (ع) به فیض بن مختار فرمود: اگر حدیثی خواستی از این مرد نشسته مسئلت نما و با دست خود به زراره اشاره فرمودند و باز در حدیث دیگری فرمودند: اگر زراره و امثال او نبودند آثار پدرم از میان مردم رخت می بست. او در سال ۱۵۰ هجری برحمت ایزدی پیوست. دانشمندان حدیث روایات او را بصورت «صحیح و مقبول» پذیرفته‌اند.

۷ بحار الانوار ج ۱۱ ص ۲۲۷

۸ رجال کشی ص ۲۶۹ المجالس السنیه

واقعیت بعثت از نگاه اهل بیت



نویسنده: مرحوم علی دوانی

بعثت پیغمبر اسلام یا برانگیخته شدن آن حضرت به مقام عالی نبوت و خاتمیت، حساس ترین فراز تاریخ درخشان اسلام است. بعثت پیغمبر درست در سن چهل سالگی حضرت انجام گرفت. پیشتر گفتیم که پیغمبر تا آن زمان تحت مراقبت روح القدس قرار داشت، ولی هنوز پیک وحی بر وی نازل نشده بود. قبلاً علائمی از عالم غیب دریافت می داشت، ولی مأمور نبود که آن را به آگاهی خلق هم برساند.

میان مردم قریش و ساکنان مکه رم بود که سالی یک ماه را به حالت گوشه‌گیری و انزوا در نقطه خلوتی می‌گذرانیدند. (۱) درست روشن نیست که انگیزه آنها از این گوشه‌گیری چه بوده است، اما مسلم است که این رسم در بین آنها جریان داشت و معمول بود.

نخستین فرد قریش که این رسم را برگزید و آن را معمول داشت عبدالمطلب جد پیغمبر اکرم بود که چون ماه رمضان فرامی‌رسید، به پای کوه حراء می‌رفت، و مستمندان را که از آنجا می‌گذشتند، یا به آنجا می‌رفتند، طعام می‌کرد. (۲) به طوری که تواریخ اسلام گواهی می‌دهد، پیغمبر نیرپیش از بعثت به عادت مردان قریش، بارها این رسم را معمول می‌داشت. از شهر و غوغای اجتماع فاصله می‌گرفت، و به نقطه خلوتی می‌رفت، و به تفکر و تأمل می‌پرداخت. پیغمبر حتی در زمانی که کودک خردسالی بود، و در قبیله بنی‌اسد تحت مراقبت دایه خود «حلیمه» قرار داشت نیز باز بازی کردن با بچه‌ها دوری می‌گزید و به کوه حراء می‌آمد و به فکر فرو می‌رفت. (۳) بنابراین انس وی به «کوه حراء» بی‌سابقه نبود.

در مدتی که بعدها در «حراء» به سر می‌برد، غذایش نان «کعک» و زیتون بود، و چون به اتمام می‌رسید، به خانه بازمی‌گشت و تجدید قوت می‌کرد. گاهی هم همسرش خدیجه باریش غذا می‌فرستاد. غذائی که در آن زمان‌ها مصرف می‌شد، مختصر و ساده بود. (۴)

پیغمبر چند سال قبل از بعثت، سالی یک ماه در حراء به سر می‌برد، و چون روز آخر باز می‌گشت، نخست خانه خدا را هفت دور طواف می‌کرد، سپس به خانه می‌رفت. (۵)

کوه حراء امروز در حجازیه مناسبت این که محل بعثت پیغمبر بوده است، «جبل النور» یعنی کوه نور خوانده می‌شود. حراء در شمال شهر مکه واقع است، و امروز تقریباً در آخر شهر در کنار جاده به خوبی دیده می‌شود. کوه‌های حومه مکه اغلب بهم پیوسته است و از سمت شمال تا حدود بندر «جده» واقع در ۷۰ کیلومتری مکه و کنار دریای سرخ امتداد دارد.

این سلسله جبال که از یک سو به صحرائ «عرفات» و سرزمین «منا» و شهر «طائف» و از سوی دیگر به طرف «مدینه» کشیده شده است، با دره‌های و بیابان‌های خشک و سوزان و آفتاب طاقت فرسای خود شاید بهترین نقطه‌ای است که آدمی را در اندیشه عمیق خودشناسی و خداشناسی و دوری از تعلقات جسمانی و تعینات صوری و مادی فرو می‌برد.

کوه حراء بلندترین کوه های اطراف مکه است، و جدا از کوه های دیگر به نحو بارزی سر به آسمان کشیده و خودنمایی می کند. هرچه بیننده به آن نزدیک تر می شود، مهابت و جلوه کوه بیشتر می گردد. از آن بلندی د زمان خود پیغمبر قسمتی از خانه های مکه پیدا بود، و امروز قسمت زیادتری از شهر مکه پیدا است. قله کوه نیز در پشت بام ها و از توی اطاق های بعضی از طبقات ساختمان های مکه به خوبی پیدا است.

«غار حراء» که در قله کوه قرار دارد، بسیار کوچک و ساده است. در حقیقت غار نیست، تخته سنگی عظیم به روی دو صخره بزرگ تری غلت خورده و بدین گونه تشکیل غار حراء داده است. دهنه غار حراء داده است. دهنه غار به قدیر است که انسان می تواند وارد و خارج شود. کف آن هم بیش از یک متر و نیم برای نمازگزاردن جا دارد.

غار حراء جائی نبوده که هرکس میل رفتن به آنجا کند، و محلی نیست که انسان بخواهد به آسانی در آن بیاساید. فقط یک چیز برای افراد دوراندیش در آنجا به خوبی به چشم می خورد، و آن مشاهده کتاب بزرگ آفرینش و قدرت لایزال خداوند بی زوال است که در همه جای آن نقطه حساس پرتو افکننده و آسمان و زمین را به نحو محسوسی آرایش داده است! براساس تحقیقی که ما نموده ایم پیغمبر مانند جدش عبدالمطلب در پای کوه حراء فی المثل در خیمه به سرمی برده و رهگذران را پذیرائی می کرده و فقط گاهگاهی به قله کوه می رفته و به تماشای جمال آفرینش می پرداخته است که از جمله لحظه نزول وحی، در روز ۲۷ ماه رجب بوده است.

به طوری که قبلا یادآور شدیم، پیغمبر قبل از بعثت هم حالاتی روحانی داشته و تحت مراقبت روح القدس گاهی تراوشاتی غیبی می دیده و اسراری بر آن حضرت مکشوف می شده است. هنگامی که پانزده سال بیش نداشت، گاهی صدائی می شنید، ولی کسی را نمی دید.

هفت سال متوالی بود که نور مخصوصی می دید و تقریباً شش سال می گذشت که زمزمه ای از پیغمبر می شنید، ولی درست نمی دانست موضوع چیست؟ چون ازن اخبار را برای همسرش خدیجه بازگو می کرد، خدیجه می گفت: «تو که مردی امین و راستگو و بردبار هستی و دادرس مظلومانی و طرفدار حق و عدالت هستی و قلبی رؤوف و خوئی پسندیده داری و در مهمان نوازی و تحکیم پیوند خویشاوندی سعی بلیغ مبذول می داری، اگر مقامی عالی در انتظارات باشد، جای شگفتی نیست.» (۶)

هنگامی که به سن سی و هفت سالگی میل به گوشه گیری و انزوی از خلق پیدا کرد، چندین بار در عالم خواب، سروش غیبی، سخنانی به گوشش سرود، و او را از اسرار تازه ای آگاه ساخت، بعدها نیز در پای کوه حراء و میان راه های مکه بارها منادی حق بر او بانگ زد. در هر نوبت صدا را می شنید ولی صاحب صدا را نمی دید!

در یکی از روزها که در دامنه کوه حراء گوسفندان عمویش ابوطالب را می چرانید، شنید کسی از نزدیک او را صدا می زند و می گوید: یا رسول الله! ولی به هرجا نگریست کسی را ندید. چون به خانه آمد و موضوع را به خدیجه اطلاع داد، خدیجه گفت: امیدوارم چنین باشد. (۷)

روز بیست و هفتم ماه رجب محمد بن عبدالله مرد محبوب مکه و چهره درخشان بنی هاشم در غار حراء آرمیده بود و مانند اوقات دیگر از آن بلندی به زمین و زمان و ایام و دوران و جهان و جهانیان می اندیشید. می اندیشید که خدای جهان جامعه انسانی را به عنوان شاهکار بزرگ خلقت و نمونه اعلائی آفرینش خلق نموده و همه گونه لیاقت و استعداد را برای ترقی و تعالی به او داده است. همه چیز را برایش فراهم نموده تا او در سیر کمالیخودنانی به کف آرد و به غفلت نخورد. ولی مگر افراد بشر به خصوص ملت عقب مانده و سرگردان عرب و بالاخص افراد خوش گذران و مال دوست و مال دار قریش در این اندیشه ها هستند؟ آنها جز به مال و ثروت خود و عیش و نوش و سود و نزول ثروت خود به چیزی نمی اندیشند. شراب و شاهد و ثروت و درآمد، ربا و استثمار مردم ننگون بخت و نیازمند، تنها اندیشه ای است که آنها را در سر می پروراند...

اینک «او» درست چهل سال پیرحادثه را پشت سر نهاده است. تجربه زندگی و پختگی فکر و اراده اش و استحکام قدرت تعقلش به سرحد کمال رسیده، و از هر نظر برای انجام سؤولیت بزرگ پیغمبری آماده است. آیا در تمام قلمرو عربستان و دنیای آن روز جزا و چه کسی بود که از جانب خداوند عالم شایستگی رهبری خلق را داشته باشد.

رهبری که سرآمد رهبران بزرگ و گذشته جامعه انسانی باشد، و انسان های شرافتمند بر شخصیت ذاتی و ربیت خانوادگی و سوابق درخشان و ملکات فاضله و صفات پسندیده او صحنه بگذارند؟ او نوه ابراهیم بت شکن خلیل خدا و اسماعیل ذبیح و فرزند هاشم سید و سرور عرب و نوه عبدالمطلب، بزرگ و دانای قریش است. پدر در پدر و مادر در مادر شکوفان و درخشان و فروزان است. او از سلامتی کامل جسم و جان برخوردار بود که نتیجه وراثت صحیح

و سالم است. وراثتی که پدران پاک و مادران پاک سرشت برایش باقی گذارده بودند. به طوری که دنیای جاهلیت هم با همه پلیدی و تیرگی و تاریکیش، نتوانست آن را آلوده سازد، و چیزی از شرافت و حسب و نسب او بکاهد. (۸)

نگاهی به احادیث بعثت

در اینجا باید اعتراف کرد که ماجرای بعثت پیغمبر با همه اهمیتی که داشته است، در تواریخ درست نقل نشده است. به موجب آنچه در تفاسیر قرآنی و احادیث اسلامی و تواریخ اولیه آمده است، عایشه همسر پیغمبر یا خواهرزادگان او عبدالله زبیر و عروة بن زبیر یا عمرو بن شرحبیل یا ابومیسره غلام پیغمبر، گفته اند: جبرئیل بر پیغمبر نازل شد و به وی گفت: بخوان به نام خدایت؛ «اقرا باسم ربک الذی خلق» و پیغمبر فرمود: نمی توانم بخوانم؛ «ما انا بقاری» یا من خواننده نیستم؛ «لست بقاری». جبرئیل سه بار پیغمبر را گرفت و فشار داد تا بار سوم نتوانست بخواند!

در صورتی که، **اولا** جبرئیل از پیغمبر نخواست از روی نوشته بخواند. جز در یک حدیث که آن هم قابل اهمیت نیست. بیشتر می گویند منظور جبرئیل این بوده که هر چه او می گوید پیغمبر هم آن را تکرار کند. در این صورت باید از ناقلین این احادیث پرسید: آیا پیغمبر عرب زبان در سن چهل سالگی قادر نبود پنج آیه کوتاه اول سوره اقرایی؛ «اقرا باسم ربک الذی خلق، خلق الانسان من علق، اقرا وربک الاکرم، الذی علم بالقلم، علم الانسان ما لم یعلم» را همان طور که جبرئیل آیه آیه می خوانده او هم تکرار کند؟ این کار بجز برای یک کودک پنج ساله آسان است تا چه رسد به دانای قریش!

از این گذشته «وحی» به معنای صدای آهسته است. وقتی جبرئیل امین آیات قرآنی را بر پیغمبر نازل کرده است آن را آهسته تلفظ می نموده و همان دم در سینه پیغمبر نقش می بسته است. بنابراین هیچ لزومی نداشته که هر چه را جبرئیل می گفته است پیامبر مانند بچه مکتبی تکرار کند تا آن را از حفظ نماید، و فراموش نکند!

ثانیا کسانی که بعثت را بدین گونه نقل کرده اند هیچ کدام از نظر شیعیان قابل اعتماد نیستند. عایشه همسر پیغمبر هم که شیعه و سنی ماجرای بعثت را در کلیه منابع تفسیر و حدیث و تاریخ اسلامی بیشتر از وی نقل کرده اند، پنج سال بعد از بعثت متولد شده و از کسی هم نقل نمی کند، بلکه حدیث وی به

اصطلاح مرسل است که قابل اعتماد نیست، و از پیش خود می گوید: آغاز و وحی چنین و چنان بوده است.

ثالثاً معلوم نیست جمله «بخوان به نام خدایت» که در ترجمه آیه اول در همه تفسرهای اسلامی اعم از سنی و شیعی آمده است یعنی چه؟ از حفظ بخواند، یا از رو بخواند؟ و گفتم که هر دوی آنها خلاف واقع است.

رابعاً مگر خدا و جبرئیل نمی دانسته اند پیغمبر درس نخوانده بود و چیز نمی نوشته که دو بار از وی می خواهند بخواند؟ و چون پیغمبر می گوید: نمی توانم بخوانم، گرفتن آن حضرت و فشار دادن وی را چگونه می توان توجیه کرد؟ آیا اگر کسی را فشار دادند باسواد می شود؟ این معنا درباره پیغمبران پیشین بی سابقه بوده است تا چه رسد به پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله)!!

خامساً هیچ کدام از مفسران اسلامی نگفته اند چرا اولین سوره قرآنی «بسم الله الرحمن الرحیم» نداشته است! بلکه همگی گفته اند آنچه روز بعثت نازل شد پنج آیه اوایل سوره اقرا بوده است از «اقرا بسم ربك الذی خلق» تا «المالم یعلم». **سادساً** دنباله حدیث عایشه و دیگران که می گوید: «وقتی پیغمبر از کوه حراء برگشت سخت مضطرب بود! و چون به نزد خدیجه آمد گفت: «زملونی زملونی» مرا بپوشانید، مرا بپوشانید. و او را پوشانیدند، و پس از آن ماجرا را برای خدیجه نقل کرد و گفت: «از سرنوشت خود هراسانم» و «خدیجه او را برد نزد پسر عمویش ورقه بن نوفل که نصرانی شده بود، و تورات و انجیل را می نوشت و آن پیر کهنسال نایبنا گفت: ای خدیجه! آنچه او دیده است همان پیک مقدسی است که بر موسی نازل شده است» همگی برخلاف اعتقاد ما درباره پیامبر و ظواهر امر است. (۹)

علامه فقید شیعه سید عبدالحسین شرف الدین عاملی در کتاب پیراج «النص والاجهاد» تنها کسی است که برای نخستین بار متوجه قسمتی از اشکالات این حدیث شده و می نویسد: «می بینید که این حدیث (حدیث عایشه) صریحاً می گوید پیغمبر بعد از همه این ماجرا هنوز در امر نبوت خود و فرشته وحی پس از آن که فرود آمده، و درباره قرآن بعد از نزول آن و از بیم و هراسی که پیدا کرده نیاز به همسرش داشت که او را تقویت کند، و محتاج ورقه بن نوفل مرد غمگین نابینای جاهلی مسیحی بوده است که قدم او را راسخ کند، و دلش را از اضطراب و پریشانی درآورد! محتوای این حدیث ضلالت و گمراهی است. آیا شایسته پیغمبر است که از خطاب فرشته سردر نیاورد؟ بنابراین حدیث عایشه از لحاظ متن و سند مردود است.» (۱۰)

در حدیث دیگری می‌گوید: «پیغمبر چنان از برخورد با جبرئیل بیمناک شده بود که می‌خواست خود را از کوه به زیر بیندازد»، یعنی حالت شبیه بیماری صرع! در روایت دیگر هم می‌گوید: «تختی مرصع روی کوه حراء گذاشته شد، و تاجی مکلل به جواهر بر سر پیغمبر نهادند، و بعد به وی اعلام شد که تو خاتم انبیا هستی!» و چیزهای دیگر که بازگو کردن آن چندش‌آور است.

راستی چقدر باعث تاسف است که پانزده قرن پس از بعثت هنوز مسلمانان به درستی ندانند موضوع چه بوده و عثت خاتم انبیا چسان انجام گرفته است؟! این کوتاهی از آن مورخان و دانشمندان اسلامی از شیعه و سنی است که در این قرون متمادی غفلت نموده و به تحقیق پیرامون آن نپرداخته‌اند، و فقط به ذکر و تکرار گفتار عایشه و دیگران اکتفا نموده‌اند!

ما پس از نقدی که دانشمندان عالی مقام شیعه سید شرف الدین عاملی بریک حدیث بعثت (حدیث عایشه) نوشته و توفیق ترجمه آن را یافتیم، به قسمت عمده ای از تفسیر و حدیث و تاریخ سنی و شیعی مراجعه نمودیم، و با کمال تاسف به این نتیجه رسیدیم که احادیث بعثت کاملاً معشوش است، و بیشتر آنها از رویان عامه است، که نزد ما اعتباری ندارند. متن همه آن احادیث بیز مضطرب و متناقض و برخلاف معتقدات شیعه و سنی است، و اسناد آن نیز مخدوش می‌باشد.

به همین جهت می‌بینیم «برهان الدین حلبی» که خواسته است آنها را جمع کند و با هم سازش دهد، سخت به دست و پا افتاده، و گرفتار چه محذوراتی شده و در آخر هم نتوانسته است به نتیجه مطلوب برسد، بلکه برابهام و تناقض گوئی و سردرگمی موضوع افزوده است. (۱۱)

ایراد ما به احادیث بعثت

کلیه این احادیث که نخست از طریق اهل تسنن نقل شده و در کتاب‌های آنها آمده است و سپس به نقل از آنها به کتب شیعه هم سرایت کرده است، از درجه اعتبار ساقط می‌باشد. در اینجا به چند نکته آن اشاره می‌کنیم، و تفصیل را به کتاب خود «شعاع وحی برفراز کوه حراء» که برای نخستین بار پرده از روی ماجرای مبهم بعثت برداشته است، حواله می‌دهیم. (۱۲)

۱- چنانکه گفتیم پیغمبر از زمان کدکی و ایام جوانی تاسی و هفت سالگی، بارها علائمی می‌دید که از آینده درخشان او خبر می‌داد. مانند ابریکه بر سر او سایه

افکنده بود، و خبری که راهب شهر «بصری» در اردن راجع به پیغمبری او به عمویش ابوطالب داد، و آنچه روح القدس به وی می گفت، و صداهائی که می شنید. بنابراین هیچ معنا ندارد که هنگام نزول وحی و برخورد با جبرئیل این طور دست و پای خود را گم کند، و نداند که چه اتفاقی افتاده است، و باید ورقه بن نوفل به داد او برسد!

۲- پیغمبر از لحاظ نبوغ و استعداد و عقل بر همه مرد و زن مکه و قبائل عرب و مردم عصر برتری داشت. با توجه به این حقیقت چگونه او پس از اعلام نبوت دچار وحشت و تردید شده و به همسرش خدیجه متوسل می شود که او را بگیرد تا به زمین نیفتد یا تقویت کند که از شک و تردید بدر آید؟

۳- آیا پس از دیدن پیک وحی و آوردن پنج آیه قرآن و اعلام این که تو پیغمبر خدائی و من جبرئیل هستم، و مشاهده جبرئیل با آن عظمت، دیگر جای این بود که پیغمبر درباره وحی آسمانی و تکلیف خود دچار تردید شود، یا احتمال دهد موضوع حقیقت نداشته باشد؟!

۴- تخت و تاج و سایر تشریفات تعینات صوری است و تناسب با سلاطین و پادشاهان دارد، نه مقام معنوی نبوت که باید با کمال سادگی و دور از هرگونه تشریفات مادی انجام گیرد. دور نیست که سازندگان این حدیث به تقلید از تاج گذاری پادشاهان ایران، خواسته اند برای پیغمبر عربی هم در عالم خیال چنین صحنه ای بسازند!

واقعیت بعثت از دیدگاه شیعه

ماجرای بعثت بدان گونه که قبلا گذشت موضوعی نبود که یک فرد مسلمان معتقد به آن باشد، و بی برد که خاتم انبیا چگونه به مقام عالی پیغمبری رسیده است. ما پس از بررسی های لازم از مجموع نقل ها به این نتیجه رسیده ایم که آنچه در منابع شیعه و احادیث خاندان نبوت رسیده است، واقعیت بعثت را چنان روشن می سازد که هیچ یک از اشکالات گذشته مورد پیدا نمی کند.

از جمله احادیثی که بازگو کننده حقیقت بعثت است و آغاز وحی را به خوبی روشن می سازد، روایتی است که ذیلا از لحاظ خوانندگان می گذرد:

پیشوای دهم ما حضرت امام هادی (علیه السلام) می فرماید: «هنگامی که محمد (صلی الله علیه و آله) ترک تجارت شام گفت و آنچه خدا از آن راه به وی

بخشیده بود به مستمندان بخشید، هر روز به کوه حراء می رفت و از فراز آن به آثار رحمت پروردگاری نگریست، و شگفتی های رحمت و بدایع حکمت الهی را مورد مطالعه قرار می داد.

به اطراف آسمان ها نظری دوخت، و کرانه های زمین و دریاها و دره ها و دشت ها و بیابان ها را از نظری گذرانید، و از مشاهده آن همه آثار قدرت و رحمت الهی، درس عبرت می آموخت.

از آنچه می دید، به یاد عظمت خدای آفریننده می افتاد. آن گاه با روشن بینی خاصی به عبادت خداوند اشتغال می وزید. چون به سن چهل سالگی رسید خداوند نظر به قلبی نمود، دل او را بهترین و روشنترین و نرمترین دلها یافت. در آن لحظه خداوند فرمان داد درهای آسمان ها گشوده گردد. محمد (صلی الله علیه و آله) از آنجا به آسمان ها می نگریست، سپس خدا به فرشتگان امر کرد فرود آیند، و آنها نیز فرود آمدند، و محمد (صلی الله علیه و آله) آنها را می دید. خداوند رحمت و توجه مخصوص خود را از اعماق آسمان ها به سر محمد (صلی الله علیه و آله) و چهره او معطوف داشت.

در آن لحظه محمد (صلی الله علیه و آله) به جبرئیل که در هاله ای از نور قرار داشت نظر دوخت. جبرئیل به سوی او آمد و بازوی او را گرفت و سخت تکان داد و گفت: ای محمد! بخوان. گفت چه بخوانم؟ «ما اقرا»؟

جبرئیل گفت: «نام خدایت را بخوان که جهان و جهانیان را آفرید. خدائی که انسان را از ماده پست آفرید (نطفه). بخوان که خدایت بزرگ است. خدائی که با قلم دانش آموخت و به انسان چیزهایی یاد داد که نمی دانست». پیک وحی، سالت خود را به انجام رسانید، و به آسمان ها بالا رفت. محمد (صلی الله علیه و آله) نیز از کوه فرود آمد. از مشاهده عظمت و جلال خداوند و آنچه به وسیله وحی دیده بود که از شکوه و عظمت ذات حق حکایت می کرد، بی هوش شد، و دچار تب گردید.

از این که مبادا قریش و مردم مکه نبوت او را تکذیب کنند، و به جنون و تماس با شیطان نسبت دهند، نخست هراسان بود. او از روز نخست خردمندترین بندگان خدا و بزرگترین آنها بود. هیچ چیز مانند شیطان و کارهای دیوانگان و گفتار آنان را زشت نمی دانست.

در این وقت خداوند اراده کرد به وی نیروی بیشتری عطا کند، و به دلش قدرت بخشد. بدین منظور کوه ها و صخره ها و سنگلاخها را برای او به سخن در آورد. به طوری که به هر کدام می رسید، ادای احترام می کرد. و می گفت: السلام

علیک یا حبیب الله! السلام علیک یا ولی الله! السلام علیک یا رسول الله!
ای حبیب خدا مزده باد که خداوند تو را از همه مخلوقات خود، آنها که پیش
از تو بوده اند، و آنها که بعدها می آیند برتر و زیباتر و پرشکوه تر و گرمی تر گردانیده
است.

از این که مبادا قریش تو را به جنون نسبت دهند، هراسی به دل راه مده. زیرا
بزرگ کسی است که خداوند جهان به وی بزرگی بخشد، و گرمی بدارد! بنابراین
از تکذیب قریش و سرکشان عرب ناراحت مباش که عنقریب خدایت تو را به عالی
ترین مقام خواهد رسانید، و بالاترین درجه را به تو خواهد داد.

پس از آن نیز پیروانت به وسیله جانشین تو علی بن ابیطالب (علیه السلام)
از نعمت وصول به دین حق برخوردار خواهند شد، و شادمان می گردند.
دانش های تو به وسیله دروازه شهرستان حکمت و دانشت علی بن ابیطالب در
میان بندگان و شهرها و کشورها منتشر می گردد.

به زودی دیدگانت به وجود دخترت فاطمه (سلام الله علیها) روشن می
شود، و از وی و همسرش علی، حسن و حسین که سروران بهشتیان خواهند
بود، پدید می آیند.

عنقریب دین تو در نقاط جهان گسترش می یابد. دوستان تو و برادرت علی
پادش بزرگی خواهند یافت. لوای حمد را به دست تو می دهیم، و تو آن را به
برادرت علی می سپاری. پرچمی که در سرای دیگر همه پیغمبران و صدیقان
و شهیدان در زیر آن گرد می آیند، و علی تا درون بهشت پرنعمت فرمانده آنها
خواهد بود.

من در پیش خود گفتم: «خدا یا! این علی بن ابیطالب که او را به من وعده می
دهی کیست؟ آیا او پسر عم من است؟ ندا رسید ای محمد! آری، این علی بن
ابطالب برگزیده من است که به وسیله او این دین را پایدار می گردانم، و بعد از تو
بر همه پیروانت برتری خواهد داشت. (۱۳)

در این حدیث همه چیز راجع به آغاز کار پیغمبر گفته شده است. جای تعجب
است که مفسران اسلامی به خصوص مفسران شیعه از این حدیث شریف و نقل
آن در تفسیر سوره اقرا غافل مانده اند، با ای نکه نکات جالب و تازه ای از تاریخ
حیات پیغمبر را بازگو می کند، که می باید مسلمانان از آن آگاه گردند.

ملاحظه می کنید که پیغمبر بدون هیچ گونه تشریفات مادی یا اشکالاتی که
در احادیث اهل تسنن بود، به مقام عالی پیغمبری رسید. با قدم هائی شمرده و
دیدنی وسیع و قدرتی خارق العاده به خانه بازگشت.

همین که وارد خانه شد پرتوی از نور و بوئی خوش فضای خانه را فرا گرفت. خدیجه پرسید این چه نوری است؟ پیغمبر فرمود: این نور نبوت است. ای خدیجه! بگو لا اله الا الله و محمد رسول الله. سپس پیغمبر ماجرای بعثت را چنانکه اتفاق افتاده بود برای خدیجه شرح داد و افزود که جبرئیل به من گفت: «از این لحظه تو پیغمبر خدائی».

خدیجه که از سالها پیش هاله ای از نور نبوت در سیمادرخشان همسر محبوب خود دیده و از کردار و رفتار و گفتار او هزاران راز نهفته و شادی بخش خوانده بود گفت: به خدا دیر زمانی است که من در انتظار چنین روزی به سر برده ام، و امیدوار بودم که روزی تو رهبر خلق و پیغمبر این مردم شوی. (۱۴)

بدین گونه محمد بن عبدالله برانزده ترین مردم قریش که سوابق درخشان او نزد عموم طبقات روشن و از لحاظ ملکات فاضله و سجایای اخلاقی و خصال روحی شهره شهر بود، برفراز کوه حراء از جانب خداوند یکتا به مقام عالی نبوت و رهبری خلق برگزیده شد، و خاتم انبیا گردید.

نظر ما در پیرامون بعثت پیغمبر (ص)

نکته اساسی که قرآن در نزول وحی به پیغمبر بازگو می کند، و متاسفانه کسی توجه نکرده است، این است که همه مفسران اسلامی نوشته اند، و در تمام احادیث نیز هست که در روز بعثت فقط پنج آیه آغاز سوره «اقرا» بر پیغمبر نازل شد.

این پنج آیه از «اقرا باسم ربک الذی خلق» آغاز می گردد. و به «الملم یعلم» ختم می شود. هیچ کس نگفته است «بسم الله» این سوره کی نازل شده؟ و آیا نخستین سوره قرآن بسم الله داشته است یا نه؟ اگر داشته است چرا نگفته اند، و اگر نداشته است آیا بعدها آمده است، یا طور دیگر بوده؟ همگی سؤالاتی است که پاسخی برای آن نمی بینیم.

ما پس از تحقیقا زیاد به این نتیجه رسیده ایم که جبرئیل از پیغمبر خواست آیه «بسم الله الرحمن الرحیم» را که در آغاز سوره بود، به زبان آورد. «اقرا باسم ربک» نیز به همین معنا است. بآ «بسم» هم به گفته بعضی از مفسرین زائده است یعنی معنا ندارد و فقط برای زینت در کلام است. در حقیقت جبرئیل پس از قرائت «بسم الله الرحمن الرحیم» از آن حضرت خواست که نام خدا یعنی

بسم الله الرحمن الرحيم را قرائت کند. و آنرا به زبان آورد. ولی چون پیغمبر در آغاز کار و اولین برخورد با پیک وحی نمی دانست نحوه قرائت نام خدا که جبرئیل از وی می خواست چگونه است، پرسید: ما اِقرأ؟ یعنی: چه بخوانم، و نام خدا که باید قرائت کنم چیست و ترکیب آن چگونه است؟ جبرئیل بار دیگر تکرار کرد و گفت: «بسم الله الرحمن الرحيم - اقرا بسم ربك الذی خلق -» یعنی نام خدایت را قرائت کن و بگو بسم الله الرحمن الرحيم.

در این مورد چند حدیث معتبر و بسیار جالب در چند منبع مهم اسلامی و شیعه هست که از هر نظر جالب می باشد. ولی جای کمال تاسف است که چرا مفسران ما این دو حدیث را در تفسیر سوره «اقرا» نیاورده اند. حدیث اول در کتاب «کافی» باب (فضل قرآن) است که امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «نخستین چیزی که بر پیغمبر نازل شد بسم الله الرحمن الرحيم - اقرا بسم ربك بود!»

حدیث دوم در «عیون اخلاص الرضا» شیخ صدوق از امام هشتم حضرت رضا (علیه السلام) روایت می کند که فرمود: «اولین بار که جبرئیل بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد گفت: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم - بسم الله الرحمن الرحيم - اقرا بسم ربك الذی خلق...»

حدیث سوم در «محاسن بقری» ج ۱ ص ۴۱ از صفوان جمال روایت می کند که گفت حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: هیچ کتابی از آسمان نازل نشد مگر اینکه در آغاز آن «بسم الله الرحمن الرحيم» بود. (۱۵)

با توجه به این سه حدیث ارزنده و گویا، می گوییم که پیک وحی الهی سوره اقرا را به عکس آنچه مشهور است نخست هنگام بعثت باشش آیه آورد: آیه اول همان «بسم الله الرحمن الرحيم» بود. و از پیغمبر خواسته بود همان آیه اول یعنی: «بسم الله الرحمن الرحيم» را قرائت کند، یعنی قبل از هر چیز «بسم الله» بگوید و سرآغاز کار نبوت خود را با نام خدا آن هم بدان گونه که خدا خواسته بود، هماهنگ سازد.

پس «اقرا بسم ربك» یعنی: نام خدایت را بخوان. مطابق نقل علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش، پیغمبر پرسید چه بخوانم؟ جبرئیل مجدداً گفت: «بسم الله الرحمن الرحيم - اقرا بسم ربك الذی خلق...» یعنی نام خدا را که مأمور هستی بخوانی، همین «بسم الله الرحمن الرحيم» است، و پیغمبر بار دوم «بسم الله» را برای نخستین بار خواند و با آن آشنا شد. همان که خود پیغمبر بعدها به ما دستور داده است که هیچ کاری را آغاز نکنید مگر این

که اول بگوید: «بسم الله الرحمن الرحيم».

آری، هنگامی که حقایق اسلامی را برگزیدگان الهی بیان کنند، چنین خواهد بود، که مردم بی خبر را با آنچه واقعیت دارد آشنا می سازند.

به عبارت روشن تر آنچه خداوند به وسیله جبرئیل در آغاز وحی و اولین لحظه پیغمبری خاتم انبیا (صلی الله علیه و آله) از آنحضرت خواسته بود به زبان آورد و قرائت کند فقط گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» بود! بقیه آیات همان طور که پیکوچی مخواند مانند موارد بعدی دردم در سیهه مقدس آن حضرت نقش می بست و دیگر نیازی به تکرار پیغمبر نداشت تا از حفظ کند. این بود واقعیت بعثت از زبان ائمه اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام)، و توضیح ما به طور اجمال.

پی نوشت

- ۱- سیره ابن هشام - ج ۱ ص ۱۵۴ سیره ابن هشام که آنرا قدیمترین تاریخ حیات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دانسته اند، تلخیص از «سیره النبی ص» تألیف محمد بن اسحاق بن یسار مطلبی متوفای سال ۱۵۱ ه است که ابن حجر عسقلانی شافعی در کتاب «تقریب» رمی به تشیع او نموده است. ابن هشام، یعنی عبدالملک بن هشام حمیری، خود در سال ۲۱۸ ه وفات یافته است.
- ۲- (سیره حلبیه - ج ۱ ص ۳۸۱)
- ۳- (همان کتاب - ج ۱ ص ۳۸۲)
- ۴- (همان کتاب - ج ۱ ص ۳۸۲)
- ۵- (تاریخ طبری - ج ۳ ص ۱۱۴۹ - سیره ابن هشام، ج ۱ ص ۱۵۵)
- ۶- (سیره حلبیه - ج ۱ ص ۳۸۰ - ۳۹۱)
- ۷- (مناقب ابن شهر آشوب - ج ۱ ص ۴۴)
- ۸- (در زیارت وارث حضرت سیدالشهداء امام حسین علیه السلام می خوانیم که: «گواهی می دهم تو نوری بودی در صلب های شامخ پدران و رحم های پاک مادرانت، به طوری که ایام جاهلیت نتوانست آن را با اخلاق و آداب و رسوم پلید خود آلوده سازد، و چهره درخشان آن را دگرگون گرداند».)
- ۹- (حدیث عایشه درباره آغاز وحی که مستند همگی دانشمندان سنی و شیعی است در جزء اول «صحیح بخاری» و تفسیر سوره اقرا جزء سوم آن، و باب ایمان «صحیح مسلم نیشابوری» و تفسیر سوره اقرا در «صحیح ترمذی» و سنن نسائی آمده است.)
- ۱۰- (کتاب «اجتهاد در مقابل نص» ترجمه النص والاجتهاد مرحوم شرف الدین به قلم نویسنده این سطور - ص ۴۱۲)
- ۱۱- («سیره حلبیه» جلد اول از ۳۳ تا ۴۲)
- ۱۲- (به یاری خداوند این کتاب با تفصیل بیشتر و تحقیق کامل در آینده منتشر خواهد شد.)
- ۱۳- («بحار الانوار» علامه مجلسی - ج ۱۸ ص ۲۰۵ و ج ۱۷ ص ۳۰۹ چاپ جدید.)
- ۱۴- (مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۳۶)
- ۱۵- (مفاخر اسلام - تألیف نویسنده - ج ۱ ص ۳۶۸)

ایام البیض

نویسنده: جمال الدین بانج فروزش

«ایام» جمع یوم به معنای روز و «بیض» جمع «ابیض» به معنای سفید و درخشان است که به روزهای سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم هر ماه قمری گفته می‌شود. و به عقیده مسلمانان ایام البیض ماه‌های رجب، شعبان و رمضان دارای فضیلت بسیار می‌باشد که در شریعت و فقه اسلام بر اقامت سه روز در مسجد جامع برای عبادت خدا و تهذیب نفس اطلاق می‌گردد.

ابن مسعود سبب نامیدن این ایام به «ایام البیض» را چنین نقل می‌کند. از نبی اکرم (ص) شنیدم که می‌فرمودند: هنگامی که جناب آدم (ع) عصیان پروردگارش را نمود منادی از عرش ندا داد. ای آدم از جوار رحمت من بیرون شو، زیرا کسی که عصیان مرا کند در جوار من نیست، حضرت آدم و فرشتگان گریستند، سپس خداوند جبرئیل را نزد حضرت آدم فرستاد. جبرئیل حضرت آدم را در حالی که رنگ او از نورانیت بهشتی به تیرگی تغییر کرده بود به زمین فرود آورد. و ملائکه با دیدن این وضعیت فریاد برآوردند: پروردگارا، خلقی آفریدی و از روح برگزیده خود در او دمیدی و ملائکه را به سجده او درآوردی و به یک گناه سفیدی او را به سیاهی مبدل کردی. پس منادی از آسمان ندا کرد که امروز را برای خداوند روزه بگیر و آن روز سیزدهم ماه بود و چون آدم آن روز را روزه گرفت و قسمتی از تیرگی حضرت آدم (ع) برطرف گشت تا اینکه

در انتهای این سه روز به حالت اول خود برگشت به این دلیل این ایام را «ایام البیض» نامیده شد.

قدمت ایام البیض

شرح و نزول برخی از آیات قرآن کریم دال بر این است که ایام البیض در ادیان الهی سابقه دیرینه ای داشته و در اسلام استمرار یافته و احتمالا پاره ای از احکام و شرایط آن تغییر کرده است.

خداوند در قرآن کریم می فرماید: «و عهدنا الی ابراهیم و اسمعیل ان طهرا بیته للطائفین و العاکفین و الرکع السجود» و ما به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و رکوع کنندگان و سجده کنندگان از هرگونه آلودگی تطهیر کنند.

علامه طباطبایی (ره) در تفسیرالمیزان می نویسد: زمانیکه حضرت مریم به افتخار ملاقات به فرشته الهی نایل آمد از مردم فاصله گرفت، هدف از دوری نمودن از مردم روی آوردن به سنت اعتکاف بوده است.

علامه مجلسی در بحارالانوار از اعتکاف حضرت سلیمان (ع) در بیت المقدس روایت کرده است و علامه حلی (ره) نیز در کتاب تذکره الفقها به مشروعیت این ایام در ادیان پیش تصریح نموده است که «ایام البیض» دارای پیشینه ای به قدمت تمام ادیان الهی و آسمانی است.

پیشینه ایام البیض در ایران

ایام البیض در ایران دارای فراز و نشیب های زیادی بوده است. اما آنچه قابل تامل است اینکه هر زمان علمای برجسته به این ایام اهتمام داشته اند و شرایط اجتماعی و سیاسی نیز اقتضا می کرد، ایام البیض رونق داشته از جمله در عصر صفوی به همت دو عالم بزرگ شیخ بهایی و شیخ لطف الله آملی اعتکاف در حداکثر شهرهای ایران رواج یافته و نیز در زمان آیت الله العظمی بروجردی همت زیادی در توسعه و رونق ایام البیض به کار رفته تا جایی که به دستور ایشان درس های حوزه تعطیل و معتکفان مورد ترغیب قرار گرفتند اما در بیشتر دوران به صورت محدود در مساجد شهرهای بزرگ مذهبی برگزار

می شد. اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی گرایش و توجه مردم به این سنت نبوی زیاد شد و آثار و برکات فردی و اجتماعی این عبادت انسان ساز زمینه گسترش و رشد آن را فراهم نمود که از سال ۵۷ با اقدامات و هماهنگی سازمان تبلیغات اسلامی این سنت حسنه در سراسر کشور به گونه ای فراگیر مورد توجه قرار گرفت و در میان خیل علاقمندان و مشتاقان بویژه جوانان رشد چشمگیری داشته است که حتی ایام البیض ماه رجب در کشور بیش از اعتکاف در دهه ماه مبارک رمضان رواج دارد.

اهداف ایام البیض

هدف از ایام البیض دو چیز می توان باشد: الف) هدف عبادی؛ قرآن کریم هدف از عبادت را ایمان و تزکیه نفس معرفی می نماید و می فرماید: «قد افلح من زکیها» کسی رستگار شد که نفس را تزکیه کرد. و در جایی دیگر می فرماید: «قد افلح المومنون» به راستی که مومنان رستگار شدند. همچنین می فرماید: «و اذکرو الله کثیرا العلکم تفلحون» خدا را بسیار یاد کنید تا شاید رستگار شوید. ب) تمرین انقطاع: معتکف در ایام البیض از همه تعلقات دنیایی می برد و تمام وقت به عبادت می پردازد یعنی هدف همان است که در مناجات شعبانیه از خداوند می خواهیم «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک» خدایا به من نهایت بریدگی وابستگی از غیر خودت را هدیه کن. آری ایام البیض فصلی است برای گریستن، برای ریزش باران رحمت، برای شستن آلودگی های گناه، برای تطهیر صحیفه اعمال، برای نورانی ساختن دل و صفا بخشیدن به روح.

فضیلت ایام البیض

در قرآن کریم ماده عکف ۹ مرتبه تکرار شده دو مورد آن آیات ۱۲۵ و ۱۸۷ سوره مبارکه بقره مربوط به موضوع ایام البیض است. خداوند در سوره بقره می فرماید: و ما به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و رکوع کنندگان و سجده کنندگان از هرگونه آلودگی تطهیر کنند. یعنی در فضیلت ایام البیض این بس که معادل طواف

کعبه و همتای رکوع و سجوده ذکر گردید.

حضرت رسول اکرم (ص) در مورد فضائل این ایام می فرماید: هرکس يك روز را به منظور کسب عنایت الهی و به نیت قرب خدا اعتکاف نماید، خداوند بین او و آتش سه خندق ایجاد می کند که فاصله هریک تا دیگری بیش از مسافت بین زمین و آسمان است» و در سخن گران بها دیگری می فرماید: المعتکف یعکف الذنوب؛ معتکف با اعتکافش گناهان را حبس می کند.

در کتاب شریف اقبال آمده است: حضرت آدم از خداوند پرسید خدایا محبوب ترین روزها و گرامی ترین زمانها نزد تو کدام است. خداوند وحی فرمود: محبوب ترین روزها نزد من نیمه رجب است. ای آدم در این روز بکوش تا با قربانی کردن، میهمانی دادن، روزه داشتن، نیایش کردن، بخشش خواستن، لاله الاالله گفتن به من تقرب و نزدیکی جویی. ای آدم من چنین تقدیر کردم که فرزندی از فرزندان تو را به پیامبری برانگیزم و روز نیمه رجب را به او و به امت ویژه سازم که در آن روز چیزی از من نخواهد جز اینکه به آنان ببخشم و غفو گذشت نخواهند. جز اینکه از گناهانشان درگذرم. ای آدم آنکه نیمه رجب را روزه دارد. ذکر گوید، خضوع و خشوع کند، صدق بدهد، نفس خویش را پاس دارد، پاداش جز بهشت نخواهد داشت. ای آدم به فرزندان گوشزد کن که در ماه رجب نفس خویش را پاس دارند و از کج راهی بپرهیزند که گناه در این ماه بس بزرگ است.

مقدس اردبیلی ایام البیض را عبادی مستقل و به مثابه حج و عمره و روزه و نماز و هر عبادت مستقل دیگری می داند و آیت الله جوادی آملی در مورد فضیلت این ایام می نویسد:

عبادت ذات اقدس اله، شئونی دارد نظیر طواف در حج و عمره، گاهی هم وقوف و عکوف و اقبال همراه با تعظیم و بزرگداشت را در خانه خود واجب یا مستحب می شمارد، نظیر اعتکاف. از اینکه اعتکاف در کنار طواف و عدل رکوع و سجود قرار گرفته معلوم می شود که از بارزترین مصادیق بندگی در پیشگاه ذات اقدس اله است.

فوائد ایام البیض

الف: اخروی

آمرزش گناهان: من اعتکف ایمانا و احتسابا غفرله تقدم من ذنبه» اعتکاف از

روی ایمان و یقین باعث مغفرت او می شود.

نزدیکی به خدا: در حدیث معراج خداوند از پیامبر خود سوال می کند: ای احمد! آیا میدانی در چه هنگام بنده به مقام قرب من نایل می شود؟ بعد در جواب میفرماید: زمانی که گرسنه یا در حال سجده باشد.
دوستی به خدا: «والذین آمنوا اشد حباله» آنانکه ایمان آورده اند به شدت خدا را دوست دارند.

رسیدن به بهشت و نعمت های الهی: «والذین هم علی صلواتهم یحافظون اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون» آنانکه از نمازهایشان محافظت می کنند آنان وارثان اند؛ آنانی که بهشت را به ارث می برند و در آن داخل هستند.

ب: دنیوی

تقویت اراده: حضرت علی (ع) می فرمایند: «من استدام ریاضه نفیسه انتفع» هرکس به طور مداوم ریاضت بکشد نفع می برد.
انس بامعنویت: در پرتو اعمال ایام البیض و ارتباط روانی معتکف دوری برایش مشکل است.

دوری از غفلت: «اقم الصلاه لذکری» ذکر همان دوری از غفلت است. غفلتی که اگر به ذکر مبدل نگردد موجبات سقوط آدمی را فراهم می آورد.
تواضع و فروتنی: غرور و تکبر از معتکف رخت برمی بندد و در مقابل هم نوع خود تکبر نمی ورزد. بلکه فروتنی را پیشه خود خواهد ساخت.

ج: فرهنگی و اجتماعی

ایجاد زمینه مناسب برای اندیشیدن و تعقل
فرصت برای نیایش نماز، تلاوت قرآن و ... و فراهم آوردن زمینه توبه و بازگشت

تقویت و گسترش ارزشها و هنجارهای اسلامی و انسانی
کاهش جرم و فساد و هدفمند شدن زندگی
آشنایی و برقراری ارتباط دوستانه و گسترش محبت
آری معتکف با عبادت خالصانه سه روز خود، به پالایش درونی رسیده، تا ضمن نزدیکی هرچه بهتر و بیشتر به معبود، روح خویش را نیز تطهیر کرده و امکان برخورداری از رحمت بیکران الهی را خواهد داشت.

اعمال ایام البیض

در اعتکاف همواره ایام مشهور و مورد اهمیت و اصحاب معرفت بوده است که از آن جمله می توان به اعمال ایام البیض اشاره نمود که انجام آن به اختصار چنین است.

الف: تاکید در استجاب روزه ای ایام البیض

حضرت رسول اکرم (ص) می فرماید: هرکس سه روز از وسط ماه رجب (سیزدهم تا پانزدهم) را روزه بدارد و در شب هایش به نماز شب قیام کند از دنیا رحلت نمی کند مگر با توبه نصوح. و امام صادق (ع) فرمود: هرکس ایام البیض ماه رجب را روزه بگیرد خداوند متعال به ازای هر روز ثواب روزه داری و شب زنده داری یک سال را برای او می نویسد و او روز قیامت در جایگاه ایمن شدگان از آتش دوزخ خواهد ایستاد.

ب: اعمال ام داوود:

از عمده ترین اعمال ایام البیض اعمال ام داوود است و برای برآمدن حاجات و برطرف شدن گرفتارها و دفع ظلم ظالمان موثر است و کیفیت و اجرای آن در کتب مفاتیح و مصباح شیخ و ... آمده است.

علامه مجلسی درباره کمال ایام البیض می نویسد: کمال ایام البیض در آن است که اندیشه و دل و اعضا بر مجرد عمل صالح وقف گردد و بر در خانه خدای جلیل و در برابر اراده مقدس او به حبس درآید و به زنجیر مراقبت او به بند کشیده شود و از آن چه روزه دار از انجام آن خودداری می کند به طور تمام و کمال بازداشته شود.

ج: خواندن آیات قرآن کریم

در این ایام سفارش به خواندن آیات سوره انعام، اسرا، کهف، لقمان، یاسین، صافات، فصلت، شوری، دخان، آیه الکرسی، فتح، واقعه، ملک، قلم، انشقاق تا پایان قرآن گردید.

د: و از دیگر اعمال این ایام خواندن دعای اسفتاح، زیارت امام حسین (ع)، به جای آوردن چهار رکعت نمازی که حضرت امیر در این روز به جای آورد.

خواندن دعای یا مذل کل جبار و ...

تفکر و ایام البیض

برترین عبادت در ایام البیض براساس آیات و روایات تفکر و تدبر است. لذا شایسته است که انسان در این ایام به مسائل خداشناسی، خودشناسی و ... به تفکر و اندیشه بپردازد.

حضرت علی(ع) درباره تفکر می فرماید: اندیشیدن انسان را به نیکی و انجام آن می کشاند. امام رضا(ع) در این باره می فرماید: عبادت به نماز و روزه بسیار نیست عبادت یعنی اندیشیدن در امر خدای عزوجل. اهمیت و ارزش تفکر در این است که گاه يك ساعت اندیشیدن موجب توبه از گناهان و عبادت تمام عمر می شود.

آری ایام البیض فرصت خوبی برای تفکر است تا اینکه انسان از حالت غفلت خارج شود و هوشیارانه به زندگی خود ادامه دهد که از جمله این محورهای می توان به تفکر در آثار خداوند، تفکر در دین، تفکر در دنیا، تفکر در طبیعت، تفکر در قیامت، تفکر در عاقبت به خیرها و شرها، تفکر در فرصتها، حسابرسی اعمال، تفکر در بهشت و نعمات آن و ... اشاره نمود.

فرصت و ایام البیض

ایام البیض فرصت مناسبی است که انسان به خویشتن پرداخته و معایب و کاستی های خود را شناخته و برای رفع نقصان و تکامل آن بکوشد. زیرا با ویژگی هایی که اسلام برای ایام البیض بیان کرده پاسخی است به نیازهای روحی و فرصتی است مغتنم برای رو آوردن به خود و خدای مهربان. زیرا انسان طبق وعده الهی در آیه ششم سوره مبارکه انشقاق، سرانجام به دیدار معبود نایل خواهد شد و برای رسیدن به محبت خداوند باید راه عبادت حقیقی را در پیش بگیرد و گاهی در انس با پروردگار بایستی در گوشه ای خلوت گزید و دور از همه عنوان ها و تعلقات دنیایی، در حال خود بیندیشد و با سوز دل و اشک چشم، زنگار و سیاهی را از چهره جان خود بزاید و زاد و توشه آخرت تامل کند. «الانفراد راحة المتعبدين» خلوت گزیدن آسایش عبادت گران است. زیرا

ایام البیض بهترین موقعیت برای خلوت کردن است «کل یحب خلوه حبیبه» هر محبی دوست دارد که با محبوب خویش خلوت کند. حتی پیامبران الهی با توجه به این نیاز روحی فرصت هایی را نیز برای خلوت کردن خویش با خدای مهربان فراهم می ساخته اند که یکی از بهترین فرصت ها ایام البیض می باشد.

جوان و ایام البیض

در فرهنگ اسلامی روی آوردن جوانان به ایام البیض علاوه بر بهره برداری از فیض معنوی آن، جهاد مقدس است زیرا این سنت حسنه نقش بسیار مهمی در رویارویی با نفوذ فرهنگ بیگانه ایفا می کند. جوانی که در مراسم ایام البیض طعم شیرین ایمان و انس با خداوند را چشیده و لذت های مادی در دیدگان او حقیر و بی ارزش جلوه کند به راحتی می تواند از گرداب فساد و باورهای ضد دینی به سلامت عبور کنند.

آری میزان علاقه جوانان ایران اسلامی به این ایام به حدی است که به شهادت آمار و مشاهدات عینی در سنوات گذشته بیش از هشتاد و پنج درصد معتکفان را جوانان تشکیل داده اند این استقبال گسترده از این مراسم معنوی خود پاسخ قاطعی است بر کسانی که جوانان جامعه را بریده از دین و انقلاب معرفی می کنند. جوانانی که به تعبیر مقام معظم رهبری برخوردار از معرفت دینی بالا و ایمان عمیق است.

زیباترین ولادت در ایام البیض

در عالم خلقت تاکنون ولادتی به زیبایی ولادت حضرت علی (ع) مشاهده نشده است. و بنابر قول مشهور بعد از سی سال از عام الفیل خدای بزرگ بر ابوطالب و فاطمه بنت اسد منت نهاد تا فرزند آنان در مبارک ترین ایام، برترین ماه ها، در مقدس ترین بقاع روی زمین، روز جمعه سیزدهم ماه رجب، داخل بیت الحرم، حرم امن الهی به دنیا آمد تا نشان کمال عظمت شیعیان و افتخار ویژه برای پیروان راستین خویش باشد که قبل از او و بعد از او مولودی در آنجا به دنیا نیامده و نخواهد آمد.

۱۳ رجب روز میلاد مظهر علم و عزت و عدالت و سخاوت و شجاعت، اسدالله الغالب، علی بن ابیطالب (ع) و روز بزرگداشت مقام پدر گرامی باد.

نوروز از دیدگاه اسلام



امام صادق (ع) فرمود: ((نوروز، روزی است که خداوند از بندگان پیمان‌هایی گرفت که تنها خدای یکتا را بپرستند، و برای او هم‌تأقرار ندهند، و ایمان به رسولان و حجت‌های خدا و امامان (ع) بیاورند، و روزی است که کشتی نوح (ع) بر کوه جودی نشست...)) و نیز از آن حضرت نقل شده است که فرمود: ((نوروز همان روزی است که ابراهیم خلیل (ع) بت‌های قومش را که در آن روز برای شرکت در مراسم جشن از شهر خارج شده بودند شکست.))

نوروز، پیش از اسلام

پیش از اسلام، نخستین روز بهار را عید و جشن ملی به شمار می‌آوردند و از آن به ((عید باستانی)) یاد می‌کردند.

به عقیده بعضی نخستین کسی که از ((نوروز)) تجلیل کرد، و آن روز را عید ملی شمرد، جمشید بود. (۱) جمشید بر سراسر جهان تسلط یافت، و سرزمین ایران را آباد کرد، و اسباب کارها و امور، در نوروز برای او تکمیل و موزون گردید، از این رو این روز، آغاز سال عجم گردید. (۲)

جمشید پسر تهمورث، از شاهان افسانه ای پیش از تاریخ ایران (قبل از مادها) است. روزی که او بر تخت سلطنت نشست، اولین روز بهار بود؛ آن را ((نوروز)) خواند و جشن گرفت. جمشید مدتی طولانی سلطنت کرد، تا آن که مغرور شد و خود را خدای جهان نامید. سرانجام ضحاک با همکاری و همیاری مردم، او را از سلطنت خلع کرد، و روزی در کنار دریای چین او را دید، و با اربه، دو نیمش کرد (۳) و به زندگی سلطه جویانه اش پایان داد.

بنا به روایتی، امام صادق (ع) فرمود: ((نوروز، روزی است که خداوند از بندگانش پیمان هایی گرفت که تنها خدای یکتا را بپرستند، و برای او همتا قرار ندهند، و ایمان به رسولان و حجت های خدا و امامان (ع) بیاورند، و روزی است که کشتی نوح (ع) بر کوه جودی نشست...)) (۴)

و نیز از آن حضرت نقل شده است که فرمود: ((نوروز همان روزی است که ابراهیم خلیل (ع) بت های قومش را، که در آن روز برای شرکت در مراسم جشن از شهر خارج شده بودند، شکست...)) (۵)

مجوسیان نیز از قدیم، به نوروز اهمیت می دادند و در آن روز به همدیگر تبریک می گفتند و برای همدیگر هدیه می فرستادند. هم چنین گفته اند: در عصر خلافت امیرمؤمنان علی (ع)، مجوسیان چند ظرف نقره که در آن ((شکر)) ریخته بودند، در نوروز به آن حضرت هدیه کردند، آن حضرت هدیه آنها را پذیرفت و ((شکر)) ها را بین یاران خود تقسیم کرد، و آن ظروف را به عنوان جزیه (مالیات سرانه آنها) قبول کرد. (۶)

بنابر همان روایت امام صادق (ع)، حادثه شگفت زنده شدن هزاران نفر از بنی اسرائیل قبل از اسلام، به فرمان خدا که در آیه ۲۴۳ بقره به آن اشاره شده است، در نوروز رخ داده است: (۷) که در یکی از شهرهای شام، بر اثر رواج بیماری

طاعون، بسیاری مردند. این بیماری در حقیقت مجازاتی از طرف خدا برای آنها بود، زیرا رهبر الهی شان آنها را به جهاد با دشمن فرا خوانده بود، ولی آنها سرپیچی کرده بودند. در این میان هزاران نفر (طبق پاره ای روایات، ده هزار یا هفتاد هزار یا هشتاد هزار نفر) به بهانه گریز از طاعون، از شهر خارج شدند، و پس از فرار، در خود احساس قدرت و استقلال نمودند و با نادیده گرفتن اراده الهی، و چشم دوختن به عوامل طبیعی، دچار غرور شدند، خداوند آنها را نیز در همان بیابان با همان بیماری نابود ساخت. سالیانی گذشت، و حضرت حزقیل (ع) یکی از پیامبران بنی اسرائیل - از آن جا عبور می کرد، و از خدا خواست که آنها را زنده کند، خداوند دعای او را اجابت کرد. آن روزی که آنها زنده شدند، نوروز بود. (۸)

از مجموع این مطالب به دست می آید که نوروز، قبل از اسلام، روز محترم و خاصی بود، و با پدیدایی رخدادهایی در آن روز که غالباً مثبت بوده اند بر اهمیت و شهرت آن افزوده شد.

نیکو داشت نوروز پس از اسلام

پس از اسلام نیز طبق پاره ای روایات، از این روز تجلیل شده است. هم چنین بروز رخدادهایی مهم موجب افزایش عظمت و احترام آن شده است. در حدیث ((معلی بن خنیس)) (۹) از امام صادق (ع) - که علامه مجلسی می گوید آن را در کتب معتبر دیده است - به چند رخداد بزرگ در نوروز، بعد از اسلام اشاره شده است، از جمله فرمود:

((وهو الیوم الذی نزل فیہ جبرئیل علی النبی (ص)، وهو الیوم الذی حمل فیہ رسول الله (ص) امیرالمومنین (ع) علی منکبه حتی رمی اصنام قریش من فوق البیت الحرام فهممها، و كذلك ابراهیم، و هو الیوم الذی امر النبی اصحابه ان یبایعوا علیا بامر المومنین، و هو الیوم الذی وجه النبی علیا (ع) الی وادی الجن یاخذ علیهم البیعہ له، و هو الیوم الذی بویع لامیرالمومنین (ع) فیہ البیعہ الثانیه، و هو الیوم الذی ظفر فیہ باهل النهروان، و قتل ذوالثدیہ، و هو الیوم الذی یظفر فیہ قائمنا و ولایه الامر و هو الیوم الذی یظفر فیہ قائمنا بالرجال، فیصلبه علی کناسه الکوفه، و ما من یوم نبروز، الا و نحن نتوقع فیہ الفرج، لانه من ایامنا و ایام شیعتنا، حفظته العجم، و ضیعتموه انتم؛ نوروز روزی است که:

۱. جبرئیل بر پیامبر نازل شد؛
 ۲. پیامبر (ص)، علی (ع) را بر دوش خود گرفت، تا علی (ع) بت های قریش را از بالای خانه کعبه فرو ریزد. هم چنین ابراهیم (ع) در چنین روزی بت ها را شکست؛
 ۳. پیامبر (ص) به اصحاب خود امر کرد (در روز غدیر خم) با علی (ع) به عنوان امیر مومنان، بیعت کنند؛
 ۴. پیامبر (ص) علی (ع) را به ((وادی جنیان)) فرستاد، تا از آنها در پذیرش اسلام و پیامبر (ص) بیعت بگیرد؛
 ۵. در چنین روزی (بعد از مرگ عثمان) برای خلافت حضرت علی (ع) بیعتی دوباره شد؛
 ۶. در چنین روزی علی (ع) (در عصر خلافتش) در جنگ نهروان بر خوارج پیروز شد، و مخدج ذوالثدیبه (سردمدار خوارج) را کشت؛
 ۷. در چنین روزی قائم ما (عج) و صاحب امر از پرده غیب، آشکار می شود؛
 ۸. در چنین روزی قائم ما (عج) بر دجال (طاغوت خودکامه عصر) پیروز می گردد، و او را در میدان کناسه کوفه به دار می کشد؛
 ۹. هیچ نوروزی بر ما نمی گذرد، مگر این که ما در آن روز امید فرج قائم (عج) را داریم، زیرا آن روز، از روزهای ما و از روزهای شیعیان ما است، عجم ها آن را پاس داشتند، ولی شما (عرب ها) آن را تباه ساختید))، (۱۰)
- چنان که گفته آمد پدیدار شدن نه رخداد بسیار بزرگ، پس از ظهور اسلام موجب عظمت و پاسداشت نوروز شده است.
- عالم بزرگ و مجتهد سترگ، بنیانگذار حوزه علمیه نجف اشرف، شیخ طوسی (متوفای سال ۴۶۰ هـ.ق) در کتاب ((المصباح المتهجد)) از معلی بن خنیس روایت می کند که امام صادق (ع) فرمود: ((هرگاه نوروز فرا رسید، در آن روز غسل کن، و پاکیزه ترین لباس ها را بپوش، و با بهترین عطرها خود را خوشبو نما، و در این روز روزه بگیر، و پس از انجام نافله نمازها، و پس از نماز ظهر و عصر، دو نماز دو رکعتی (به نیت نماز نوروز) بخوان؛ در نماز اول، در رکعت اول پس از حمد، ده بار سوره قدر، و در رکعت دوم پس از حمد، ده بار سوره کافرون را بخوان، و در نماز دوم، در رکعت اول، پس از حمد، ده بار سوره توحید، و در رکعت دوم پس از حمد، ده بار سوره ناس و سوره فلق را بخوان، و پس از نماز، سجده شکر به جای آر، و در این سجده، دعای زیر را بخوان، که در این صورت خداوند گناهان پنجاه سال تو (یا پنج سال تو) را (اگر با شرایط باشد) می بخشد)). آن دعا این است:

((اللهم صل على محمد و آل محمد، الاوصيا المرضيين، و على ارواحهم و اجسادهم)) ((...دعا در مفاتیح الجنان، ذکر شده است)).
در نوروز این فراز از دعا را بسیار بخوان: ((یا ذا الجلال و الاکرام))

نوروز؛ رستاخیز طبیعت

نوروز، نخستین روز بهار است، نخستین روز سبزترین فصل سال، سرآغاز زنده شدن زمین و شکوفایی ها و وزیدن نسیم دل انگیز بهاری، و چهچهه مرغان؛ همه چیز در بهار، نشان گر نشاط و طراوت است و حتی باد شفا بخش بهاری نوید زندگی تازه می دهد؛

و به گفته مولوی در مثنوی:

گفت: پیغمبر به اصحاب کبار
تن میوشانید از باد بهار
آنچه با برگ درختان می کند
با تن و جان شما آن می کند

و به گفته سعدی:

که تواند بدهد میوه رنگین از چوب
یا که باشد که برآرد گل صد برگ از خار
این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود
هر که فکر نکند نقش بود بر دیوار
ارغوان ریخته بر درگه خضرای چمن
چشمه هایی که در او خیره بماند ابصار
کوه و دریا و درختان همه در تسبیح اند
نه همه مستمعان فهم کنند این اسرار
آفرینش همه تنبیه خداوند دل است
دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار
خبرت هست که مرغان سحر می گویند
کآخرای خفته سراز بالش غفلت بردار

بهار، درس خداشناسی و معادشناسی و تحول و رشد و تکامل است.

اگر انسان ها از این طبیعت زیبا، درس بیاموزند، در حقیقت اعتقاد به رستاخیز را آموخته اند، در این صورت باید سرآغاز چنان بعثتی را روز برتر نامید و آن را جشن گرفت.

اگر مراسم نوروز، بر این اساس پی ریزی گردد، و انسانها خود را همگام و همگون با محتوای دعای آغاز سال؛ که بیان گرتحول و نغمه توحیدی است، سازند که: ((یا مقلب القلوب و الابصار، یا مدبر اللیل و النهار، یا محول الحول و الاحوال، حول حالنا الی احسن الحال؛ ای خداوندی که گرداننده قلب ها و چشم ها هستی، و تدبیر کننده نظم شب و روز می باشی، ای دگرگون کننده حال و احوال، حال ما را به نیکوترین حال تبدیل ساز.)) قطعاً نوروز برای آنها پرفایده خواهد بود.

آنان که طعم توحید را چشیده اند، در ایام دل انگیز و پرنشاط آغاز بهار به پیروی از امامان (ع) آیاتی از قرآن همچون آیه زیر را تلاوت کرده و مفاهیم آن را در اعماق جانیشان دریافت می کنند که:

((ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لاولی الالباب؛ (۱۵) همانا در خلقت آسمان ها و زمین و آمد و شد شب و روز، قطعاً نشانه هایی برای صاحبان اندیشه است.))

هرگاه در مراسم نوروز، انسان ها به دنبال چنین مفاهیم سازنده و لذت بخشی بروند، قطعاً، چنین روزی مبارک است، ولی اگر از این ایام سوء استفاده شود و به جای مراسم سازنده، به خرافات روی آورند، مراسمی؛ مانند چهارشنبه سوری، سیزده بدر، و یافال گوش ایستادن... روشن است، که باطل گرای، و پناه بردن به امور پوچ و بی اساس، انسان را بی محتوا خواهد کرد، و آلوده نمودن نوروز به امور واهی، از خردورزی، دور است و باید خط بطلان بر چنین مراسمی کشید.

اسلام وقتی که ظهور کرد، در دوران جاهلیت مراسمی وجود داشت، اکثر آنها برخلاف عقل، منطوق و وجدان بود، خط بطلان بر همه آنها کشید، ولی مراسمی نیز وجود داشت، مانند تحریم جنگ در چهار ماه (رجب، ذنقعه، ذحجه و محرم) این رسم را که دربرگیرنده امنیت و آرامش است، امضا نمود، رسم دخترکشی را مردود دانست، ولی سنت دیه قتل انسان را که صد شتر بود، امضا کرد.

نوروز، مبارک، ستوده و مورد توجه امامان (ع) بود، و اختصاصی به ایرانیان ندارد، بلکه برای همه مسلمانان روز جشن و روز شگفت انگیزی است، مشروط بر این که با مراسم صحیح و سازنده همراه باشد، و از هرگونه باطل اندیشی و گناه، پرهیز گردد.

در این صورت حتی می توان آن را ((عید)) نامید، بدان دلیل که امیرمومنان علی(ع) فرمود: ((کل يوم لایعصى الله فيه فهو عید؛ (۱۶) هر روزی که در آن روز گناه نشود، آن روز، روز عید است.))

پی نوشت

پی نوشتها:

- ۱) آقا محمد مقدس اصفهانی، الاوائل، ص ۵۸۴.
- ۲) علامه مجلسی، بحار، ج ۵۹، ص ۱۴۱.
- ۳) جمعی از دانشمندان و نویسندگان، دائرة المعارف یا فرهنگ و هنر، ص ۱۲۶۰.
- ۴) بحار، ج ۵۹، ص ۹۲ و ج ۱۱، ص ۳۴۲.
- ۵) بحار، ج ۱۲، ص ۴۳. (ماجرای شکستن بت ها در عصر نمرود، به دست حضرت ابراهیم، در قرآن سوره انبیاء آیه ۵۸ آمده است)
- ۶) علامه مجلسی، بحار، ج ۴۱، ص ۱۱۸.
- ۷) همان، ج ۵۹، ص ۹۲.
- ۸) علامه طبرسی، تفسیر مجمع البیان، تفسیر قرطبی و آلوسی، تفسیر روح البیان، ذیل آیه ۲۴۳ بقره.
- ۹) معلی بن خنیس از دوستان و شیفتگان امام صادق(ع) بود، مرحوم شیخ طوسی(ره) در بیان او می نویسد: ((و کان محمودا عنده و مضی علی منهاجه؛ معلی، در محضر امام صادق(ع) شخص ستوده ای بود، و در حالی که در صراط امام صادق(ع) بود، از دنیا رفت.)) و شیخ بهایی(ره) می گوید: ((الحق ان معلی بن خنیس، ممدوح جدا؛ حق این است که معلی بن خنیس حقیقتا مورد ستایش است.)) علامه علیاری، بهجه الامال، ج ۷، ص ۴۸)
- از گفتنی ها این که: داوود بن علی، فرماندار مدینه، به فرمان عبدالله سفاح (اولین خلیفه عباسی) معلی بن خنیس را دستگیر کرد و به او گفت: ((فهرست شیعیان را به من بده.)) معلی نام آنها را فاش نساخت، و با قاطعیت گفت: اگر شیعیان، زیر قدم هایم باشند، قدمم را بر نمی دارم، داوود فرمان داد گردن او را زدند، و بیکر مطهرش را به دار آویختند، هنگامی که امام صادق(ع) از شهادت او آگاه شد، فرمود: ((قطعا برای داوود نفرین می کنم.)) امام صادق(ع) مشغول نماز شد و هنوز سر از سجده بلند نکرده بود که صدای شیون بلند شد، و گفتند داوود بن علی از دنیا رفت... (اقتباس از: محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۵۱۲ و ۵۱۳).
- امام صادق(ع) به داوود بن علی در مورد کشتن معلی اعتراض کرد و فرمود: ((قتلت رجلا من اهل الجنة؛ تو مردی از اهل بهشت را کشتی.)) (علامه علیاری، بهجه الامال، ج ۷، ص ۴۸)
- ۱۰) علامه مجلسی، بحار، ج ۵۹، ص ۹۲.
- ۱۱) شیخ طوسی، مصباح المتجهد، ج ۲، ص ۵۹۶؛ محدث قمی، مفاتیح الجنان، اعمال اول ماه و عید نوروز.
- ۱۲) رشید الدین ابن شهر آشوب طبرسی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۱۸ و ۳۱۹.
- ۱۳) محمد حسن رحیمیان، در سایه آفتاب، ص ۲۲۸ و ۲۲۷.
- ۱۴) علی رضا برازش، المعجم المفهرس لالفاظ احادیث بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۹۷۰۲.
- ۱۵) علامه مجلسی، بحار، ج ۵۹، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.
- ۱۶) آل عمران (۳) آیه ۱۹۰.
- ۱۷) سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۴۲۸.



سبحان
الله

الله
الله
الله
الله
الله

تأمل

علاء الدین
۱۰۶۰

دلایل تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه

پانزدهم رجب، در تاریخ اسلام سالروز تغییر قبله مسلمانان از بیت المقدس به خانه کعبه است. پیامبر اکرم (ص) پس از هجرت به مدینه منوره، از ربیع الاول سال اول تا نیمه رجب سال دوم هجری، به مدت هفده ماه، به سوی بیت المقدس نماز می گزاردند و سایر مسلمانان نیز به پیروی از آن حضرت، به آن سمت عبادت می کردند.

قبله، نماد توحید و جهت و نشانه اسلام و ادیان توحیدی است که ادیان الهی را از دیگر آیینها جدا می کند و به عبادتهای آدمی رنگ خدایی می دهد. خداوند برای هرامتی از امتهای پیشین، قبله مخصوصی تعیین کرده است تا به هنگام نیاز و نیایش، به سوی او متوجه شوند و از توجهات انحرافی در امان بمانند.

نخستین قبله

بیت المقدس، یکی از مقدسترین مکانهایی است که خاستگاه بسیاری از پیامبران بزرگ الهی بوده است و در ادبیات اسلامی نیز جایگاه ویژه ای دارد. مسجد الاقصی را باید یکی از مقدس ترین اماکن اسلامی برای مسلمانان جهان توصیف کرد. این مسجد اولین قبله مسلمانان جایی که در دوران پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد مصطفی (ص) ایشان به سوی این مسجد به اذن خداوند نماز پیامی داشتند و همچنین سومین حرم شریف پس از مسجد الحرام و مسجد النبی در مکه و مدینه است. مسجد الاقصی به گواه تاریخ نویسان دومین مسجد ساخته شده بر روی زمین پس از بیت الله الحرام محسوب می شود. نقل است که

حضرت آدم(ع) آنرا ساخته وزیر بنای آنرا چهل سال پس از ساختن بیت الله الحرام بنا به دستور خداوند نهاده است. بنابراین صرف نظر از اعتقادات دینی ما مسلمانان، قدمت ساخت این مسجد به بیش از یکهزار سال نیز سبب توجه جهانی به این مسجد خواهد بود.

با توجه به موقعیت ممتاز و شرافت بیت المقدس، پیامبر گرامی اسلام(ص) پس از مبعوث شدن به نبوت، مدت سیزده ماه در شهر مقدس مکه به سوی آن نماز خواند. حضرت پس از مهاجرت از شهر مکه به مدینه و تشکیل حکومت اسلامی، به روش خود ادامه داد و تا مدت‌ها نماز خود را به سوی قبله یهودیان (بیت المقدس) می خواند. این کار تا میانه های ماه رجب سال دوم هجری ادامه داشت.

بهانه جویی یهودیان

پیامبر گرامی اسلام(ص) علاقه زیادی به خانه کعبه داشت. علت علاقه حضرت به کعبه را باید در علاقه بسیار ایشان به حضرت ابراهیم(ع) و آثار او جست و جو کرد. افزون بر این، کعبه قدیمترین خانه توحید بود. از سوی دیگر، حضرت می دانست که بیت المقدس، قبله موقت مسلمانان است و آرزو داشت فرمان قبله بودن کعبه صادر و قبله نهایی تعیین شود. سرزنش‌ها و تحقیرهای بیش از اندازه یهودیان مدینه نیز باعث شده بود تا این انتظار به اوج خود برسد. اما از آنجا که حضرت تسلیم دستور خداوند بود، این تقاضا را بر زبان جاری نمی کرد. ایشان نیمه های شب از خانه بیرون می آمد و به آسمان نگاه می کرد و با نگاه های انتظار آمیزش، نشان می داد عشق و شوق فراوانی در دل دارد.

پایان انتظار

پیامبر اعظم(ص) برای تغییر قبله مسلمانان لحظه شماری می کرد و در انتظار نزول وحی خداوند بود. قرآن کریم لحظات انتظار را چنین بیان می کند: «نگاه های معنادار تو را به آسمان می بینم و تو را به سوی قبله ای که رضایت را جلب کند برمی گردانیم». هفده ماه از ورود پیامبر به شهر مدینه گذشته بود که انتظار به پایان رسید و دستور تغییر قبله صادر شد. این دستور در روز پانزده رجب سال

دوم هجری در حالی به پیامبر ابلاغ گردید که حضرت، دو رکعت از نماز ظهر را در مسجد بنی سالم به سوی بیت المقدس خوانده بود. در این حال جبرئیل امین نازل شد و بازوان پیامبر را گرفت و حضرت را به سوی خانه کعبه برگرداند. زنان و مردانی هم که در مسجد به پیامبر اقتدا کرده بودند، از حضرت پیروی کردند و به طرف کعبه برگشتند و دو رکعت آخر را به سوی کعبه خواندند. از آن روز، کعبه به عنوان قبله مستقل مسلمانان اعلام گردید. این مسجد هم اکنون نیز در شهر مدینه باقی است و به مسجد ذوقبلتین (دوقبله ای) معروف است.

کعبه

خانه کعبه، شریف ترین مکان در روی زمین است که از سوی خداوند به عنوان پناهگاه و کانون امن اعلام و مقررات شدیدی برای پرهیز از هرگونه درگیری و جنگ و خون ریزی در این سرزمین مقدس وضع شده است؛ به گونه ای که نه تنها انسان ها از هر قشر و گروهی، بلکه حیوانات و پرندگان نیز در امنیت کامل به سر می برند و هیچ کسی حق آزار آنها را ندارد.

از آیات قرآن کریم و روایات اهل بیت پیامبر و تاریخ اسلام استفاده می شود که خانه کعبه، پیش از حضرت ابراهیم و حتی در زمان حضرت آدم برپا بود. قرآن کریم می فرماید: «نخستین خانه ای که برای پرستش خداوند برای مردم ساخته شد، در سرزمین مکه بود». بر همین اساس، خانه کعبه کهن ترین مرکز توحید و پرستش ذات خداوند و برای همه مردم شبه جزیره عربستان ارزشمند و قابل احترام بود.

به سوی مسجد الحرام

یکی از برکات تغییر قبله مسلمانان به طرف خانه کعبه، کوتاه شدن زبان مخالفان اسلام بود. یهودیان، مسلمانان را سرزنش می کردند و می گفتند: «ما در تورات خوانده بودیم که یکی از نشانه های پیامبر آخر الزمان، نماز خواندن به دو قبله است، در حالی که ما این نشانه را در ایشان نمی بینیم.» با این بیان، مسلمانان نیز به شک می افتادند و پایه های حکومت اسلامی سست می شد.

از سوی دیگر، مشرکان نیز پیامبر اعظم (ص) را به فراموش کردن نخستین خانه توحیدی متهم می کردند. تغییر قبله، زبان هر دو گروه مخالف اسلام را بست. قرآن کریم با اشاره به این مطلب مهم می فرماید: ای پیامبر! از هر کجا خارج شدی، روی خود را به طرف مسجد الحرام کن تا مردم بهانه ای بر ضد شما نداشته باشند».

علل مهم تغییر قبله

بحث تغییر قبله و دلایل آن در تفاسیر مختلف آمده است که دو نمونه را ذکر می کنیم:

۱. در تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۴۲ سوره مبارکه بقره آمده است: تغییر قبله یکی از تحولات مهم تاریخ اسلام که موجی عظیم در میان مردم به وجود آورد؛ پیامبر اسلام (ص) مدت سیزده سال پس از بعثت در مکه، و یک سال و چند ماه بعد از هجرت در مدینه به امر خدا به سوی «بیت المقدس» نماز می خواند، ولی بعد از آن قبله تغییر یافت و مسلمانان مأمور شدند به سوی «کعبه» نماز بگذارند. مسلمانان در این مدت مورد سرزنش یهود قرار داشتند چرا که بیت المقدس در اصل قبله یهود بود آنها به مسلمانان می گفتند: اینان از خود استقلال ندارند و به سوی قبله ما نماز می خوانند، و این دلیل آن است که ما بر حقیم.

این گفتگوها برای پیامبر اسلام و مسلمانان ناگوار بود، آنها از یکسو مطیع فرمان خدا بودند، و از سوی دیگر طعنه های یهود از آنها قطع نمی شد، برای همین جهت پیامبر (ص) شبها به اطراف آسمان نگریسته و منتظر راه چاره های از سوی پروردگار عالمیان بود تا از دست طعنه های یهودیان خلاصی یابد. مدتی از این انتظار گذشت تا اینکه فرمان تغییر قبله صادر شد و در حالی که پیامبر دو رکعت نماز ظهر را در مسجد بنی سالم به سوی بیت المقدس خوانده بود جبرئیل ماء مور شد پیامبر (ص) را به سوی کعبه بگرداند.

یهود از این ماجرا سخت ناراحت شدند و طبق شیوه دیرینه خود به بهانه جوئی و ایراد گیری پرداختند. آنها قبلا می گفتند: ما بهتر از مسلمانان هستیم، چرا که آنها از نظر قبله استقلال ندارند و پیرو ما هستند، اما همین که دستور تغییر قبله از ناحیه خدا صادر شد زبان به اعتراض گشودند. چرا اینها از قبله پیامبران پیشین رو گردان شدند؟ اگر قبله اول صحیح بود این تغییر چه معنی دارد؟ و

اگر دومی صحیح است چرا سیزده سال و چند ماه به سوی بیت المقدس نماز خواندید؟! خداوند به پیامبرش دستور میدهد به آنها بگو شرق و غرب عالم از آن خداست، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند. (قل لله المشرق و المغرب یهدی من یشاء الی صراط مستقیم).

این يك دليل قاطع و روشن در برابر بهانه جویان بود که بیت المقدس و کعبه و همه جا ملک خدا است، اصلا خدا خانه و مکانی ندارد، مهم آن است که تسلیم فرمان او باشید هر جا خدا دستور دهد به آن سو نماز بخوانند، مقدس و محترم است، و هیچ مکانی بدون عنایت او دارای شرافت ذاتی نمی باشد. و تغییر قبله در حقیقت مراحل مختلف آزمایش و تکامل است و هر يك مصداقی است از هدایت الهی، او است که انسانها را به صراط مستقیم رهنمون می شود.» (تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۴۸۰ و ۴۸۱)

۲. مرحوم علامه طباطبایی در ذیل همین آیه چنین می نگارند: «قبله قرار گرفتن، خانه ای از خانه ها چون کعبه، و یا بنائی از بناها چون بیت المقدس، و یا سنگی از سنگها چون حجر الاسود، که جزء کعبه است، از این جهت نیست که خود این اجسام برخلاف تمامی اجسام اقتضای قبله شدن را دارد، تا تجاوز از آن، و نپذیرفتن اقتضای ذاتی آنها محال باشد، و در نتیجه ممکن نباشد که حکم قبله بودن بیت المقدس دگرگون شود و یا لغو گردد. بلکه تمامی اجسام و بناها و جمیع جهات از مشرق و مغرب و جنوب و شمال و بالا و پائین در نداشتن اقتضای هیچ حکمی از احکام برابرند، چون همه ملک خدا هستند، هر حکمی که بخواهد و بهر قسم که بخواهد و در هر زمان که بخواهد در آنها می راند، و هر حکمی هم که بکند بمنظور هدایت خلق، و بر طبق مصلحت و کمالاتی است که برای فرد و نوع آنها اراده می کند، پس او هیچ حکمی نمی کند مگر به خاطر این که بوسیله آن حکم، خلق را هدایت کند، و هدایت هم نمی کند، مگر بسوی آنچه که صراط مستقیم و کوتاه ترین راه بسوی کمال قوم و صلاح ایشان است.» (ترجمه تفسیر المیزان جلد ۱ صفحه ۴۷۹ و ۴۸۰)

توضیح بیشتر نیازمند توجه به امور زیر است:

۱. بر اساس آیات و روایات، کعبه از زمان پیدایش زمین مکان مبارک و مورد عنایت بوده است قرآن کریم در این مورد می فرماید: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ» در حقیقت نخستین خانه ای که برای مردم نهاده شده همان است که در مکه است و مبارک و برای جهانیان هدایت است.»

طبق برخی از روایات حضرت آدم (ع) خانه کعبه را بنا کرد و خود برگرد آن طواف

کرد. بنابراین کعبه اولین معبد جهانی و قدیمی ترین مرکز توحید، و قبله همه پیامبران الهی از حضرت آدم (ع) تا حضرت خاتم (ص) بوده است. لکن به خاطر مصالحی در ابتدای طلوع خورشید اسلام به طور موقت بیت المقدس به عنوان قبله مسلمین قرار می گیرد:

۲. آزمایش الهی: با توجه به این که کعبه متعلق به اعراب و مورد احترامشان بود و آن را سرمایه معنوی نژاد خود می دانستند و انتظار داشتند که در آیین اسلام نیز، کعبه به عنوان قبله انتخاب شود و مسلمانان به سوی کعبه نماز بخوانند، نماز خواندن به سوی بیت المقدس مشکل و برخلاف عادت بود و لذا تعبد و ایمان خاصی را می طلبید و می توانست درجه ایمان و تسلیم اعرابی را که مسلمان می شدند نشان دهد. یعنی در واقع یک امتحان و آزمون برای سنجش مؤمن واقعی از غیر مؤمن بود، قرآن کریم با صراحت این مطلب را بیان می دارد: «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلٰى عَقْبَيْهِ؛ مَا اَنْ قِبْلَةَ اٰی رَا كِه قِبْلًا بَرَّ اَنْ بُوْدِی (بیت المقدس)، تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از رسول خدا پیروی می کنند، از آنها که به جاهلیت باز می گردند باز شناخته شوند. در روایتی از امام عسکری (ع) نیز این فلسفه بیان شده است: «مردم مکه هوای قبله شدن کعبه را داشتند و خداوند با قبله قرار دادن بیت المقدس امتحانشان کرد تا معلوم شود چه کسی برخلاف هوای نفس خود، رسول خدا را پیروی می کند.

۳. کعبه در آن زمان کانون بت‌های مشرکان بود، در حالی که مهم ترین و اولین پیمان دین اسلام مبارزه با بت پرستی و دعوت به پرستش خدای یگانه بود، لذا به مسلمانان دستور داده شد، موقتا به سوی بیت المقدس - پایگاه دین توحیدی و معتقدان به توحید - نماز گزارند تا از شائبه هر گونه توجه به بت ها مبرا باشند و به این ترتیب صفوف خود را از مشرکین جدا سازند و روح تسلیم مطلق در برابر فرمان حق و توحید را در وجود خود نهادینه کنند اما هنگامی که به مدینه هجرت کردند و تشکیل حکومت و ملتی دادند و صفوف آنها از دیگران کاملا مشخص گردید و از امتحان الهی سربلند و پیروز بیرون آمدند دیگر ادامه این وضع ضرورت نداشت، در این هنگام به سوی کعبه قدیمی ترین مرکز توحید و پرسابقه ترن کانون انبیاء باز گشتند.

۴. به هر حال حکم قبله قرار گرفتن بیت المقدس از احکام موقتی بود که با تمام شدن مصالح موقتش آن حکم نیز به پایان رسید و لذا پیامبر (ص) انتظار می کشید که فرمان تغییر قبله صادر شد تا این که در نیمه رجب سال دوم

هجری دستور تغییر قبله نازل شد: «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا؛ نگاه های انتظار آمیز تو را به سوی آسمان (برای تغییر قبله) می بینم، اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن خشنود باشی باز می گردانیم.» از این آیه استفاده می شود که بیت المقدس قبله موقت مسلمان ها بوده است که پیامبر(ص) انتظار پایان یافتن آن را می کشید.

۵. مسدود شدن زبان مخالفان. قرآن کریم یکی از رازهای بزرگ تغییر قبله را اتمام حجت بر مخالفین اسلام ذکر می کند: «لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ»؛ یکی از مفسران در توضیح این آیه می فرماید: «اگر قبله تغییر نمی یافت - قطع نظر از مصالح که در تغییر قبله بود و به آن اشاره شد- زبان مخالفان بر روی مسلمانان باز می شد، از یک طرف یهود می گفتند ما در «تورات» خوانده ایم نشانه این پیامبر نماز خواندن به دو قبله است و این علامت در او نیست و از سوی دیگر مشرکان ایراد می کردند که او برای احیای آئین ابراهیم آمده است پس چرا خانه کعبه را که نخستین خانه توحید است فراموش کرده است، در این جا تغییر قبله زبان هر دو را بست.»

پرسش

آیا «علی مع القرآن و القرآن مع علی» حدیث است؟
مقصود از آن چیست؟

یکی از توصیفات پیامبر اسلام (ص) در مورد جایگاه امام علی (ع) در این روایت منعکس شده است: «عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ»؛ «علی با قرآن است و قرآن با علی است و آن دو از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در کنار حوض به من برسند».

این روایت در منابع شیعی [۱] و اهل سنت [۲] نقل شده است. اگرچه معنای ظاهری این سخن بلند نبوی واضح است، اما برخی اندیشمندان به بررسی مصادیق و زوایای آن نیز پرداخته‌اند، [۳] که به برخی از آنها در این نوشتار خواهیم پرداخت:

عبارت «مع القرآن» و «مع علی»، اگرچه به صورت جمله خبریه است، ولی می‌تواند هم بیان تکوینی داشته باشد؛ بدین معنا که؛ در واقع علی (ع) و قرآن با هم هستند و هیچ جدایی میان آنها نیست. و هم بیان تشریحی؛ یعنی نباید مردم این دو را از یکدیگر جدا نمایند و به یکی بدون دیگری تمسک کنند.

الف. توضیح بیان تکوینی:

دسته‌ای از روایات؛ بر همراهی قرآن و علی (ع) در عالم ملکوت دلالت دارند؛ از جمله در روایتی از امام صادق (ع) می‌خوانیم: «خداوند، ولایت ما اهل بیت را، محور قرآن و دیگر کتب [آسمانی] قرار داده است. محکومات قرآن بر گرد این ولایت دور می‌زند، اعتبار کتب، به این ولایت است، و [حقیقت] ایمان به وسیله این ولایت شناخته می‌شود». [۴] محوریت ولایت نسبت به کتب آسمانی، معنا نمی‌یابد جز به این که در عالم ملکوت و قبل از مرتبه وجود جسمانی، بین این ذوات مقدس و کتب آسمانی ارتباط معنوی وجود

داشته باشد.

مقام ملکوتی علی (ع) نیز که وی را شنوای صدای وحی کرده است، دلالت بر معیت علی (ع) و قرآن در عالم ملکوت دارد. خود آن حضرت در این باره می‌فرماید: «من نور وحی و رسالت را می‌دیدم و نسیم نبوت را استشمام می‌کردم. من به هنگام نزول وحی بر او [محمد] صدای ناله شیطان را شنیدم، از رسول خدا پرسیدم، این ناله چیست؟ فرمود: این شیطان است که از پرستش خویش مأیوس شده است». [۵] از این حدیث به خوبی روشن می‌شود که حضرت علی (ع) نه تنها از همان آغاز، شاهد نزول وحی بر رسول خدا (ص) و شنونده آن بوده است، بلکه مبین و مفسر این حقیقت است که همه وجودش با وحی توأم بوده است تا مانند پیامبر اکرم (ص) بتواند صوت وحی را بشنود و بوی نبوت را استشمام نماید.

ب. توضیح بیان تشریحی:

یکی از معانی دیگر معیت علی (ع) و عترت با قرآن؛ همراهی این دو در هدایت است که دو نمود می‌تواند داشته باشد:

۱. هر کدام از قرآن و عترت به سوی دیگری فرامی‌خواند و دلالت برد دیگری می‌کند، چنان‌که امام سجاد (ع) فرمود: «امام از ما [اهل بیت] و معصوم است، و عصمت آشکار در خلقت نیست تا بدان شناخته شود؛ از این رو منصوص [از سوی خدا] است». از آن حضرت سؤال شد: باین رسول الله معنای معصوم چیست؟ حضرت فرمود: «معتصم و چنگ زننده به ریسمان الهی که همان قرآن است. و این دو تا روز قیامت از هم جدا نمی‌شوند، و امام به سوی قرآن هدایت می‌کند و قرآن به سوی امام هدایت می‌کند. و این است معنای سخن خدا که فرمود: قطعاً این قرآن به [آیینی] که خود پایدارتر است راه می‌نماید [۶]». [۷]

همچنین امام باقر (ع) می‌فرماید: «قرآن همیشگی و ابدی است، و ما پیوسته بر آن دلالت داریم و همراه آن هستیم». [۸] این معنا از معیت قرآن با علی (ع) و عترت طاهری در واقع تفسیری از جداناپذیری آن دو است. این سخن شاید اشاره به این باشد که اگر در تمسک به قرآن کریم، وجود امام علی و اهل بیت (ع) و نقش ارزنده و سازنده آنها نادیده گرفته شود، از قرآن جز اسم و رسم، چیزی باقی نخواهد ماند؛ چنان‌که در برهه‌ای از زمان به پیش‌بینی پیامبر خدا (ص) این‌گونه خواهد شد؛ امام علی (ع) به نقل از

پیامبر(ص) فرمود: «زمانی فرامی‌رسد که از قرآن جز رسم (خطوط) و از اسلام جز اسم باقی نمی‌ماند». [۹]

۲. هر دو هادی امت اند؛ چنان‌که امام باقر(ع) در تفسیر آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» [۱۰] می‌فرماید: «منظور از منذر پیامبر(ص) است. و در هر زمانی از ما [اهل بیت] هدایت‌گری وجود دارد که آن اقوام را به سوی آنچه پیامبر(ص) آورده است [یعنی قرآن]، هدایت می‌کند، و این هادیان پس از پیامبر(ص)، علی(ع) و اوصیای پس از وی یکی پس از دیگری می‌باشد». [۱۱]

پی نوشت

- [۱]. مفید، محمد بن محمد، الجمل والنصره لسید العتره فی حرب البصره، ص ۴۱۸، قم، کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ق؛ طوسی، محمد بن الحسن، الأمالی، ص ۴۶۰، قم، دارالتقافه، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- [۲]. أبو القاسم طبرانی، سلیمان بن أحمد، الروض الدانی (المعجم الصغیر)، ج ۲، ص ۲۸، بیروت، عمان، المکتب الإسلامی، دار عمار، چاپ اول، ۱۴۰۵ق؛ حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۴، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
- [۳]. ر. ک: فاکر میبیدی، محمد، معیت علی(ع) و قرآن، پژوهشنامه علوی، سال اول، شماره اول، ص ۱۱۱ - ۱۳۸.
- [۴]. عیاشی، محمد بن مسعود، التفسیر، ج ۱، ص ۵، تهران، المطبعه العلمیه، چاپ اول، ۱۳۸۰ق.
- [۵]. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، محقق: صبحی صالح، ص ۳۰۱، قم، هجرت، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- [۶]. اسراء، ۹.
- [۷]. ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الأخبار، ص ۱۳۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
- [۸]. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد(ص)، ج ۱، ص ۴۱۴، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
- [۹]. کافی، ج ۸، ص ۳۰۸.
- [۱۰]. «[ای پیامبر]، توفیق همدار دهنده‌ای، و برای هر قومی رهبری است»؛ رعد، ۷.
- [۱۱]. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۱۹۱، تهران، دارالکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.

امام: از امروز

در پیم ایران جمهوری است



جانسازان جمهوری اسلامی به فرماندهی که شروع شد - جانسازان به میدان
جمهوری اسلامی - ۱۳۵۷ - جانسازان در میدان نهضت اسلامی
جمهوری اسلامی - ۱۳۵۷ - جانسازان در میدان نهضت اسلامی

امام خمینی:

۱۲ فروردین

روز نخستین

حکومت الله است

صفحه ۳۲

توطئه دیشب ساواکی‌ها
برای خرابکاری

در حمله مسلحانه
به حوزه

رای گیری

۳ نفر کشته شدند

حمله از سوی الموان شد انقلابی در تهران

جمهوری اسلامی مبارک
دشمن رژیم ظلم و استکبار

نتایج آرای
رفراندوم
در تهران
و شهرستانها

۲ من

چاب دوم

تک شماره - ۱۵ ریال

کیمهان

یکشنبه ۱۴ فروردین ماه ۱۳۵۸ - ۳ جمادی الاول ۱۳۸۸ - شماره ۱۰۶۷۳

امام خمینی: فرقی بین زن و مرد و اقلیت‌های مذهبی در اجرای عدالت نیست

سلامی شد

شاه سابق در جهان بدنبال

شاه سرگ
برزیل همه

سیاست



خان احمد - خواجه سیدمحمد که در تهران شده بود و در
روان و غیر راجه‌ای توسط او در کوه سکره کوه
چون کوه‌ها دارند مثل من

صدور احکام افزایش حقوق کارمندان دولت
تصمیمات جدید در با

اصول و ویژگی های مردم سالاری دینی

به مناسبت دوازدهم فروردین (روز جمهوری اسلامی)



در جهان بینی اسلامی، خداوند سبحان که خالق، مدبّر و قادر مطلق است، بر جهان و انسان حاکمیت دارد و در این حاکمیت هیچ کس شریک او نیست. بنابراین، ولایت و سرپرستی جوامع بشری به طور ذاتی و اولی از آن اوست. خداوند متعال ولایت پیامبران و ائمه معصومین - علیهم السلام - و در زمان غیبت، فقیهان واجد شرائط را در طول ولایت خود قرار داده است.

استناد مشروعیت حکومت اسلامی به حاکم علی الاطلاق، باعث شده است که اندیشمندان مسلمان دربارۀ#۱۷۲۸؛ نقش و جایگاه مردم، برداشتهای متفاوتی داشته باشند. هر چند که هیچ یک نقش مردم را انکار نمی کنند، اما در تأثیرگذاری و تعیین کنندگی این نقش دیدگاه های متفاوتی دارند؛ بعضی نقش مردم را در کارآمدی و برخی دیگر در مشروعیت نظام جستجو می کنند و گروهی نیز مقبولیت مردمی را شرط اعمال ولایت میدانند.

به طور کلی، در میان اندیشمندان مسلمان دو دیدگاه عمده وجود دارد: یک دیدگاه، حاکمیت را از آن خداوند دانسته، اما خواست عمومی و انتخاب مردمی را بر احکام دینی مقدم می داند. در این دیدگاه نظر و خواست اکثریت مبنای عمل دولت اسلامی قرار گرفته و عمل اکثریت، مشروعیت آفرین و الزام آور تلقی شده است؛ به گونه های که نوع، مدل و روش حکومت اسلامی را مردم تعیین می کنند.

اما دیدگاه دیگر، حاکمیت را از آن خداوندی میداند که به نیازها و کمبودهای انسان آشناست و با توجه به آن، قوانین خاصی مقرر فرموده تا با عمل به آنها به سعادت برسند.

در این دیدگاه، خواست مردم در چارچوب احکام دینی، پذیرفته شده است و مردم مسلمان برای اجرای دستورات الهی و بر اساس دین الهی در حکومت مشارکت میکنند و خواسته هایشان نیز فراتر از دین الهی نمی رود.

این دیدگاه که امروزه «مردم سالاری دینی» تعبیر می شود، از سوی برخی از فقهای شیعه مورد توجه قرار گرفته و مقام معظم رهبری نیز با ارائه مدلی خاص آن را تئوری پردازی کرده اند.

در این روش، گرچه رأی و نظر مردم مورد توجه قرار گرفته، اما از ارزشها و فضائل اخلاقی نیز غفلت نمیشود؛ بلکه محوریت با ارزش هاست و حکومت اسلامی حق ندارد به بهانه مردم داری، روش تساهل و کم رنگ کردن ارزش های

دینی را به کار گیرد.

مردم مسلمان نیز خواستار آزادی و دموکراسی در سایه دین هستند و اصول و روش‌های ضد دینی را بر نمی‌تابند؛ چنانکه مقام معظم رهبری به صراحت به این نکته توجه داده‌اند: «روش‌هایی که برای کسب قدرت و حفظ آن به کار گرفته می‌شود، باید روش‌های اخلاقی باشد. در اسلام کسب قدرت به هر قیمتی وجود ندارد و روش‌ها خیلی مهم‌اند.» [۱]

اساساً شیوه‌های حکومت متفاوت است. یکی از روش‌های حکومتی، دموکراسی است که در ادامه به بررسی آن می‌پردازیم.

تعریف دموکراسی

دموکراسی به مفهوم جدید آن، به معنای حاکمیت مردم است. پیشینه این اصطلاح به آن در قرن پنجم قبل از میلاد باز می‌گردد که در آن دموکراسی به معنی «حکومت مردم بر مردم و برای مردم» آمده است.

دموکراسی از دو لفظ یونانی «Demos» به معنای عامه مردم و «krafos» به معنای قدرت، حکومت، اداره امور و حاکمیت، گرفته شده است. افلاطون این مفهوم را به کاربرد و آن را در ظاهر، از همه حکومتها زیاتر دانست؛ به این بیان که همچون لباس رنگارنگ که زنان و کودکان از آن فریفته میشوند، دموکراسی نیز ظاهری فریبنده دارد. [۲] البته وی چنین حکومتی را به صلاح مردم و مطلوب نمیداند و همچون ارسطو این مدل حکومتی را به مردم عصر خود پیشنهاد نمیکند.

امروزه تعاریف متعددی از دموکراسی شده است. بسیاری آن را یک سیستم خاص، شکلی از حکومت یا روشی حکومتی میدانند که گروهی به نام اکثریت مردم میتوانند کنترل سیاسی خود را اعمال کنند. [۳]

در مجموع، میتوانیم مردم سالاری را به مفهوم حکومت به وسیله مردم یا اداره جامعه توسط تعداد زیادی از مردم یا امکان تجلی مشارکت عملی مردم در تعیین و تغییر خط مشی‌های حکومتی بدانیم.

با توجه به تعریف مردم سالاری، لازم است تعریف کوتاهی از دین نیز داشته باشیم:

دین عبارتست از: «مجموعه گزاره‌ها و آموزه‌های دستوری و ارزشی (بایدها و نبایدها، شایدها و نشایدها) سازوکارهای که درباره تبیین هستی و تنظیم مناسبات آدمی از سوی هستی پرداز، از رهگذر وحی نبوی و هدایت فطری و عقلانی برای تمهید کمال و تأمین سعادت بشر است.» [۴]

و اما مردم سالاری دینی: «برخی، مردم سالاری دینی را ترکیبی از دو واژه مردم سالاری و دینی دانسته‌اند؛ در حالی که بسیاری از نظریه پردازان اسلامی آن را واژه #۱۷۲۸: مرکب نمی‌دانند. آنان قائلند که مردم سالاری دینی به معنای ترکیب دین و مردم سالاری نیست، بلکه یک حقیقت واحد در جوهره نظام اسلامی است؛ یعنی اگر بنا باشد نظامی بر مبنای دین شکل گیرد، بدون پذیرش مردم ممکن نیست. ضمن آنکه تحقیق مردم سالاری واقعی هم بدون دین امکانپذیر نیست.» [۵]

این واژه، نخستین بار طی سالهای اخیر از سوی مقام معظم رهبری برای توصیف و تبیین نظام جمهوری اسلامی به کار رفت و سپس مورد توجه جدیت نویسندگان و تحلیل‌گران قرار گرفت. بنابراین، در تبیین اصطلاح مردم سالاری دینی باید مردمی بودن را از دیدگاه ایشان دریافت.

«مردمی بودن حکومت، یعنی نقش دادن به مردم در حکومت، یعنی مردم در اداره حکومت و تشکیل حکومت و تعیین حاکم و در تعیین رژیم حکومتی و سیاسی نقش دارند. اگر یک حکومت ادعا کند که مردمی است، باید به معنای اول هم مردمی باشد، یعنی مردم در این حکومت دارای نقش باشند] و هم [در تعیین حاکم. در حکومت اسلام، مردم در تعیین شخص حاکم دارای نقش و تأثیرند.» [۶]

«مردم سالاری، یعنی اعتنا کردن به خواسته‌های مردم، یعنی درک کردن حرفها و دردهای مردم، یعنی میدان دادن به مردم.» [۷] و «اجتماع مردم سالاری، یعنی اجتماعی که مردم در صحنه‌ها حضور دارند، تصمیم می‌گیرند، انتخاب می‌کنند.» [۸]

«در جامعهای که مردم آن جامعه اعتقاد به خدا دارند، حکومت آن جامعه باید حکومت مکتبی باشد؛ یعنی حکومت اسلامی و شریعت اسلامی. احکام و مقررات اسلامی باید بر زندگی مردم حکومت کند و به عنوان اجرا کننده این احکام در جامعه، آن کس از همه مناسبتر و شایستهتر است که دارای دو صفت بارز و اصلی است: [فقاہت و عدالت]» [۹]

به نظر میرسد تبیین مقام معظم رهبری درباره مردم سالاری دینی تمام کننده بحث باشد:

«جمهوری اسلامی [هم بر این] دو پایه استوار است: یکی جمهوری، یعنی آحاد مردم و جمعیت کشور، آنها هستند که امر اداره کشور و تشکیلات دولتی و مدیریت کشور را تعیین میکنند و دیگری اسلام، یعنی این حرکت مردم بر پایه تفکر اسلام و شریعت اسلامی است... در چنین کشوری اگر حکومتی مردمی است، پس اسلامی هم است.» [۱۰]

«در چنین [نظام اسلامی، یعنی مردم سالاری دینی، مردم انتخاب میکنند، تصمیم میگیرند و سرنوشت اداره کشور را به وسیله منتخبان خودشان در اختیار دارند؛ اما این خواست و ارادۀ#۱۷۲۸: مردم در سایه هدایت الهی] است و [هرگز به بیرون جاده صلاح و فلاح راه نمیبرد و از صراط مستقیم خارج نمیشود.» [۱۱]

اصول و شاخصه‌های مردم سالاری دینی

از آموزه‌های دینی، و سیرۀ#۱۷۲۸: پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - و ائمه اطهار - علیهم السلام - و نیز قانون اساسی جمهوری اسلامی، اصول و ویژگیهای زیر قابل استخراج است: [۱۲]

۱. خدا محوری

خداوند خالق انسان، جهان و منشأ و مصدر همه امور عالم است و به تواناییها و نیازهای انسان واقف است و بر اساس آن، برنامه زندگی انسان را تنظیم و تدوین میکند. قوانین موضوعه انسانی که به اذن خداوند و در دایره شریعت نباشد، به جای سعادت، شقاوت و عقوبت را به ارمغان می‌آورد؛ چنانکه تجربه بشر غربی

گواه بر این مدعاست که انسان به تنهایی قادر به تعیین هدف آفرینش و تنظیم برنامه زندگی نیست؛ زیرا ابزار شناخت انسان، یعنی حس و تجربه و عقل، ابزارهای محدود و نسبی هستند که نه تنها خطا پذیرند، بلکه حتی از شناخت تمام ابعاد وجود خود انسان نیز عاجزند تا چه رسد به اینکه رموز جهان آفرینش و اسرار نهفته در عالم غیب و آخرت را دریابند. بنابراین، واضح است که در یک نظام مردم سالاری دینی تنها خداوند است که عالم به تمام حقایق فرض میشود و تنها در ید قدرت اوست که با ارئه قوانین منطبق با فطرت و هماهنگ با خلقت و با ارسال پیامبر و انتصاب امام به عنوان اسوهها و الگوهای عملی، انسانها را در راه نیل به کمال و حرکت در همان مسیری که هدف خلقت بوده، هدایت و راهنمایی کند. در مردم سالاری دینی قبل از هر چیز حفظ بنیانهای اعتقادی و فکری مردم جایگاه بلند و ارزندهای دارد. مقام معظم رهبری در تبیین این اصل مهم می-فرماید:

«مبنای حکومت اسلامی این است که مردم را از ظلمات به نور ببرد. اراده دین است که انسان را از ظلمات و خودخواهی، خودپرستی، شهوت، محصور بودن در مسائل شخصی، بیتقوایی در برخورد با هر کس، با هر چیز و با پدیدههای عالم، خارج کند و به نور معنویت، نور هدایت و نور همت بلند برای خدا برساند.» [۱۳]

پی نوشت

- [۱]. مقام معظم رهبری، روزنامه جمهوری اسلامی، ۷۹/۱۲/۲۷.
- [۲]. جمهوری، افلاطون، کتاب نهم، ص ۵۴۸.
- [۳]. تاریخ فلسفه سیاسی، بازارگاد، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۵۹، ج ۱.
- [۴]. دین و دموکراسی، صادق رشاد، کتاب نقد، صص ۲۰-۲۱.
- [۵]. مقام معظم رهبری، روزنامه اطلاعات، ۸۲/۱۰/۱۴.
- [۶]. در مکتب جمعه، ج ۷، ص ۲.
- [۷]. همان، ج ۵، ص ۳۹۰.
- [۸]. همان، ص ۳۱۱.
- [۹]. همان، ص ۳۰۰.
- [۱۰]. حدیث ولایت، ج ۴، ص ۴۶.
- [۱۱]. مقام معظم رهبری، روزنامه جمهوری اسلامی، ۸۰/۵/۱۳.
- [۱۲]. در بعضی از ویژگیها از مقاله آقایان کمال اکبری (اصول و ویژگیهای مردم سالاری دینی) و مرتضی شیروودی (مردم سالاری در دو عرصه غربی و اسلامی) استفاده شده است.
- [۱۳]. مقام معظم رهبری، روزنامه جمهوری اسلامی، ۷۹/۱۱/۱۱.

نهضت ملی شدن صنعت نفت و
آیت الله کاشانی



تا پیش از آغاز نهضت ملی نفت، کمتر کسی گمان می کرد چپاول آشکار طلای سیاه از سوی قدرت های استعمارگر به ویژه پیراستعمار، روزی به پایان برسد؛ اما این افسانه زوال ناپذیر با حضور مبارزان صنعت نفت و به خصوص روحانیت نستوه، دیری نپایید و چندی بعد این مبارزات به ملی کردن صنعت نفت و کوتاه کردن دست بیگانگان انجامید و ایران، انگلیس را از نفت سرشار خود محروم کرد.

ملی شدن صنعت نفت و روحانیت

ملی شدن صنعت نفت ایران و پیروزی چشم گیر مردم مسلمان ایران در این نهضت عظیم، یکی از برگ های زرین تاریخ کشورمان در مبارزه با استبداد داخلی و استعمار خارجی است که روحانیت همچون همیشه نقشی مهم در آن داشت. مبارزه روحانیت در عرصه ملی-اسلامی از سال ها پیش از مشروطه آغاز شده بود؛ جنبش تحریم تنباکو و دفاع از صنایع داخلی، تأسیس شرکت اسلامی در اصفهان در دهه پیش از مشروطه و شکل گیری جنبش تحریم اجناس خارجی، مخالفت آیت الله ملاعلی کنیبا اعطای امتیاز به بارون ژولیوس رویترو... همه و همه نشان گشودن جبهه مبارزه با موافقان اعطای امتیاز به بیگانگان است. نهضت ملی نفت نیز به دلیل حمایت بخش میانی روحانیت از آن، به ویژه در شهرهای بزرگی مانند اصفهان، انگیزه زنده شدن احساسات مذهبی در عرصه سیاست شد. آیت الله کاشانی بار دیگر با احیایی برخی از اندیشه های آیت الله مدرس، در خصوص یکی بودن دین و سیاست، گام سرنوشت ساز و انکارناپذیری را در گشودن این جبهه بر عهده داشت.

در تمام مراحل که صنعت نفت برای ملی شدن طی نمود، علما و از جمله آیت الله کاشانی نقش محوری و رهبری داشته اند. حضور علما و به ویژه آیت الله کاشانی در این جریان سبب شد، هم طرفداران مصدق و عامه مردم در ادامه این راه استقامت بورزند و هم مخالفان ملی شدن صنعت نفت (مخالفان داخلی و سفارت های بیگانه) ناخودآگاه به نهضت سمت و سود دهند.

آیت الله کاشانی برای جلوگیری از تصویب قرارداد نفت در مجلس اعلامیه ای خطاب به ملت ایران، درباره ملی کردن صنعت نفت صادر کرد که در آن آمده بود: ملی شدن صنعت نفت، تنها چاره بیچارگی های ما است؛ زیرا به این وسیله ثروت

بیکرانی که خداوند تبارک و تعالی به ملت ایران عطا فرموده، از دست دشمنان بشر که مقصدی جز منفعت طلبی و مکیدن خون ملل ضعیف ندارند، بیرون آمده؛ به صاحبان حقیقی و مستحق آن می‌رسد... در اینجا بیان می‌کنم تا به نام سعادت ملت ایران و به منظور کمک به تأمین صلح جهانی، همه افراد مملکت بخواهند که صنعت نفت ایران در مناطق کشور بدون استثنا ملی اعلام شود... [۱]

پس از انتشار این اعلامیه، اجتماع بزرگی در مسجد شاه (سابق) برگزار گردید و سخنرانان راجع به ابطال قرارداد نفت به سخنرانی پرداختند و خواستار ملی شدن صنعت نفت شدند. آیت الله کاشانی نیز در تاریخ‌های ۱۳۲۹/۱۰/۸ و ۱۳۲۹/۱۱/۶ سخنرانی‌هایی علیه رزم آرا (نخست وزیر وقت) که با گستاخی تمام و بی‌اعتنایی به خواست ملت ایران، همچنان بر تصویب قرارداد الحاقی نفت پافشاری می‌کرد و ملت ایران را حتی شایسته ساختن لوله‌نگ هم نمی‌دانست؛ ایراد کرد که در قطعنامه پایانی آن‌ها، بار دیگر از ملی کردن صنعت نفت ایران به عنوان خواسته عمومی یاد کرد و در بیانیه‌ای مبسوط به شرح زیر، اعلام کرد:

۱. کشورهای اسلامی دریافته‌اند که میراث غرب برای آن‌ها چیزی جز بی‌دینی، نفاق، ظلم، فساد، فحشا و... نبوده است. از این رو، دیگر ادامه سلطه کشورهای غربی از طریق حمایت از خیانت کاران وطن فروش، انتخابات فرمایشی و تحمیلی، حکومت‌های نظامی و... بر جهان اسلام ممکن نیست.

۲. زعمای دینی به این نتیجه رسیده‌اند که باید نفت ایران ملی شود تا منافع آن به عموم برسد. ملی کردن منابع، کاری است که خود کشورهای اروپایی، از جمله انگلیس برای بهره برداری بیشتر آن‌ها به نفع شهروندانشان انجام می‌دهند.

۳. استعمارگران در برابر خواست ملی شدن صنعت نفت ما، هیچ مقاومتی نمی‌توانند بکنند؛ همچنان که در برابر آزادی طلبی‌های هندوستان، پاکستان، برمه، مصر، ایرلند و... دولت جبار انگلیس از ظلم و ستمکاری خود اضطراراً دست برداشته و دریافته است که اگر به مظالم استعماری خود خاتمه ندهد، نتایج وخیم آن مستقیماً عاید خود او خواهد شد.

۴. به نام سعادت ملت ایران و به منظور کمک به صلح جهانی، همه افراد مملکت بخواهند که صنعت نفت ایران در مناطق کشور، بدون استثنا ملی اعلام شود و از آقایان نمایندگان وطن پرست، جز این انتظاری نیست که در وصول به این مقصود، بذل و جود نمایند. [۲]

رزم آرا که همچنان بر تصویب قرارداد الحاقی نفت پافشاری می کرد، گفته بود: ... اگر زیاد پافشاری کنند، مسجد را بر سر کاشانی و مجلس را بر سر مصدق خراب خواهیم کرد؛ اما در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ هدف گلوله های آتشین خلیل طهماسبی قرار گرفت و از پای درآمد. آیت الله کاشانی در برداشتن آخرین گام ها برای ملی کردن صنعت نفت و کوتاه کردن دست بیگانگان از منابع ثروت ملی و دخالت در امور کشور، هم زمان با تشییع جنازه رزم آرا، دستور داد تظاهرات ملی و همگانی در خیابان های تهران برپا شود. شاه از طریق سرلشکر ضرابی برای آیت الله کاشانی پیامی فرستاد، مبنی بر اینکه مانع تندروری های فدائیان اسلام شود و اجتماعی را که قرار بود در میدان بهارستان برپا شود، متوقف کند؛ اما ایشان نپذیرفت و سرانجام تظاهرات بزرگ ۱۰۰ هزار نفری در تهران به راه افتاد.

غیر از آیت الله کاشانی، مراجع دیگری نیز در شکل گیری نهضت ملی کردن صنعت نفت نقش مهمی را ایفا کردند. آیت الله سید محمد تقی خوانساری که از مراجع تقلید وقت بود، فتوایی شرعی به ضرورت ملی شدن صنعت نفت صادر کرد. دیگر مراجع تقلید همچون آیت الله صدر، آیت الله حجت و آیت الله فیض نیز فتاوایی در همین زمینه صادر کردند که سبب شد توده های وسیعی از مردم مذهبی در سراسر کشور به حمایت از ملی شدن صنعت نفت قیام کنند. [۳] آیت الله سید محمد تقی خوانساری به استفتایی که در خصوص همراهی یا عدم همراهی با نهضت ملی شدن صنعت نفت از ایشان شده بود، چنین پاسخ داد: پیامبر اسلام (ص) در مورد مسلمانی که قبل از مرگش، همه اموالش را در راه آزاد کردن بردگان صرف کرده بود، می فرماید: اگر این شخص دفن نشده بود، می گفتم او را در قبرستان مسلمانان دفن نمایم؛ برای آنکه چند سرعائله را بی مئونه گذارده و آن ها را در امر معیشت سرگردان رها کرده است. چگونه ممکن است اجازه دهیم اجانب، نفتی را که متعلق به میلیون ها مسلمان است، ببرند و این ها را در امر معیشت سرگردان کنند؟ آیا اهتمام به امور مسلمین، مصداقی بهتر از این دارد که میلیون ها مسلمان به این فلاکت و با این وضعیت رقت بار نباشند؟ اگر سلب عواطف بشریت از ما نشده بود، می بایست خون گریه کنیم. دیگر چه عذری برای ما باقی می ماند، خصوصاً با اینکه مثل حضرت مستطاب آیت الله کاشانی... که مجتهدی عادل و باشهامت، دل سوز و فداکار برای مصالح دین و دنیای مردم است، با این همه جدیت مردم را بیدار می کنند، دیگر مجال عذری برای کسی باقی نمی ماند. [۴]

در شهرستان ها، بیشترین حضور علمای شیعه در نهضت ملی شدن صنعت نفت، در بیانیه ها و اعلامیه هایی جلوه می کند که طی آن حضور مردم در صحنه و دفاع از ایده ملی شدن صنعت نفت، تکلیف شرعی دانسته شده است. پس از قتل رزم آرا و نخست وزیری خلیل فهمی، دیگر هیچ یک از نمایندگان وابسته به انگلیس نتوانستند در مقابل ملی شدن صنعت نفت که خواسته مردم بود، از خود مقاومت نشان دهند. از این رو، گزارش کمیسیون نفت جهت تصویب به مجلس تقدیم گردید. گزارش کمیسیون در ۲۴ اسفند ۱۳۲۹ به تصویب مجلس شورا و در ۲۹ اسفند به تصویب مجلس سنا رسید. همچنین مجلس، در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ گزارش پیشنهادی کمیسیون نفت را به این شرح به تصویب رساند:

به نام سعادت ملت ایران و به منظور تأمین صلح جهانی، (ما) به امضاکنندگان ذیل پیشنهاد می نمایم که صنعت نفت ایران در تمام مناطق کشور بدون استثنا ملی شود؛ یعنی تمام عملیات اکتشاف، استخراج و بهره برداری در دست دولت قرار گیرد. [۵]

واکنش دولت های استعماری در قبال ملی شدن صنعت نفت

انگلیس که از به غارت بردن نفت و پرداخت بهای ناچیز برای آن به ایران سود کلانی می برد، در مقابل ملی شدن نفت از ابتدا تا حتی پس از تصویب آن، دست از مخالفت برنداشت؛ اما با مقاومت مردم ایران، استعمار گامی به عقب نهاد و سه پیشنهاد به ایران داد:

۱. با تشکیل شرکتی جدید، درآمد نفتی ایران به صورت مساوی بین دولت ایران و شرکت سابق انگلیسی تقسیم گردد.

۲. پخش نفت در داخل ایران به یک شرکت تمام ایرانی واگذار شود.

۳. کارمندان ایرانی، جای کارمندان خارجی را برابر مقرراتی بگیرند.

سپس در هفتم ادریبهشت ۱۳۳۰ به ملی شدن نفت در دادگاه لاهه شکایت کرد و حتی با ارسال رزم ناو های خود به آب های مجاور ایران، تهدید به حمله نمود. این تهدیدات با وجود موقعیت ایران و طرح مسأله جهاد مسلمین مؤثر واقع نشد. سپس انگلیس، آمریکا را واسطه قرارداد و با دولت بعدی که مصدق بود، به مذاکراتی پرداختند؛ اما ملت ایران با وحدت خود اولین گام را که ملی شدن صنعت نفت بود،

برداشته بود تا کشور را از چنگال غارت بیگانگان در امان بدارد. آمریکا برای شکستن انحصار انگلیس تا سال ۱۳۳۱ از ملی شدن نفت ایران و دولت مصدق حمایت کرد، ولی با عمق گیری این نهضت به دلیل هراس از سلطه کمونیسم شوروی در ایران، از انگلیس حمایت و با آنان به توافق رسید. حاصل این توافق، کودتای ۲۸ مرداد و سرنگونی دولت مصدق و انعقاد قرارداد کنسرسیوم بود. [۶]

اقدامات آیت الله کاشانی پس از ملی شدن صنعت نفت

به یقین اگر فعالیت های آیت الله کاشانی نبود، مصدق و جبهه ملی نمی توانستند در برابر فشارهای انگلیس و مخالفان داخلی ملی شدن صنعت نفت ایستادگی کنند. پیام هایی که ایشان در مقابل تحركات انگلیس برای خلع ید و کارشکنی در کار کارگران و کارمندان شرکت نفت، خطاب به کارمندان و کارگران شرکت نفت خوزستان صادر می کردند؛ بیانگر آن بود که با حفظ اتحاد، اتفاق و انتظامات از دولت مصدق پشتیبانی کنند و از هر گونه اعتصاب که موجب اغتشاش شود، خودداری و از دسایس و حيله های آنان و سایر مفسدان پیروی نکنند. همچنین وقتی سفیر انگلیس طی بیانیه ای از دکتر مصدق خواست که ایران باید از مخاطرات القای یک طرفه قرارداد پرهیز کند و توجه داشته باشد که حل اختلاف از طریق دوستانه، موجب جلب سرمایه خارجی و ایجاد اعتبار برای کشور خواهد بود؛ آیت الله کاشانی از مردم خواست تا در میدان بهارستان تجمع کنند. آنگاه در این تجمع، ضمن اظهار تنفر از دخالت آمریکا در امور ایران، بر قابل برگشت نبودن عمل خلع ید از شرکت نفت انگلیس تأکید کرد. [۷]

وقتی دولت انگلیس در اولین اقدام خود در قبال ملی شدن صنعت نفت ایران، دولت دکتر مصدق را به مداخله نظامی تهدید کرد و چتربازان خود را به حالت آماده باش در آورد، آیت الله کاشانی ضمن ارسال پیامی به مردم عراق که نیروهای انگلیسی در آب های کشور آنان برای مقابله با ایران حضور یافته بودند، از آنان خواست تا با نیروهای دشمن به مقابله برخیزند و کشور خود را از لوث وجود اجنبی ها پاک کنند. همچنین طی بیانیه ای اعلام کرد که در صورت تهدید نظامی انگلستان به ایران، فتوای جهاد صادر خواهد کرد. [۸]

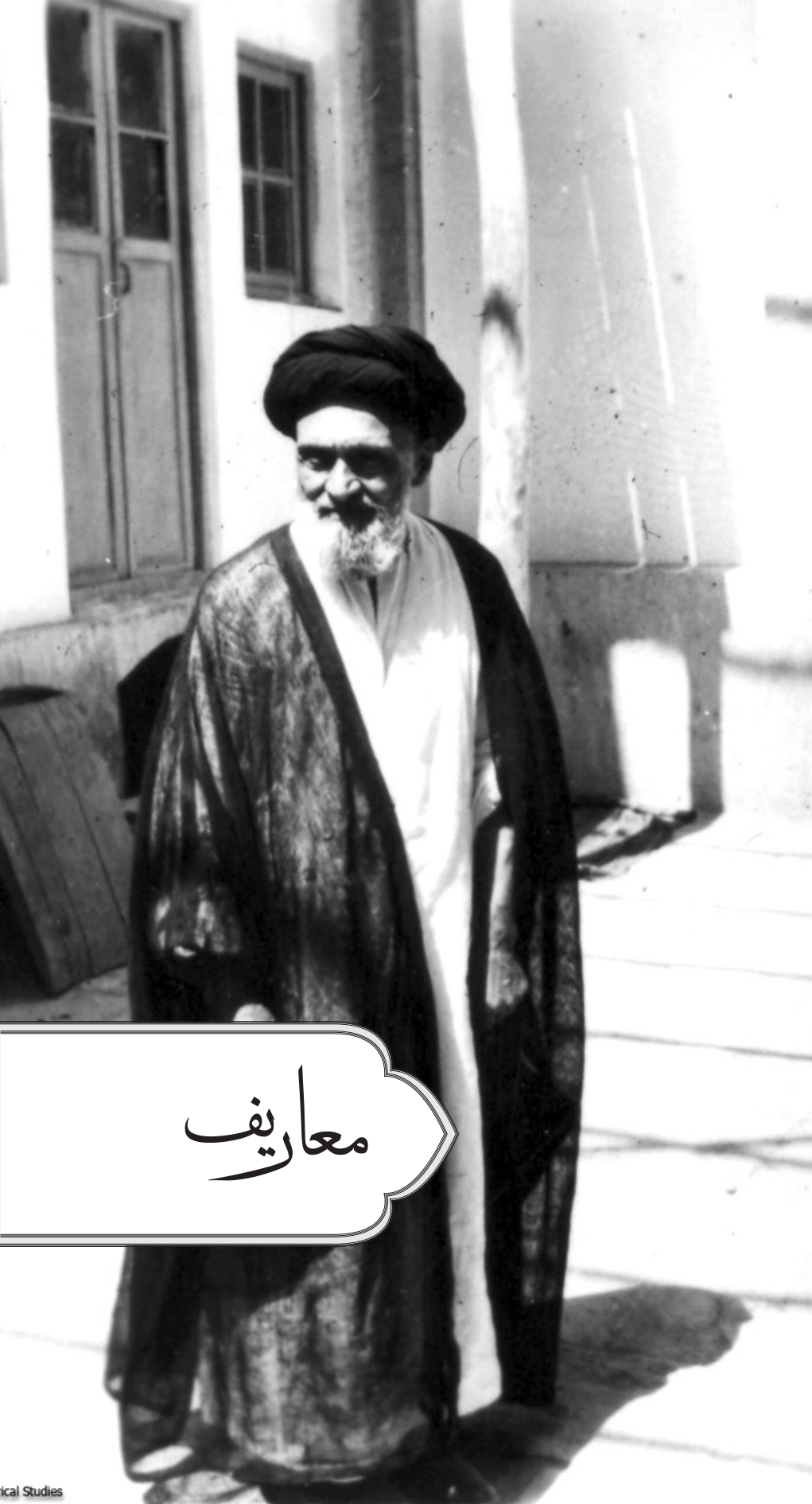
اما دولت انگلستان که به هر وسیله ای می کوشید تا بتواند دوباره به منابع سرشار

نفت ایران دست یابد، دست به هر اقدامی می زد و از جمله آن ها، آشوب و بلوا و ایجاد زمینه های ناآرامی و نارضایتی در میان مردم بود تا پشتوانه مردمی نهضت را از بین ببرد. آیت الله کاشانی در این زمینه هم با اعتراض هایی که به دولت داشت؛ همچون اعتراضات جمعیت فدائیان اسلام که شامل اجباری شدن نماز جماعت در ادارات و وزارت خانه ها، اجباری شدن حجاب در سراسر کشور، ممنوع شدن مشروبات الکلی و اخراج کارمندان زن از ادارات [۹]، اما باز هم از دولت مصدق حمایت کرد و در پاسخ به خبرنگاری که در مورد اجرای طرح های نواب صفوی سؤال کرده بود، هوشمندانه بدون اینکه منکر آن شود، پاسخ داده بود: فعلاً دفع شر انگلستان مورد نظر است. [۱۰]

مصاحبه و مذاکره با خبرگزاری های خارجی و دیپلمات های سیاسی، از دیگر فعالیت های آیت الله کاشانی پس از ملی کردن صنعت نفت و در حمایت از دولت مصدق بود. هر چند با تمام این حمایت ها که در شرایطی صورت می گرفت که مقتضی عدم حمایت بود و حمایت قاطبه ملت ایران را نیز به دنبال داشت؛ به علت برخی سیاست های غلط و اشتباه مصدق و انتقال قدرت از مردم به احزاب سیاسی، این انقلاب عظیم با کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد به شکست انجامید؛ زیرا در مراحل پایانی آن، دین از سیاست و هویت ملی از هویت شیعی جدا شد و این از مهم ترین عوامل شکست آن بود.

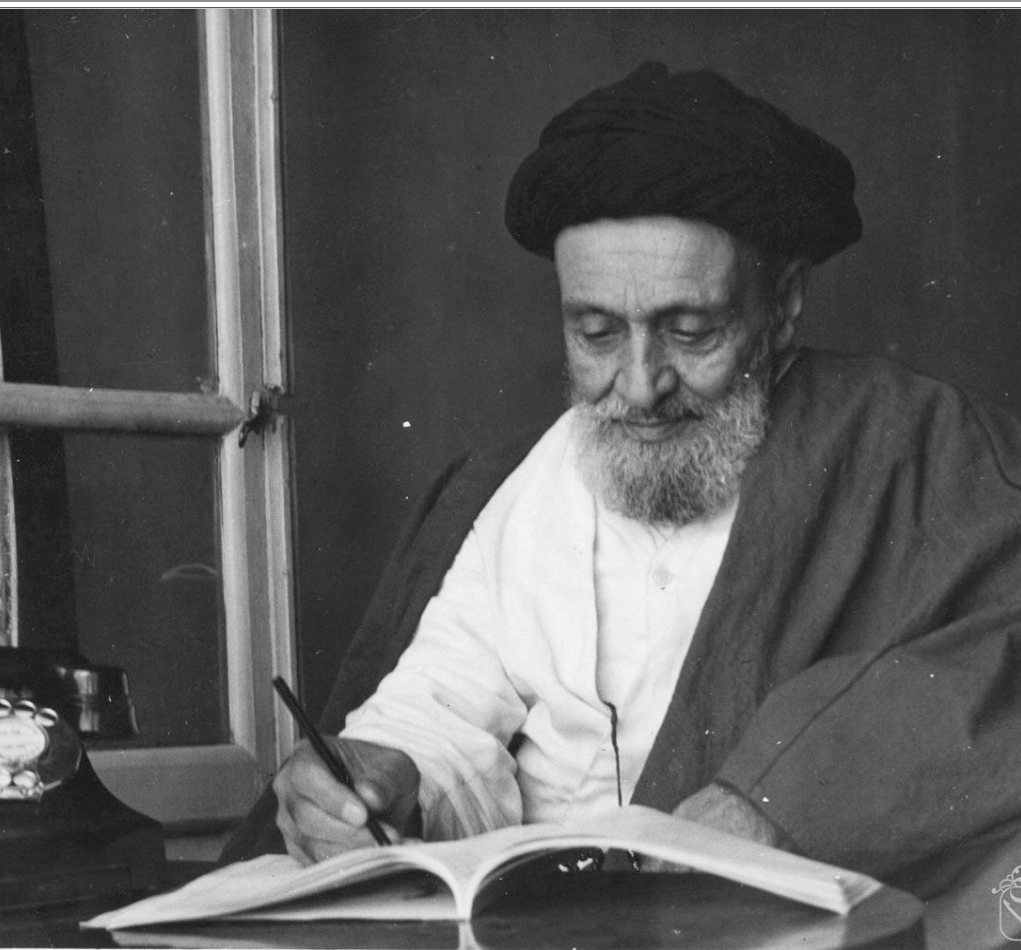
پی نوشت

- [۱]. گروهی از هواداران نهضت اسلامی ایران در اروپا، روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت، سند ۸، صص ۵۴-۵۵.
- [۲]. همان و هفته نامه پگاه حوزه، شماره ۲۱۰، مقاله روحانیت و نفت ۱.
- [۳]. نجاتی، غلام رضا، جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۳، ص ۱۱۷.
- [۴]. دوانی، علی، روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت، سند ۹، ص ۵۶.
- [۵]. روحانی، فؤاد، تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، ص ۱۰۸.
- [۶]. رسالت، ۲۵ اسفند ۱۳۸۳، مقاله از انگلیس تا آمریکا.
- [۷]. روحانی، فؤاد، همان، ص ۱۲۰.
- [۸]. همان، ص ۱۲۸.
- [۹]. کرباسچی، غلام رضا، تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی، ص ۳۳۹.
- [۱۰]. هفته نامه پگاه حوزه، شماره ۲۱۱، مقاله روحانیت و نهضت نفت ۲.



معارف

زندگی نامه آیت الله
سید ابو القاسم کاشانی (ره)



در سحرگاهی مبارک از سال ۱۲۶۴ ش. در تهران، سپیده ای نمایان گشت که او را «ابوالقاسم» نامیدند.

پدرش، آیه الله حاج سید مصطفی کاشانی، از علما و مراجع بزرگ شیعه در عصر خویش بود که در سال ۱۲۸۰ ش. از ایران به نجف اشرف هجرت کرد و به تحقیق و تدریس پرداخت.

سید ابوالقاسم که در این هنگام، جوانی شانزده ساله بود. همراه پدر عازم نجف اشرف گردید و در آن جا علاوه بر استفاده از حلقه درس پدر و دیگر اساتید، دوره سطح را به پایان برد و سپس در درس آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی و آیه الله آخوند خراسانی شرکت جست.

او از همان آغاز جوانی به نکته سنجی و دقت نظر مشهور شده و در دانش سرآمد بود؛ بطوری که در ۲۵ سالگی به درجه اجتهاد دست یافت و بزرگانی مانند آیه الله شیخ الشریعه اصفهانی، آیه الله آقا ضیاء الدین عراقی و آیه الله صدر در نوشته های خود، مقام علمی اش را با القابی نظیر «شکافنده دریای علم»، «کلید در گنجهای دقیق» و... ستودند و آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی، تقلید از وی را تأیید می نمود. [۱]

او از جوانی دارای افکار آزادیخواهانه و ستم ستیز بود و از این رو در منطقه ای به وسعت جهان اسلام با استعمار و استبداد وارد مبارزه شد.

آیه الله کاشانی در نهضت مشروطه، مشاور شخصیتی چون آیه الله آخوند خراسانی (از رهبران اصلی نهضت) بود و او را در تصمیم گیری و تنظیم اعلامیه ها یاری می داد.

در جنگ جهانی اول. که نیروهای انگلیسی بعضی از شهرهای عراق از جمله «فاو» و «بصره» را اشغال کرده بودند، آیه الله کاشانی به دلیل جوان بودن و پر شورتر بودن، در صف اول نبرد علمای شیعه با متجاوزین قرار داشت، آنان با جنگهای چریکی و پی در پی، نیروهای دشمن را در منطقه «کوت العماره» زمین گیر کردند و سرانجام پس از هیجده ماه جنگ و مقاومت، به کمک دولت عثمانی، نیروهای انگلیسی را وادار به تسلیم نمودند.

انقلاب ۱۹۲۰ عراق -

او در این انقلاب نقشی یگانه داشت، آیه الله کاشانی به منظور آماده کردن مردم و سران عشایر برای مبارزه با سلطه استعمار، از نجف به کاظمین رفت و آن جا را برای شروع يك حرکت انقلاب برگزید.

با آغاز فعالیت‌های ضد استعماریش، علمای بزرگی چون آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی و شیخ الشریعه اصفهانی با نوشتن نامه‌هایی به یاری وی برخاستند و به دنبال آن، عمده‌ای از سران عشایر نیز به تأیید حرکت او پرداختند.

پس از آن که راه‌های مسالمت آمیز برای استقلال عراق به نتیجه نرسید، آیه الله کاشانی عده‌ای از علمای حوزه، بزرگان عشایر و سران عرب را در پانزدهم شعبان ۱۳۳۸ ق. به منزل خود در کربلا فرا خواند. و مسأله قیام مسلحانه بر ضد استعمار انگلیس را به بحث گذاشت. در آن جلسه مخفیانه تصمیم بر آن شد که پنج نفر از شرکت کنندگان، مسأله را با آیه الله شیرازی در میان بگذارند و آنان نیز پس از صحبت با آن مرجع بزرگ، از او اجازه قیام مسلحانه گرفتند.

با شروع نبرد بین انقلابیون و نیروهای انگلیسی، آقای کاشانی از آیه الله شیرازی فتوای جهاد گرفت و به این ترتیب قیام در سرتاسر مناطق اشغالی فرا گیر شد و بعضی از شهرها و مناطق بدست مسلمانان آزاد گردید. [۲]

پس از شکست انقلاب عراق، او به تقاضای عده‌ای از مردم عراق و سران عشایر برای در امان ماندن از کینه استعمار انگلیس، عازم ایران گردید و بعد از چند روز توقف در شهر قم، در سی ام بهمن ۱۲۹۹ وارد تهران شد.

انتقام جوئی استعمار

با شروع جنگ جهانی دوم و اشغال ایران توسط نیروهای متفقین، استعمار انگلیس که از مبارزات آیه الله کاشانی در عراق ضربات سختی خورده بود با شایع کردن همکاری او با آلمانیها، تصمیم به دستگیری اش گرفت تا بدون مزاحمت وی بتواند در انتخابات دوره چهارم دهم مجلس دخالت کند. به همین منظور در خرداد ۱۳۲۲ چند افسرانگلیسی برای دستگیری آن روحانی مجاهد به منزلش

هجوم بردند. اما بر اثر هوشیاری و فداکاری یارانش ناکام ماندند آیه الله کاشانی به ناچار مخفی گردد.

کاشانی مدت يك سال، مخفیانه به مبارزه اش ادامه داد تا این که انگلیسیها در هنگام انتخابات مجلس از محل اقامتش در تهران (امامزاده قاسم شمیران) با خبر شده و او را دستگیر کردند. با وجود این که وی از سوی مردم تهران به عنوان نماینده انتخاب گردیده بود، به دستور فرستاد ارتش متفقین، از لیست اسامی نمایندگان حذف شده و به زندان روسها در رشت فرستاده شد. او پس از چندی به زندان انگلیسیها در آراك و سپس به زندانی در کرمانشاه منتقل گردید.

سرانجام پس از تحمل يك سال و چهار ماه زندان در سخت ترین شرایط، در ۲۴ مرداد ۱۳۲۴ آزاد گشت و روز جمعه، سی و یکم شهریور، میان انبوه استقبال کنندگان وارد تهران شد. [۳]

مخالفت با دولت قوام

در انتخابات دوره پانزدهم مجلس، نخست وزیر (قوام السلطنه) در صدد بود تا آن را به صورت فرمایشی برگزار کند. مجاهد نستوه که چندین ماه از آزادی اش نگذشته بود، برای افشا کردن ماهیت قوام بپا خاست و پس از سخنرانی در تهران، عازم مشهد شد و در شهرهای مسیرش، مردم را از وابسته بودن قوام به انگلیس و دخالت او در انتخابات آگاه می کرد. قوام از این اقدام به وحشت افتاد و او را در تیرماه ۱۳۲۵ در بین راه شاهرود، مشهد دستگیر کرده و به بهجت آباد قزوین تبعید نمود.

آیه الله کاشانی يك سال در تبعید بسر می برد تا این که بر اثر فشارهای سیاسی از سوی علما و مردم، در ۲۱ خرداد ۱۳۲۶ آزاد گردید و دوباره به تهران برگشت. شاه ایران پس از قوام، عبدالحسین هژیر، یکی دیگر از نوکران استعمار، را به عنوان نخست وزیر به مجلس معرفی کرد. -

کاشانی که از وابستگی هژیر اطلاع داشت، به مخالفت برخاست و در ۲۷ خرداد ۱۳۲۷ یعنی روزی که قرار بود، هژیر برای گرفتن رأی اعتماد به مجلس برود، مردم را به راهپیمایی در جلوی مجلس فرا خواند. مردم در آن روز تظاهرات پرشوری به

راه انداختند به گونه‌ای عده‌ای در درگیری با مزدوران رژیم به شهادت رسیدند. تبعید به لبنان - مخالفت‌های آیه الله کاشانی سبب گشت تا در آستانه تشکیل مجلس مؤسسان برای تغییر قانون اساسی، او را از ایران دور گردانند. از این رو پس از واقعه ساختگی ترور ناموفق شاه بدست فخرایی در پانزدهم بهمن ۱۳۲۷، به دستور هژیر آیه الله کاشانی را به بهانه دست داشتن در ترور دستگیر و به لبنان تبعید کردند.

او در تبعیدگاه بیروت نیز از آن چه که در ایران می‌گذشت، غافل نبود و در اعلامیه‌هایش خطاب به ملت ایران و نمایندگان مجلس، آنان را به وظایفشان توجه می‌داد. [۴]

سرانجام اعلامیه‌ها مؤثر افتاد و آیه الله کاشانی و تعدادی دیگر از افراد مبارز در انتخابات دوره شانزدهم رأی لازم را به دست آوردند. ولی رژیم برای جلوگیری از ورود نمایندگان واقعی ملت به مجلس، در تعداد آراء تقلب کرد.

مردم از این کار رژیم خشمگین گشتند و سید حسین امامی که از طرفداران کاشانی و شاهد تعویض آراء بود، به دستور فدائیان اسلام، هژیر (کارگردان تقلب در آراء) را ترور کرد و به هیأت ننگین او خاتمه داد.

از این رو پس از تشکیل مجلس شانزدهم، منصور الملک، نخست وزیر وقت ایران با فرستادن تلگراف، از آیه الله کاشانی عذر خواهی کرد و خواستار بازگشت وی به ایران شد و او در روز بیستم خرداد ۱۳۲۹ به وطنش برگشت.

مبارزه با رزم آرا

سپهبد رزم آرا به منظور تمدید و توسعه امتیاز نفت جنوب (قرار داد گس - گلشائیان) در پنجم تیر ۱۳۲۹ به مقام نخست وزیری رسید.

روحانی مجاهد که هدف روی کار آمدن رزم آرا را دریافته بود، با نخست وزیر به مخالفت برخاست و مردم و نمایندگان را از نقشه دشمن آگاه کرد.

به دنبال مخالفت وی با رزم آرا، بازار تهران به حال تعطیل درآمد و هزاران نفر در میدان بهارستان اجتماع کرده تا از ورود او به مجلس جلوگیری کنند.

آیه الله کاشانی برای جلوگیری از تصویب قرار داد نفت در مجلس، اعلامیه‌ای خطاب به ملت ایران، درباره ملی کردن صنعت نفت صادر کرد. [۵]

اما رزم آرا با گستاخی تمام و بی‌اعتنا به نظر علما و نمایندگان مجلس و مردم، هم چنان بر تصویب قرار داد الحاقی نفت جنوب پافشاری می‌کرد و با بی‌شرمی، در حضور نمایندگان ملت به لیاقت مردم ایران در اداره صنعت نفت، اهانت نمود. سرانجام رزم آرا در شانزدهم اسفند ۱۳۳۹ با گلوله آتشین خلیل طهماسبی (از اعضای فدائیان اسلام) از پای درآمد و پرونده خیانتش بسته شد. او در برداشتن آخرین گامها برای ملی کردن صنعت نفت، همزمان با دفن جنازه رزم آرا، دستور برپایی تظاهرات همگانی را صادر کرد. وقتی این خبر به گوش نوکران استعمار رسید، آنان سر در گم شدند و کفیل نخست وزیری با عجله هیأت وزیران را به جلسه‌ای اضطراری فرا خواند. در این جلسه تصمیم گرفته شد تا با کاشانی مذاکره کنند و او را از این اقدام منصرف نمایند و یا تظاهرات را به تأخیر بیندازد. اما آن رهبر آگاه، فرصت را از دست نداد و گفت: من آرامش تظاهرات را تا آخرین دقیقه تضمین می‌کنم به شرط این که شما نظم ما را برهم نزنید. از این رو تظاهرات بزرگ صد هزار نفری در تهران با شعارهایی در حمایت از اسلام و مخالفت را دخالت انگلیس در امور ایران به راه افتاد.

پی‌نوشت

- [۱]. ر.ک: نگاهی به تاریخ انقلاب ۱۹۲۰ عراق، محمد صادقی، ص ۱۳۰.
- [۲]. همان، ص ۸۹۴۰.
- [۳]. مجله پیام انقلاب، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، شماره ۸، ص ۶۲.
- [۴]. ر.ک: زندگینامه آیه الله کاشانی، سید محمد موسی، نشر بشیر، ص ۱۸۱۴.
- [۵]. ر.ک: همان، ص ۳۱۲۷.

